خوابگزاری

۲۲۷
۱۲۷۳۸

خوگبزاری

ترا برگزید و تفسیر حدیثها بیاموخت یعنی تعبیر خواب ٥ پس یوسف
مر او را شکر کرد و گفت رب قد اتیتنی من الملک وعلمتنی من تاویل الاحادیث
گفت یا رب پادشاهی دادی و تفسیر خواب بیاموختی ٥ و جای دیگر
می فرماید وما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب ٥ گفت
هیچ کس را نیست که خدای عز و جل با وی سخن گوید مگر بوحی یا از پس حجابی و
بوحی از خواستن است اندر خواب با وی سخن گوید جای دیگری گوید وما
جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس ٥ گفت این خواب که ترا نمودیم
نکردیم مگر فتنه مردم را و این آن شب بود که پیغمبر علیه السلام به بیت
المقدس بردند و از آنجا باسمان ٥ دید الخ دید پس کافران او را دروغ زن
کردند ٥ **باب اندر خبرها که از پیغمبر آمده است**
گفتند یا رسول الله مژده آوران کدامند گفت پیغامبری که بر دل بدو
مژده آوران بماند ٥ گفتند این مژده آوران کدامند که بمانند گفت
از خواب نیک است که مومن بیند یا او را کسی بنمایند ٥ و گفت هیچ
کس نیست از شما که اندر خواب چیزی بیند یا او را کسی بنماید الا که
او را [illegible] خواب [illegible] بیند ٥ پیغمبر علیه السلام چون از نماز بامداد فارغ
شدی مردم را گفتی هر که خوابی دیده است بگوید [illegible] گفتندی و
پیغامبر علیه السلام تفسیر همی کردی و گفتی [illegible]

و پیغمبرش نکو دیده باشد و مردی از یاران مر ویرا که بر طهارت خفته
بود از نیکان و خواب نیک بیند دوست تر دارم از آنکه هزار دینار
بصدقه دهم از بهر آنکه از مژده بود ۵ و گویند که پیغمبر علیه السلم
اندر سفری بود سه روز او را هیچ کس از هیچ خوابی نه پرسید پیغمبر
گفت چرا از من خواب نمی پرسید گفتند ای پیغمبر خدا ما هیچ خواب
ندیدیم پیغمبر گفت خواب نیک چون بینید که ناخنان شما همه چرک
گرفته و دهن گنده شده ۵ و خوابها بسیار است که خدای تعالی پیغمبر را
تعبیر از فرموده است ۵ باب

اندر درست شدن خواب و خطا گشتن

پرسیدند امیر المؤمنین علی را رضی الله عنه که چرا خواب وقتی ۵
درست گردد و وقتی نگردد او گفت از پیغمبر شنیدم علیه
السلم گفت که چون بنده بخسبد جان او را بر آسمان برند اگر کسی از آن
جان او بر آسمان زیر عرش برند بیدار شود خواب او نادرست بود ۵
و کسی از پس آن بیدار شود که جانش زیر عرش سجده کرده هر خواب که
بیند راست گردد ۵ و از آیت دلیل است بر آنکه گویی چون مردم
بخسبند جان او از تن بشود ۵ الله یتوفی الانفس حین موتها والتی
لم تمت فی منامها ۵ و پیغمبر علیه السلم گفت که چون آخر الزمان

شود مومن را خواب کمتر گردد و درست تر خواب آن بود که گفتار وی
درست بود ۵

باب اندر پدید کردن و نگاه داشتن گفتار پیغمبران اندر خواب

دانیال علیه السلم گفت
که خدای عز و جل صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بفرستاد که همگان تعبیر خواب
کردند ۵ و خداوند تعالی چند دلیل [illegible] یاد کرده است که خدای تعالی
اندر قصه ابراهیم علیه السلم گوید یا بنی انی اری فی المنام
انی اذبحک فانظر ماذا تری ۵ و اندر قصه یوسف گفت انی
رایت احد عشر کوکبا والشمس والقمر رایتهم لی ساجدین ۵

باب اندر پدید کردن خواب از پیغمبری چند جزوست

خلاف است اندر میان عالمان اندر جزوهای
خواب برخی گویند که پیغمبر علیه السلم گفت که خواب جزویست از
پیغمبری از هفتاد جزو و برخی گفتند جزویست از چهل و شش جزو ۵
و برخی گفتند جزویست از بیست و چهار جزو ۵ پس سیرین گفت اگر خواب
جزوی بودی از همه چیزها که بر روی زمین است پیغامبری بودی ۵
ولکن پیغمبر علیه السلم گفت خواب ۵ سه جزو است جزوی مژده بود
از خدای تعالی مومن را بر رستگاری و دیگر آن بود که دیو مومن را ترساند ۵
و سه دیگر اضغاث احلام گویند ۵ و دیگر گفت خواب از نمایش فرشته است

وان نمایش دیو بود ❁ هیچ ان نمایش دیو بود چه خداوند خواب بیند تا بدی ان شما
ماند دارد و هیچ ان نمایش فرشته بود خدای را سپاس دارید و شکر کنید.
❁ و پسر عباس گوید اندر تفسیر این آیت ❁ الله یتوفی الانفس حین موتها
والتی لم تمت فی منامها ❁ گفت زیرا سببی هست که اندر وی همی گردد ❁
وانک همی گوید قضا علیها الموت او را باز گیرد تا از سبب بریده گردد ❁
کعب معاویه گفت بدانک جان مرد بدست اوست که هیچ کس را نیست بر پشت
زمین از خلقان خدای عز و جل که او را جانست که نه جان او از عرش آویخته است
❁ پس چون خدای خواهد که ازو پدید شود بفرماید تا جان او از عرش
بگسلند تا همچون برگ از درخت بیوفتند ❁ و خداوندش بر زمین بمیرد ❁
دیگر گفت اچون مرد بخسبد جان او از تن برآید چون مگس لیکن همی رود
تا زیر عرش اگر خدای عز و جل خواهد که از کس را بمیراند جان او را نفرماید
تا باز تن شود تا ان کس بمیرد ❁ و اگر خواهد که او را بانجای فرستند او
از ان خواب بیدار گردد ❁ ابن عباس گفت که پیغامبر را ❁
پیغمبری آمد اندر خوابشان اما تا دلشان ساکن شود ❁ سلمان پارسی
عبدالله بن سلام را گفت اگر پیش از من بمیری مرا آگاه کن از انچ تو بینی
ان پس مرگ که اگر نخست من بمیرم ترا آگاه کنم از انچ من بینم ❁ پس عبدالله
گفت مر سلمان را یا اباعبدالله تو از پس مرگ خود چون آگاه کنی ❁ گفت

هیچ جائی نبرد کی از تن بیرون آید که نه میان آسمان و زمین ایستاده بود
تا بانجای خویش فرستندش پس سلمان پیشتر بمرد عبدالله او را بخواب دید
یا اباعبدالله چون رستی گفت همه نیکی دیدم ❁ گفت کدام کار نیکتر گفت
بشتی بخدا باز بیشتر ❁ امیر المومنین را پرسیدند که مثال جان چونست
گفت همچون یکی ریسمان بر راه گذری افکنده چون از تن بیرون آید هم برین
گونه بود تا انگه که از خدای عز و جل دستوری باشدش که بانجای شود پس شکیبان
چندان تا چشم برهم نهی بانجای خویش رود ❁ دیگری گفت مثال جان اندر تن
همچنان است که آفتاب ❁ گفت پرسیدم از احمد که خواب چه ماند بدین گفت
حکیمان گویند که خواب بخاریست که از معده برآید بسر بر شود پس پردها
چشم را سست کند ❁ و دیگر اندامها را ❁ و فوق او بر سیری بیشتر بود ❁
و دیگری گفت مغز بود که از مغز فرو تابد و آن انگه بود که بخار از معده بسر
بر شود و خدای بهتر داند که کدام درست است پس چنین باشد جان از تن
بیرون آید بقدرت خدای عز و جل و خوابها بیند چنانک فرمان خدای بود ❁

باب اندر پدید کردن که روح چه چیز را ماند

امیر المومنین علیه السلم گفت که خدای عز و جل جانها را بیش از تن آفرید بدو هزار سال
و ببرد بجایگاه هوا کرد ❁ و روایت کردند از ابن عباس که گفت که جان عالم است
و جایگاه آن جانها ان آفریده هست پیشتر از آنکه بکالبدها داد و جای است

و بر صورت آدمیان است • و مقاتل گفت آجان رنج کننده است یکی از
وی رحمت است و دلیل بر وی آنست که خدای عز و جل گوید و ایدهم بروح القدس
• یعنی ایشان را برحمت خویش قوی کرد • و دوم فرشته ایست از فرشتگان
آسمان مقتنم روی او بر روی مردم ماند و تن بصورت فرشتگان و دلیل بر وی آنست
که خدای عز و جل گوید یوم یقوم الروح والملائکة صفا • و او فرشته ایست
مهتر از همه آفریده او است که فریشتگان را نگاه دارد • و او برابر است عرش
ایستاده است تنها و برجب عرش دیگر فرشتگان • و سیوم خدای عز و جل گوید
جبرئیل را روح خواند و پیغمبر را گفت قل نزله روح القدس • بگوی ای محمد که
این قرآن روح آورده است یعنی جبرئیل • و جایگاهی دیگر گوید عیسی را علیه السلم
و ایدناه بروح القدس یعنی او را قوی کردانیدیم بجبرئیل • و جایگاهی دیگر گفت
در قصه مریم علیها السلم فارسلنا الیها روحنا یعنی جبرئیل را بدو فرستادیم •
و چهارم او را روح خواند و ازان وحی خواست و دلیل آنست که خدای عز و جل گوید
ینزل الملائکة بالروح من امره علی من یشاء من عباده • و دلیل پنجم آنست
که عیسی بن مریم را روح خواند چنانک گوید • ثم سویه و نفخ فیه من
روحه و گفت چون او را است کردیم روح اندر وی بدمیدیم • و اندرین
معنی بسیار شعرهاست شاعران را و ایره است دلیل بر استواری این گفتار •

باب اندر تفسیر خواب و آنچ باید گفت یوسف شنید

جز داده امر

خبر داده اند از پیغمبر علیه السلم که چون کسی از خواب بر خیزد گفتی
نیک دیدی • روزی پیغامبر علیه السلم مر مردم را همی پرسید که هیچ کس از شما
خواب دیده است نعل الجهنی بر پای خاست و گفت من دیده ام یا رسول الله
گفت نیک دیدی و نیک بینی و از بدی دور کردی • یعنی نیکی ما را و بدی دشمنان را
روایت کرده اند از پیغمبر علیه السلم که اندر گزارش خواب استفتاح بلفظ
نیک باید کردن • و دانشمندان گفته اند چون کسی از نیکان شاخوانی بنده •
اول گوید چشم تو بیناد پاک اندر راه خدای و فرو کرده باد از حرامها و گوینده باد
از بیم خدای عز و جل • گفت همه علمی بیشتر مگر سه علم یکی قرآن دوم تفکر سیم
خواب •

باب اندر ابتدا کردن خدای تعالی علم خواب اول کرا داد

دانیال گفت کسی که خدای عز و جل او را بیش از همه علم خواب داد ذو القرنین بود •
و ابن سیرین گفت نخست کسی که اندر علم خواب نگرش کرد پادشاهی از پادشاهان
عجم او را سی سفار گفتندی و او ضحاک بود تفسیر خواب نیک کردی و با دیگران
آزمایش کردی • و دیگری گفت از عالمان که بیننده تر اندرین علم
ابرهیم خلیل بود علیه السلم • که خدای عز و جل او را بیاموخت از آن صحفها
که بوی فرستاد • و ازان بدانست تفسیر آنک اندر خواب دید که پسر را قربان
همی کرد • و اصمعی گفت از پس پیغمبر علیه السلم این علم چهار کس گرفتند و
بدان کار کردندی یکی ابو بکر صدیق رضی الله عنه • دیگر سعید بن المسیب

سد دیگر محمد بن سیرین و چهارم بسر فضا ۵ و بهترین ایشان بسر فضا بود ۵
و گفتند دانشمندان که از خواب بد بباید گریخت ۵ چنانک مردی بدید که
دندان از وی بکندند بر بود و دندان را بد کرد تا تفسیر آن خواب از وی بگوید ۵

باب اندر خواب دیدن شب و روز و تاریخ گزیدن آنست بدین روز و گاه

از پیغمبر علیه السلم روایت چنانست که خواب نیم روزه صحیح بود ۵ و اول
شب دروغ گردد و گفت که خواب میانه شب راست بود و بود که دروغ باشد ۵
و گفتند که خواب اول شب نه دوست دارم از جهت آنک اندیشها کرده بود ۵ و هم
چنین خواب نیم شب دوست ندارم از بهر وسوسه دیو ۵ و بهترین و درست
ترین خوابی آنست که تا مداد بیند ۵ و گفت خوابی که اول شب بیند دیر
درست گردد ۵ خواب نیم شب چهل سال درست گردد از بهر آنک یوسف
علیه السلم از خواب که دیده بد نیم شب دید و از پس چهل سال درست گشت ۵
و گویند که نیم روز دید و از پس بیست سال درست گشت ۵ و گویند که خواب
اول نیم روز درست گردد یا اندر ماه ۵ و بعضی از علما گفتند
که خواب نیم روز اغلبا درست باشد ۵ و برخی گفتند که خوابی که در شب اول بینند
تا بیست سال گوش باید داشتن که درست گردد ۵ خوابی که در شب بینند و چهار یکی
از شب مانده باشد خواب او تا پنج سال درست شود ۵ و هرچ بروز نزدیک بود
درست گشتن آن زود بود ۵ و برخی مردم باشند که روز خوابی بینند و هم چنان

درست

درست شود که خواب شب ۵ بسر سیرین گفت هیچ فرقی نیست میان خواب شب و آن
روزینه کرمانی گفت خواب شب قوی تر از خواب روز بود ۵ و همه گفتن چنین
گویند که خواب هرچ بروز نزدیک تر است درست تر بود ۵ و من که حکیم
خوارزمی و قصه درست کرده باشند که اول سال بود نه آخر یعنی اندران فصل
که روز همی افزاید ۵ و محمد بن عبدالله هم چنین گوید که خواب نیکو که مردم بینند
در نوروز درست گردد ۵ و هر خوابی که ناخوش بود دراز درست شود ۵ خدای
عزوجل می گوید ان مع العسر یسرا با همه غمی خرمی پیوسته است غم ابیش از
خرمی یاد کرده ۵ و پیغمبر علیه السلم گفت یک غم بر دو خرمی چیره نشود ۵
و شعرا اندرین معنا یاد کردیم شعرها است ۵ و ما از بهر اختصار یاد نه
کنیم ۵

باب اندر فراموش کردن خواب

دانیال گفت هر مردی که خوابها بسیار بیند و فراموش کند دلیل آن بود
که مرد را نیت ضعیف بود ۵ و سنگی بار باشد از گناهان و گفت نیکمرد
را خواب بکنند فراموش گرداند ۵ محمد بن عبدالله گفت که عجب ندارم اندرین روزگار
از آن کسی که خوابی بیند و فراموش کند بلکه عجب از آن کسی دارم که فراموش نکند
یعنی این روزگار گناهکار است ۵ یکی از دانشمندان گفت هر کسی که خواب را
فراموش کند چون بیدار شود خواب را به تا ربا حوتش تکرار کند ۵

باب اندر روزگار سعد و نحس از هر ماهی

محمد بن عبدالله گفت که اندر کتابی خواندم که روزگار نحس هفت روز است
اندر ماهی که خواب اندر آن شب و روز بینند نه نیک بود سیم پنجم
و سیزدهم شانزدهم بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و پنجم و بیست و ششم
محمد بن عبدالله گفت شنیدم که اجابت با آسمان چون هیچ از وی پاکیزه‌تر
او را فرمان دهند تا نمان بردوارا اگر خبیث باشد یا مست نکند اینها نمان بردن
دیگری گفت نمان بردن را نمی‌شوی و دیو بردی چیره بوده

باب اندر حکم کردن بر آنچ دیده بوذ

محمد بن عبدالله گفت حکم کردن باید
کردن و هیچ اندر وی تا کاهانیدن از تفسیر شرح شنیدم که هرون الرشید
خوابی بدید از آن خواب بترسید خواب گزاران را بخواند و بپرسید گفت بای
بر بساط تو نمد کسی را مخالف تو بود پس هرون الرشید منجمان را بخواند تا آن
مرد کیست گفتند شریک است پس عبدالله شریک را بخواند گفت ای شریک
تو را بخواهم کشتن گفت چرا ای [illegible] گفت [illegible] تو را چنین دیده‌ام
از بهر چه مرا بخواهی کشت که من نه کسی را کشته‌ام و نه با کسی زنا کرده‌ام و نه
کافر شده تا بر من کشتن واجب شود هرون او را گفت از بهر خوابی که دیده‌ام
و از آن ترسیده‌ام و تعبیر چنین و چنین کرده‌اند شریک گفت خواب
دروغ و بازی کردن دیو بوده خوابی که سلطان را بگشتی از بهر خوابی
را بدیدی نه خواب یوسف پیغمبر است هرون گفت ساکن

شد دار او

شد و او را گفت بالاتفتین و ببندید او را بالای تو کش برد شریک السر
افتید خواست که اخبیر ببینند [illegible] هیچ جایگاه نیافت [illegible] افکند
بر بساط افکند نصل تیغ گفت چو بر بساط امیرالمؤمنین افکنی شریک گفت
خاموش باش ای ناخوش پس کجا افکنم که اندرین خانه هیچ جایگاه نیست
که بساط نیست مگر که بر روی تو افکنم پس رحمت هرون از جواب او بسیار بخندید
و [illegible] که خواب او آن بود که شریک را دیدی که مشی و در آمدی
و سلام کردی روی از وی گردانیدی پس تفسیر او آن بود که یاد کرده شد

باب کتاب دانیال پیغمبر علیه السلام

این کتاب دانیال حکیم است اندر علم خواب و نخست روز نحس
و سعد روزها و هفته یاد کرده شد واجب کند بر جوینده این علم که راست
گوی بوذ و دانا بروزگار پیغمبران و نامهاشان و نام پدرانشان و
تاویل و تنزیل داند و گفت این علم از آن دهد که راست گوی بود و ترسکار
پس هر کسی که خدای تعالی این بزود داد باید که جز صواب نگوید و ساکن باشد
و علم روزگار داند و فال و قیاس و بداند که این علم جزویست از [illegible] جزو
پیغمبری و هر کسی که این علم داند و یافت بایدش که کردار پیغمبران دارد
دو وفا و نصیحت جستن اندر تفسیر خواب و دانیال که گفت خبری شاهنشاه

ماه است روز شنبه اگر اندرین شب خوابی دیده بود که کند تا نخست
کدام کس با او سخن گوید و از نام او و نام پدرش بپرسد اگر نام او موافق
نام پیغمبران بود چون احمد و ابوهیم و موسی و عیسی والخ بدین ماند
بدانک دلیل خیر بود و هم چنین اگر کسی ترا از خوابی پرسد که دیده بود
در روز شنبه باشد او را نیت سفر باشد یا زن کند اگر حاجتی
عرض کند تا گویی او را بپرس تا آن روز از نخست کرا دید و با کی سخن گفت
اگر نام او بدین مثال باشد که یاد کردیم بدان که او بدان حاجت برسد
وری لیزیاران گفت که درست تر خوابی آن بود که نام پیغمبر اندر بود
هر چه نام چنین باشد که یاد کردیم چون حرب و مفلس و مروان و نامهای
باشد بدین مثل بدانک دلیل غم است دانیال گفت یکشنبه و دوشنبه
و سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه هم بر مثال روز شنبه گردد
گفت چون ترا روز شنبه مسئله پرسند از همه پیشتر او را از نام بپرس
هم بدان قیاس که یاد کردیم دانیال گفت و دیگر خداوندان این علم که روز یکشنبه
خواب نیاید گفت یا بنگذاشت تا روز دوشنبه که روز دوشنبه را طالع
مشتری است و گزاردن خواب پیغمبر علیه السلام بدین روز بودی و گفتی
خجسته باشد و گفتند دوشنبه ماه راست و طالع او مشتری و هر حاجتی بود
بدین روز روا بود و هر خوابی که اندر شب او بینی راست آید و همچنین

نیک بود

نیک بود اندرین روز زن کردن و با پادشاهان نشستن و گفت روز
سه شنبه روز حجامت است و خون برداشتن اگر درین روز از تو
خوابی بپرسند که اندران شب دیده باشند بدانک که دلیل بر غم باشد و
کند که طالع آن زحل است و سوختن و اگر خواهد که سفری کند نه
نیک آید و گفت چهارشنبه روز نحس است و آن روز است که خدای
تعالی طوفان فرستاد بقوم نوح و هر حاجتی که اندرو بود منحوس آید و
رند ماه و طالع روزها ابن سیرین هم چنین گوید ابن سیرین و دانیال
روز چهارشنبه هیچ خواب را تفسیر نکردندی و هیچ کس را که خواب
دیدی دستوری نبودی که از خانه بیرون آمدی و حاجت خواستی و اگر
کسی خوابی بیند اندر شب او دلیل کند بر بلا و غم دوم پنجشنبه روز خجسته
است و آن روز است که ادریس را علیه السلام به آسمان بردند و ابلیس را در لعنت
کردند و حاجتها اندرین روز روا کردندی پس اگر ترا اندرین روز خوابی پرسند
که اندرین روز و اندرین شب دیده باشد بدانک آن خرمی و نیکی بود و اگر
خداوندش سفری بدل دارد یا زن دیگر کردن یا حاجتی روا شود از بهر آنک
و طالع مشتری است اگر اسباب بیند گردش اسباب باب بود و اصل
آب زندگانی و پادشاهی است و نیرو و گفت روز آدینه سید همه روزهاست
چون بدین روز ترا از خوابی پرسند بدان که قوت خداوند خواب تمام

جی طالع روز نو راست وطالع ساعت شیر و هر دو برج قوی ثابت اند هر که
خداوند خواب خاسته بسیار بیاوذ اگر از مردان پادشاه باشد و اگر
بازرگان بود او ان سال بسیار سود کند و اگر اندرین روز کسی ترا اند
فالی یا از احوالی بپرسد بدان که سرور و اندوه این نیکی و خرمی بوذ بدانکه
طالع روز ادینه اندر تابستان و زمستان نگردد و روز ادینه مزاج هجره
دارد ابن عباس بر باب چاه زمزم نشسته بوذ و پاها اندر چاه آویخته او را که چشم
وی کور شده بوذ ابن عبد الله ابن الکرام فراز آمد و گفت ای ابن عباس
مرا آگاه کن از روزها هفته گفت بدان که روز شنبه روز مکر
و حیلت است و روز یکشنبه روز سفر و روزی جستن و روز دو
دوشنبه روز درخت نشاندن و بنا کردن و روز سه شنبه روز خون
برداشتن و روز چهارشنبه نه ستدن و دادن و روز پنجشنبه و آدینه

باب اندر استعاذت کردن از بدی خواب

تعبیر گفت هر که چیزی در خواب بینی که ترا ناخوش آید بگو
اَعُوذُ بِمَا عَاذَتْ بِهِ مَلَائِكَةُ اللهِ وَرُسُلُهُ مِنْ شَرِّ رُؤْيَايَ هٰذَا أَنْ يُصِيبَنِي فِي دِينِي
وَدُنْيَايَ وَآخِرَتِي پس سه بار از جپ و راست بگرد و آیت الکرسی بخوان که ترا زیان
نکند و محمد بن عبد الله گفت و اندر میان دیگر روایتها خواندم همین قول

ابوسلم

وابوسلمه بن عبد الرحمن گفت همواره از خواب دیدن اندر رنجی بودم
چون این حدیث بشنیدم و این دعا بیاموختم براحت افتادم و یکی از عالمان گفت
خرد را عمر غلبه نکردید که خواب نیکو از شما بازگیرند که پیشتین مردم که اند بدین علم
دانا کردند ان بود که خواب نیک ان بد بدانند مردی از یاران گفت من خوابها
دیدمی سنگین‌تر از کوه احد تا این حدیث بشنودم بر من آسان گشت و روایت
کردند از پیغمبر علیه السلام گفت چون خوابی بینی که ترا از ان دل تنگ شود
این دعا برخوان و آن دعا انست که باول این باب یاد کرده آمد پس بر
خیز و وضو ساز و نماز کن و هیچ کس را مگو تا خدای تعالی بدی ان از تو باز
باز دارد و محمد بن عبد الله گفت اندر نامه بدیدم باسناد که مردی
بربیع بن خثیم شد و گفت سه شب است که مردی همی آید و مرا همی گوید که
برو و ربیع را آگاه کن که آواز دوزخیانست ربیع تحیر شد و از پهلو جپ سه
بار براست کردید چون دیگر روز بود همین مرد آمد و ربیع را گفت دوش
مردی را دیدم که همی آمد سگی سیاه زنجیری اندر گردن بزیر دست
سه جایگاه روی شکسته و مرا گفت این انست که ترا اندر خواب ان چیزها
نمود که مرا گفتی و ان سه جایگاه که بر روی او انکار دیدی آنست که پس
بر گردیدم گفت مرد دیگر اندر خواب دید که مردی پیش وی آمدی و گفتی
پیش عقبة بن عامر شو و او را بگوی تو از مردم دوزخی مرد گفت نخواستم که من

دید

این عن در روی عقبه بگویم تا سه شب برهمین قاعده می‌آمد وی گفت
شب چهارم مرا گفت اگر این ترا گفتم عقبه را نگویی ترا چنین و چنین کنم
پس دیگر روز برخاست و بپیش عقبه رفت و مر او را بگفت عقبه گفت تو
دیدی این خواب گفت آری عقبه مشتی خاک برگرفت و باپس افکند سه
بار و گفت دروغ گفت دیو و مرد باخانه شد گفت چون از شب بخفتم
همان مرد پیش من آمد و گفت پیغام من بگزاردی گفت گزاردم گفتا به
گفت گفتم چنین و چنین کرد گفت راست می‌گوید که هیچ خاک نفگند الا
که بر روی من زد گفت بگردد بگردش شب و روز و ساعتها و هر خوابی
که مرد بیند بترسد باید که گوید خیراً لنا وشراً لاعدائنا والحمد لله رب
العالمین ابن سیرین گفت مردی که در بیداری از خدای ترسد اگر
او خواب زشت بیند یا از بهر وی بینند او را زیانی ندارد

باب اندر فضل و شرف ابن سیرین گفت و انک او خوش آمدی که دیدی و قیاسها و اندرین علم

روایت کردند از یکی از عالمان که گفت ابن سیرین بخواب دید که پادشاهی او را
انگشتری داده بودی و گفتی که بدین انگشتری مهر همی کن که این انگشتری یوسف
بن یعقوب است و خواب مردم را تفسیر کن که خدای تعالی ترا خلیفه یوسف
کرد و گفت چون خوابی بینی کو تا بدین سه بار از پهلو چپ برخاست کرد و بگو

الرحمن الرحیم ملک یوم الدین الی آخره و معوذتین و قل هو الله احد
و آیت الکرسی کرمانی گفت گویند هر کس که خواهد که خواب نیک بیند
فلان چیز نخورد هیچ خواهد بیند چون خواب بد بیند یا فلان
درخت برود و بپیچد بخواند درخت خشک شود و بدی از وی بگردد و هر
خوابی را این چنین چیزی بگویند این زراقان باشند من از این
هیچ نفرمایم از بهر آنکه بودن خواب و نیکی و بدیش علم خدای عز و جل
است و بندگان و گنهکاران خویش را همی نماید چنانکه خواهد پس هر که خواب
نیک بیند باید که سپاس داری کند و هر که بد بیند خدای را بخواند تا بدی
از وی بگردد

باب اندر تصدیق خواب

بدان که خواب را تاویل شناختن است و تاویل را صفت و تفسیر باز کردن
و صفت را نسبتی است که باز اصل آن کار خوانند پس هر کسی که تاویل
آن اصلها و صفت اصلها باز کرد تا بشناسد و روی آن بداند پس او را
نسبت باز گوهران برد که اصل آن چیست و هیچ خوابی بر وی پوشیده نشود
و روی و گشتن آن بشناسد

باب اندر آداب عبارت

پس چون مسئله پیش تو آید که اندر تاویل او خالی بود که واجب کند که بی
حد نشش بپوشی چنانکه او را خواهرزاده‌ای بود یا دختری یا زنی که اندر
کار زنا ایستاده بود و تو اندر خواب بدانی اندر روی او [illegible] اندر

سیان نخان نهان کن تا او را این دو بند بود که تو ندانستی که چه گفتی مگو
کاهی بی کس با هیچ احد نیکو دار پس او را از آن کار آگاه کن و بند و سند
او را پوشیده داد بدیگر [illegible] عز و جل است کسی پوشیده کرد
تو لشکرا مکن و کس را میان کاهان و اگر چه ترا پرسند که اگر چنین کنی حقا و دان
خواب را تهم کرده باشی و دانش خویش را تباه کرده و فسوس کرده و خدای تعالی
آن دانش را از او بازستاند

باب اندر بدانستن خواب گزاردن

گفت دار خویش این مسئله با کنده مکن تا قیاس آن بیابی کردن و ره بی
بردن او را دانش و مایه او بدانی و طبع خلق و نفس آن چنانک یاد کردیم پیش
از این چون این معنی بدانستی بتوانی دانست که این را این خواب چه
کرده است و چه آورده پس [illegible] ازین افتیها اذکرهم بالکتابی [illegible]
این دو آیت درست و راست بود و سازنده با حکمت بیان که تاویل آن
درست است و شنیدم که [illegible] محجان کردی و چون او را مسئله‌ای
پرسیدندی نمانی [illegible] اندیشه کردی و خداوند خواب را از حال
تنش و از آن مردمانش و از کار و پیشه [illegible] هیچ
چیز نپرسیدی که دلیل بودی اندر خواب گزاردن الا که بپرسید گفت
و اندر میان مردم [illegible] بس جواب او
او آنگاه [illegible] مر او را از این همه باز دانستی و بودی که اول جواب

بازدار

[illegible] دلیل [illegible] و توفیق خدای تعالی سرنوشت یاد
ولایت [illegible] بیند و حران ولایت در بیداری او را نماید و بود که چاه
مرد که از آن دیده باشد بیشتر بیند و بیشتر دیده باشد کمتر بیند
و کس بود که اندر خواب خرمی بیند و در بیداری همان خرمی یابد و بود که
[illegible] از ان برد و از حال خرمی بگردانند و کس بود که بانگ نوحه و زاری
بیند و هم چنان [illegible] بیداری بیند و گریستن هیچ نیکی نماید [illegible]
[illegible] قوی تر است اگر کسی او کسی ترسیده بود پس او را اندر خواب
بیند که بدی با او همی کرد هیچ تعبیر بر وی نیفتد اگر با دیدن [illegible]
[illegible] یاد کردیم دلیل کند آنچه یاد کرده ایم درست کرد

باب مایه از آن که در خواب بیند

کس بود که اندر خواب بیند که خرما یافت و مزه بیابد و کس بود که همین
[illegible] و او را شیرینی بود اندر دهن و این از همت مردم بود و قدر و مایهٔ
او و گزیدن این جهان [illegible] و آن جهان بر این جهان و کس بود
که بیند که در [illegible] یافت او در دم یابد و کس بود که همین بیند و فراز
در بیابد و این بمایه و طبع مرد گردد و این علمی است که هیچ مخلوق
بغایت آن نرسد یعنی که مردی بود دون همت و در [illegible] و خدای
عز و جل او را [illegible] و در سایه پادشاهان و ملوک بود و دیگری [illegible]

اللهم انا نعوذ

در خوابها باطل ازان نوع که خداوند خواب عنی بردن کرده بود بکه
اسلهای مختلف کردد وان چنان باشد که خواب دوند بشب بکینه وخواب
شب برود واین تفاوت بدان بتوان دانست که اگر یکی بخواب بیند بشب
که بر دمندی نشسته بودی تفسیر این ان بود که اندر کار دنیا بکامی بود
و بر دشمن پیروزی یاود واگر اندر شهر و میانه خویش بود بر پادشاه
عجمی چیره شود یا بر مردی بزرگ یا خود بزرگ شود واگر همین خواب بروز
بیند از زن خویش جدا شود و میان ایشان طلاق دادند و جدا

باب تصدیق طبایع و بهری از خوابهای مختلف

گفت یکی در خواب در بیند از داخل آید و یکی دیگر در بیند اشتر
واگر پوست بیند گوشت یا در چنان که دیده باشد و دیگری بیند که گوسفند
کشته باشد یا گوسفند در خانه برده او را مصیبتی رسد واین مثلها نیکو
باشند اندر یافتن مگر بیاری توفیق خدای تعالی وخوابهم بود
که همچنان بود که دیده باشی بعینه و هیچ درو بگردد مانند روی صبح
مثل و هیچ تفسیر بود چنانکه مردی بیند که شهاده میداد دیدنی
نیز همچنان شهادة او دید یا بیند که کار نیک کند همچنان کار نیک کند
یا دشمنی اندر خواب بیند همچنان در خواب بیند دشمنی و شهادت
اگر در جای لایق ودیگر ببیند شهادتی بود بر حال نیز اگر بر جایگاه

بباید از چهارپایی و درخت وجزین چنانکه هیچ چیز بوی پوشیده نشود و همه
نسخه از لوح محفوظ کرد بدانچ بهر یک خواهد رسید از نیک و بد این جهان
وان جهان و هرگاه که وقت ان بود که ادم خواهد رسیدن او را اندر خواب
مژده دهند و چون بدی خواهد رسید اگاه کنندش تا مگر کاهی که همی کند یا بخواهد
کردن نکند تا حجتی بود خداوند جهان را عز و جل و نعمتی بود بر نعمت افزوده واگاه
باش که خداوند این کتاب را بر حروف معجم نهاده است

باب حال و زمانه و وقت

کرمانی گفت حال زمانه از سال و ماه و شب و روز و برون آمدن میوه از درخت
و قیاس نیز مجهول بود از وی وانچه معروف بود بر حد قوتش اندر اصل تعبیر
خواب و مایه او بگویم اگر خدای خواهد

باب تصدیق خواب که چند گونه بود

اکنون هر خوابی که مردم بیند بر هفت گونه است بر خلاف یکدیگر یکی از وی
خواب راستست و درست وان انست که فرشته که فرشته بر داشته
بود از لوح محفوظ چنانکه یاد کردیم اندیشه و خدای او را الهام و دانش داده است
و مثلها زدن مثلها حکمت ان چنانکه خدای او را بیاموخته است از همه
چیزی مثل معلوم اند و صلی که هرگز از وی بگردد مگر بتاویل مختلف
ان وقت که چیزی از حال خویش از گردش بگردد و وقت و ضعف
او حلال و حرام

باب اگاه کننده و مژده دهنده از دزد

فریشته است که ترا مثل زند این رحمات و ترا آگاه کند از گناهی که کرده باشی
یا اندر دل کرده که کنی یا مژده دهد از نیکی که کرده باشی یا خواهی که کنی پس
دیو بر تو حسد برد و بخواهد که آن خواب که ترا اتمام کرده بُد پس بر صورت
آن فریشته که ترا آن خواب همی نمود بیاید و ترا همچنان مثلها زند و چیزها
همی گوید تا ترا اخره کند تا آن دیگر بر تو تباه کند که فریشته مژده بآن تا ترا
لخ دیده باشی فراموش شود و آن خواب تمام نادیده ترا بیدار کند و هیچ
حاصل نباشی مگر بر دروغ

باب اندر خوابهاء دروغ که از بلغم و خون و کثرت خیزد

بود که اضغاث احلام باشند و بود که دروغ بود و بود که از آن خواب سرایت
شست و از آن هیچ سود و زیان عقلا ند خواب باز نکرد و تفهیم تعبیر بدان نیفتند
پس عباس گفت که از آن خواب که از وی سرایت شیست هیچ سود و زیان نیاید
پیغمبران هرگز این خواب ندیدند از بهر آنکه بازی کردن دیو ست که لا
نیست بود که این خواب از صفرا و سودا تولد کند و از بلغم و باشد که از امتلاء
طعام بود باید خواب آنکه همه سیاهی بیند و سرخی و زردی و آنچ بدین ماند
پس اگر چنین که بلغم را بود اندر خواب سپیدی بیند و آب و سیل
و آنچ بدین ماند ولیکن بر آن حد بود که قوت حد اند خواب باشد همت
و از خواب هیچ چیز باطل نشاید شمرد و بود که بازی کردن دیو آن چادو آن
و جنی غالب بود که از آن اندیشها تخم بود و این همه باطل باشد

باب آداب و تاویل خواب

و دانائی گفت چون خواب درست بود چنانکه یاد کردیم و مثلها بحکمت باری
متفق و بار آن اصلها خواند که ترا گفتیم از آن نگاه دار تا بقیاس یکدیگر
بتوانی دانستن و راه راست اندر آن نگاه دار و هیچ نمانی و بر تو پوشیده نشود
درست باز دادن تا تبدیل کردی بخواب انشاالله تعالی پس اگر آن بود
که دیو اندر و آمده باشد نشان او آن باشد که مثلها او بخشها یکدیگر
باز خواند او را دست باز دار که آن هیچ نبود و درست نشود و بدان
که خواب درست هفت جزو است یکی از این جهانست و آن دیگران
جهانی چون صلاح دین و تباه شدن و لیکن تو بدان خواهی دیدن
دین جهان و آنچ تو بدست دادی از حلال و حرام و فریضهای خدای
و سنت پیغامبر و آنچ بدین ماند پس باید که چون خوابی را گزارش
کنی همت تو یکی از این جهان بود و شش از آن جهان و چون مسئله پیش
آید همه دل بجای آور و هر حرفی را با اصل خویش بر و بدانک خواب
بدان توان شناخت و جوهر و مایه و قوت آن حرف حرف بر دل نگار
پس با یکدیگر گرد آور و یکجا تا تخت کردانی اگر سخنی یابی درست و
راست موافق مثلها حکمت چنانک یاد کردیم اعتماد کن و تامل کن

3

يحيى بن عبدالله گفت اندر نامهٔ يحيى بن خالد البرمكى كه چون مردى كه
خون را بود بسيار بيند كه مى‌خندد و بازى همى كند و چيزى همى زند از ملاهى
و بربط و آنچه بدين ماند و چون چيزگى كش سرخ را بود كشتن و خون ريختن
و آتشها و كارزار و مردمان افگار و كارد و شمشير بيند و چون چيزگى كش
سياه را بود كوهها و تلها و چيزهاى سياه و زنگيان و دشنام و جنگ زدن
و سنگ انداختن بيند پس چون چيزگى بلغم را بود آب و رود و دريا و برف
و رعد و برق بيند و آنچه بدين ماند و بهرى از بيكسوفان گفتند كه اختلاف
طبايع مردمان از خواب نتوان دانست و گرسنه و تشنه خداوند بلغم بسيار
را و خداوند سودا را بود از بهر آنك اين همه را خواب بر خلاف آن بود كه آنگه
درست باشند و ما ياد كنيم آنچ درين باب بكار آيد اما خداوند گرمى را آن
بيند و آنان ترسد و گرسنگى و تشنگى بيند و نان خوردن و آب
سير نا شدن و خداوند بلغم بيند كه اندر دريا افتاده باشد و غرقه
شده كرمانى گفت نگاه دار خوابى كه اول روز بينى و آنك نيمه روز بينى
و اول شب بينى و نيمه شب و آنك آخر شب بينى كه هيچ دليل نيكى و بدى
كند بر آن جمع بود كه از روز و از شب گذشته بود شاعران درين معنى
شعر گفته اند ولكن شرط كرديم كه هر بگذشت باز نگويم كه اندر مكرر
كردن بس فايده نبود والله اعلم

باز دادى و آخر با ميان آورد و با جواب از ميان راست بر من آمد يى و بدا پنتى
كه دين اندر كار كردنانه

باب اندر علم تعبير دانستن

بدانك دانستن سخن تو اندر علم خواب از سه وجه بايد كه خالى باشد
از بهر آنك خواب بيان تمام كرده لبلاصل نگاه داشتن است و روى
اختلافش و قوت و ضعفش اندر نيك بيند تا سنگ سخن بهاى سخن
اصلها اندر سبكى و گرانى آنچ پيش آيد از مسئلها پس اگر برخى از آن
مسئلها دليل بر نيكى كند و بهرى بر بدى مرد و اصل با خويشتن بسنجد اگر
قوى تر است بسنگى تر اندر تاويل اختيار كند و حكم بر آن دارد

باب روى دوم و سوم اندر اصل و تصنيف خواب

گفت دوم اصلها با يكديگر بر سنجد تا نيك درست گردد بر گوهر اصل
و قوت و ضعف او و هيچ از آن خوابها بود كه دين نمايد و از انديشه
دل خيزد و آنچ بدين ماند از آن بيفكند تا اصل قوى درست گردد كه آن
خواب درست است و سوم سخن بر سيدن و جايگاه او ديدن و
سنجش تا درست و صافى گرداند و اين سخن علمى است اندر تاويل
خواب تا چه بكار آيد و شمار فرايض و حكم شريعت تازى و غريب الحديث
و آنچ بدين ماند ... اندر دين حديث بكار آيد از بهر آنك معنى نامها
بدين شناسى و تفسير قرآن و آنچ بدين ماند و مثلها و حكمت و شعر

ومیلهانی بحلال وحرام و نماز و روزه شستن وانچ بدین مانذ از
علمها تا بروی قیاس کنذ وکار خویش ازمیان براورد

باب اصلها ء خواب و گزارش او

گفت اند ر دست دادی از اصلها که تفسیر او کرده است سخت باید
داشت ازانک ضلوب خواب تباهی گوین تا ترا ازان اصل فروذ آردذ
ببین اگر خداوند خواب مردی راست گوی بوذ و ثقت استوار خواب را
به گونه تفسیر بوذ من یکی را ازین جداگانه و از بهر این تاویل هر دم
پوشیذه مانذ و مختلف گردذ پس اگر تو ازان جای که دلی
وی بوذ لند بعلم او بینی از بهر انک اند رو مثلها بسیار کنند
حالی بینی که یکی نه دیگر کردذ

باب اندر قدر و مایه مردم

گفت اند ر اصلها ء خواب چنانست که درخت مردی بود و کوه و
دیوار و مرغ درنده و شیر و جوب و انچ بدین مانذ جمله مرد بوذ

باب اندر گوهرهای خواسته

گفت اند ر خواب که کدام خواسته
بوذ وارد و انگبین و شیر و گنج و پشم و گاه و جو و خرما جمله خواسته بوذ
وانچ بدین مانذ پس دین فرق نگاه داد که اول تفسیر بدوم دانسته
آید و دوم بسیم و اگر نه چنین بوذی نشایستی دانستن و بی تفاوت
تاویل هیچ خواب

باب اندر تاویل درختان

گو درخت اندر

گفت درخت اندر معنی تاویل مردم است چنانک یاد کردیم و قدر و قیمت
و مایه وی آن مستهان بران حق که منزلت او درخت بود میان دهقان
بکرم و گوهر وانچ بر و بوذ بوی و نفع و شاخ و بال و بیخ او

باب سیوم اندر تفسیر درخت

گفت چون درخت بزرگ را بود مرد کریم باشد و اگر درخت بار ور بود مرد
خوش خوی باشد و اگر درخت بالیده بوذ مردی بود که خاندان او بسیار
بوذ اگر درخت با بیخ بسیار بوذ مرد را نسب ارزه بوذ پس اگر درخت
گوز بوذ مرد عجمی بوذ بخیل و تنگ دل پس اگر درخت خرما بوذ مردی بود
تازی که مردم را از و نفع بسیار باشد و همچنین هر درختی بقدر و مایه
و گوهرش اندر میان درختستان

باب چهارم اندر تفسیر کوه و رود

اما کوه مردی بود سخت کار با تن او دشوار بود و اندر سخت دل باشد
و ناموس در اند ر میان مردمان بر حد بزرگی آن کوه و جالش اندر میان کوهها
با یادو مردی بوذ خداوند پادشاهی بزرگ که او را نتوان یافت بخوشی
و لطافت بحر مایه مایه آن دوذ بزرگی و خطر و پایه

باب پنجم اندر تفسیر دیوار و مرغان

گفت دیوار مردی بوذ دین ترا زین که یاد کردیم آن کوه و دوذ و لهامرغ

اندرین پیشه بخورد ... باذشاهی است و هیچ کس بر پایمن
تماشا و اندر میان مردمان بدان منزلت بود که ماهی اندر میان مرغان
دقوت و سلاح او

باب

ششم اندر دیدن کمان و زین و لگام و چوب

تیر و دیگر در کمان بود که بود بیذ دشمن بدین منزلت که همچنان درزه
بود و اما چوب مردی منافق و اشکارا بهتر از نهان و اگر چوب بسته
بود مرد را مایه چنان بود که ان درخت را اولیا بیت زنی بود خانه ؛؛
نشین از بهر انک زین کشنده مرد ست و از نشستگاه میهاد بود کوار است
و اما کودبان زنی باشد او ولکن بجندان تفاوت که از زین تا کود باب
ولکن مستی دو بار سا بود و لگام بالان زنی بود دون و عت بزحال ازین
قیمتی بالان و خطر او از بهر ان که همه نشستگاه است و هم بارگاه ؛؛

باب هفتم اندر دیدن بزرگان

اندر پیش باذشاهان شدن و حاجت خواستن یا و رود ادینه
روز زن کردن و نیو و اج ندین ماند

باب

اندر یاد کردن خواب در کدام فصل نیکو بود

دانیال گفت قوی تر خوابی که بود انک دیدن گاه تابستان باشد از بهر
انک میوه ها رسیده باشد خوابی که اندر اول بهار بینند تا چهار ماه

دراز کرده

دراست کرده و ابن سیرین هم چنین ایمی گوید دانیال گفت پس ازین چهار
ماه خواب رود و لیکن ضعیف باشند پس دیگر بار قوی گردد خبر داده
اند که مردی بپیش یکی شد از یاران پیغامبر و گفت اندر خواب چنان
دیدم که هفتاد درم یافتمی او گفت هفتاد هزار درم یابی گفت سال پار هم
هم این خواب گفتم مرا گفت هفتاد درست [illegible] بر [illegible] و امسال همان
خواب دیدم او گویی هفتاد هزار درم یابی گفت سال پار که امد کی [illegible]
خواب گفتی درختان همه زخشک بودند و سال گذشته و امسال و [illegible]
که [illegible] با چوبه [illegible] سال [illegible] گفت مردی خواب دیده
که جمل میوه بیافتی [illegible] پادشاه خواب او را تفسیر کردند که چهل هزار
درم بیابد بیافت باری دیگر بدین وقت همین خواب دید گفت حمل ؛؛
چوب [illegible] هم چنین بر [illegible] جست انک یکی بوقت بیرون شدن
سال دید و دیگر بوقت اقبال سال این معنی یاد داد و هر جیزی
بدین گونه قیاس کن

باب

اندر پدید کردن خواب کدام وقت شاید گفت

و کدام وقت نباید گفت و اندر خواب کردن اگر مردی یا زنی
[illegible] دران فصل [illegible] روز [illegible] افزونی بود [illegible] کار او نیکو
[illegible] بودن و کار او [illegible] است و هر خوابی که از پس [illegible] بینند

تا بار شام باید که او را خواب نه چنین که شکل نیابد و چنانچه باید گفت پیش
از آنکه آفتاب برآید و تیره دیدی که باران بارد و کودک را که بجای مردان
رسیده تعبیر خواب درست نیابند و شود ختنه کردن الله تعالی رسان
رسیده نبود و یاد دارا این که یاد کردیم تا بیان مسئله نباشی و بهیچ
خواب گزار

اندر خواب بختنصر

بختنصر خوابی دید یک شب که بشنید و سوگند خورد که همه دانشمندان مرا
بکشتی مگر آنکه او را از تفسیر خویش آگاه کنی پس بختنصر مرد
دانشمند را بجست و هیچ کس تفسیر خواب او نمی دانست و نه
اصل خواب او که چه دیده است و او خواب خود را فراموش کرده
بود پس خدای عز و جل مرا اندر فرستاد و دانش خواب گزاردن
داد تا بدانستم که او اندر خواب چه دیده است و بدانستم که اجل او گشتن
بود با سوختن و خواب او آن بود که سر او از مس بود و سینه
از روی تنش از سیم و ساقش از سفال و پایش از آبگینه همه
هلاک کار بود چنانک خدای عز و جل همی گوید یُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ
مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ و سیم خواسته بود از بهر آنکه سیم بهمه جای
پادشاهی خواسته بود و ما سفال و آبگینه که پای و ساق از آن
دید چنین بود تا پای دار از بهر آنکه مردم را ایستادن با بود

تفسیر آن چنان یافتم که او را جمله بدن تنهایی مانده بود او را گفتم
و هیچ کم و بیش اندر نیامد دانیال گفت بختنصر از پس آن جواب دیگر
دید و بر من عرضه کرد و من لند تفسیر آن چنان یافتم از عمر او سه
روز مانده بود و هم با او بگفتم او مردم خویش را بفرمود که هیچ نخسبند
و او را نگاه دارند پس اندر شب سیم پری و ن آمد تا کسی را ببیند
از مردم خویش خفته خدای عز و جل خواب بر آن مردم افکنده بود و هیچ
کس بیدار نمانده و بختنصر اندر لشکرگاه تنها همی گشت سوگند خورده که
مردی از همه را بکشتم و باز گشت باز جای خویش میرفت با پیش اندر
حایل تشین خفته بود خفته بیدار شد بنداشت که او دزد
تشین بکشیدند و بر وی زد و بکشتش

خبر دیگر

از بختنصر است که دانیال را همه خویشاوندان بگرفت از پس
آنک چندان خون را بیت المقدس کشته بود از بنی اسرائیل تا آنکه
که او خوابی دید و فراموش کرد و عجب بر سید بر پادشاهی خویشتن
پس همه جادوان و کاهنان را بخواند که مگر کسی او را از آن خواب
آگاه کند حیله گفتند نمانیم تا تو نگویی که چه دیده ای و تفسیر آن نتوان
کردن بفرمود تا جمله را درخت کنند چون دانیال این چنین
بشنید زندان بان را گفت برو و ملک را بگوی که مرا مردی

است که بگوید که تو در خواب چه دیده‌ای و تعبیر آن بگوید و هیچ معبر
که خدای من مرا آگاه کند و بود که تو نیز دیگر ملک سخن گفتی تا بزندان
باز بستند و بعضی را مژده داد بخلاص از زندان شنوده بود بختنصر
بفرمود تا دانیال را پیش او بردند و هیچ کس پیش وی نشدی الا که
او را نماز بردی چون دانیال پیش آمد نماز نبرد بختنصر را عجب
آمد مر کلان را گفت دست از وی بدارید و تما بینید چون ایشان
برفتند دانیال را گفت چرا نماز نبردی پیش من دانیال گفت
مرا خدایی است که الهام داد تا خواب تو بگویم و نفرمود که ترا نماز برم و
هیچ کس را و ترسیدم که اگر نه چنین کنم آن دانش که مرا داده است
از من باز گیرد و اندر دست تو گرفتار کردم بختنصر گفت هیچ دانی که
من اندر خواب چه دیدم گفت دانم گفت بگو گفت صنمی دیدی
پایها بر زمین و سرش بآسمان و نیمهٔ بالاش از زر و میانش از سیم
و برش از مس و ساقهاش از آهن و پایهاش از سفال و تو اندر و
همی نگریدی و تعجب تا سنگی از آسمان در آمدی و بر سر او افتادی
و مر او را چنان کردی که خاک که اگر بادی بر آن جستی اندر جهانش
پراکنده کردی و آن سنگ که بر سر او آمدی بزرگ همی گشتی تا همه
زمین را بگرفتی و تو هرچند نگریدی از زیر آن دیدی و از

زیر سنگ

زیر سنگ بختنصر گفت احسنت راست گفتی همچنین است اکنون
مرا از تفسیر آن آگاه کن دانیال گفت [illegible] پادشاهان بزرگ اند اول
و میان و آخر کار آن بد که دیدی این روزگار این گفت است
که تو در وی و بعضی پس ایشان را و اما سیم [illegible] تا بر صنم افتاد در روز
باخر الزمان و آن پیغمبری بود که از عرب بیرون آید و همه بتها را
بشکند چنانک آن سنگ بت را و بزرگ شود بر زمین و همه زمین
دست از بگیرد چنانک آن سنگ که همه زمین بگرفت بختنصر را عجب
او خوش آمد گفت هیچ کس را بر من دستی نمی‌بینم ملکی ترا دهم خواهم
که ترا با دانش یار کنم و بسیار ازین جواهر بر وی عرضه کرد دانیال هیچ قبول
نکرد مگر آنک [illegible] کاری بر آمد بس بر مردمان بختنصر
بر وی حسد بردند بختنصر خواب دیگر دید سخت تا [illegible] و هم فراموش
کرد و بی ترسید دانیال گفت بند و بخواندند قصهٔ خود با او بگفت باید که
مرا آگاه کنی که اندر خواب چه دیدم دانیال گفت چنان دیدی که درختی
رسته بودی سبز و عظیم سر اندر آسمان و هر مرغی که اندر
جهان است بر آن درخت گرد آمده و تو اندر و همی نگریستی و عجب
همی داشتی فرشته فرود آمدی تبری بر گردن و اندر درخت نگران
و فرشتهٔ دیگر بانگ کردی که چون می‌فرمایند این درخت را

بیرون برکنها برخی دست باز دارم ان فرشته را دیکر کفت نه برخی دست باز دار از یک تبر بران درخت زد که جمله شاخ و بال او فرو ریختی وان همه مرغان از سر این پراکنده شدند که در همه جهانیان بدید و دام از زیر سایه او بشدند که درخت بماند بی سایه و برخی تهی بختنصر کفت این است خواب که من دیدم اندر دلم و پیش نکفتم اکنون مرا اکاه کن از تفسیرش دانیال کفت بدان که ان درخت تویی وان مرغان فرزندان تو اند و خویشاوندان تو ولکن که کرد درخت در امده بودند رعیت تو اند که زیر سایه تو امن اند و خدای عز و جل با تو همچنان خواهد کردن که با ان درخت کرد بختنصر کفت خدای با من چه خواهد کرد کفت ترا از ملکت بلا دهد تا قدرت او بدانی و هیچ کونه جانی زمانی [illegible] بکردانند و هفت سال بدین صورت ولکن از بیابانها جاودی که باشی [illegible] ایشان باشی تا هفت سال تمام برایند پس دیکر بار مردم شوی کی [illegible] بختنصر کفت خدای تو توبه از من قبول کند تا [illegible] کردارها بد باز ایم دانیال کفت هرکز از تو چنین ی نپذیرد تا ان حکم که کرده است بر تو نراند و قدرت خویش ترا باز ننماید چون دانیال این بکفت بختنصر برخاست و از نزد او شد و [illegible] رفتند را بدرود کرد و از ایشان جدا گشت

دراز

او را شعب الهند بی نام کرد و پیغامبر علیه السلم چون بحاجتی بیرون رفتی دوست داشتی که یکی بانک کردندی که یا افلح یا نجیح یا راشد و مردمان خویش را کفتی چون خبری از جایکاهی بمن فرستید کسی را فرستید [illegible] درویش نیکو بود داود علیه السلم کفتی چون کسی خبر ناخوش بمن فرستید چنان کنید که مرد سیاه بود و کوینده روی کوینده که [illegible] موصلی کنیزکی را بدید که او را خوش امد کفت ای کنیزک مرا اجابت کنی کفت ای والله کفت پس انکشتریت مرا ده کفت انکشتری من زر دست ترسم که باز نیابم از بهر انک اند زنانی زر را ذهب خوانند و کسی را که بشود کویند ذهب یعنی بشد این چوب را از من بستان تا بود که باز ایم و چوب را عود خوانند چوب کسی را خواهند کفتن که باز ای کویند عود

باب اندر چیزها کی از پیغمبر علیه السلام امده است اندر طیره کردن

کویند پیغامبر علیه السلم مره طیره سخت داشتی و هرکاه متطیر شدی در باز جا امدی و کفتی طیره هنبازی کرفته است با خدای و اکر [illegible] بودی توکل او را بشکند و کفتی چون کاری پیش [illegible] اران طیره ترا باز [illegible] بکو یا رب [illegible] و [illegible] مار [illegible] برکار خویش برو [illegible] حر

طبی کوی گفت کریم گفت چه گویی بوقت طیره گفت کویم یا رب طیر کی بنیست
ملوا از تو وهیچ نیکی نیست مگر از تو وهیچ خدای نیست جز تو کعب گفت
بدان خدای را سر الا شبه که هم چنین یافتم اندر توریة علی ابن ابی طالب
رضی الله عنه مردی را بر سید که کنیت تو چیست گفت ابو علی
واو را عنت آمد از بهر آنک علی را بلند نبود گفت عرابی نزد
توی فرود آمد واز ایشان یکی همی چشم داشت یکی را بر سید
که چه نامی گفت خشن اعنی درشت دیگری را گفت که چه نامی
گفت شداد اعنی که عنت دیگری را گفت که چه نامی گفت مجدح
اعنی انکار دیگری را گفت که چه نامی گفت غلیظ اعنی ستبر اعرابی
برپا خاست و گفت والله که دیگر با هیچ کس از شما عشق نکویم و برفت
چون قتیبه بخراسان شد هرج اینجا نشسته بودند وملایان
بجن رفت با یکدیگر همی گفتند باد شاهیش بروذ دیگری گفت
کارش پراکنده خواهد شد وازین گونه هرکسی چیزی همی
گفت قتیبه بدانست گفت نه چنانست که شما همی گویید واین
بدان گونه است که شاعر گفت **شعر**
فَأَلْقَتْ عَصَاهَا وَاسْتَقَرَّتْ بِهَا النَّوَى كَمَا قَرَّ عَيْنًا بِالْإِيَابِ الْمُسَافِرُ
معنی بیت انست که عصا از دست بیفکند ان مرد که از سفر باز آید

دیده است که ایشان را حاجت نبود از بهر انک خدای عز وجل همی گوید
مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ واگر دو بماند دو بین را دیده بوذ
از بهر انک قول خدایست تبارک وتعالی ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ واگر
یکی بماند سر دیده دیده باشد دانیال گفت اصل همه عبارت اینست واصل
انک معبران بر دو نگار کویند و کنند گفت چون خواب باد دلیل بر ذا نرک
یا دلیل بر بریدن میان زن وشوی وخواب فراموش کرده بود نشانه
برین گونه بوذ اگر نه بماند بر آنک زن از مرد جدا گردد اگر هشت بماند
شوی میرد اگر هفت بماند مرد زن باید ترسیدن اگر شش بماند بر
مرد اگر پنج بماند بر زن وهمچنین هرچ طاق بود بر زن وهرچ جفت بود
بر مرد بس سیرین ازین کار کردی و بس از وخالد اصفهانی ومعلم کرمانی
محمد بن عبد الله گفت من از محمد بن حماد بن سیدم ما نحرک بپرسیدم نداستند
ده حرف او ده است وحروف معجم بیست و نه حرف است ونام
مردم دوین جمله ستوده حرف نیاید ولیکن نخواستم که ازین کتاب بیفکنم چی مرد
کتاب دانیال بر همین قیاس همه نهاده تمامت بیست و نه وحرف
است از وی فرو نهادم درست نیامد **باب**
اندر قیاس انک نگاه باید داشتن از عبارت
روز قتها و برهمین کردن از وی قتها دیدن خواب دانیال گفت

چون از تو مسئله پرسند که جوابش بر تو پوشیده شود نگاه
کن که بخت که خداوندش گفت چه بود اگر گشادن عین بجسته
نیکو بود بدانک آن خواب نیکست و دلیل بر نیکی کند واگر بخت عین
که دهان گشاده عین معوا بود نه نیک بود و هر خوابی که بخت
چون که دهان بدو بگشیاد خدا بود بدانک دلیل بر حرمتی کند
واگر شین بود دلیل بر بدی کند و ساعتها را نگاه دارد و
خلاف شب و روز چون ترا مسئله پرسند از خواب بوقت
نماز مردم را جواب مده از بهر آنک ساعت مضطرب بود و مردم
اند را انتظار نماز و بدانک خواب بچهار وقت بگردد بوقت زوال
و آن وقت که آفتاب همی فرو شود و آن وقت که آفتاب بر آید
این اوقات نگاه دار و نگر او را جواب ندهی اگر ترا از خوابی پرسند
و آن مرد ترش روی باشد بدانک علامت بد است و اگر زنی
ترا خوابی پرسد و بی نماز بود او را جواب مده از بهر آنک اگر بد
باشد روی بود زود درست شود و همچنین مردی که جنب بود بر اگ
ترا مسئله پرسند بخت روز از ماه از نام او و از نام پدرش اگر هر دو
نام موافق نام پیغامبران بود دلیل کند که او را از آن روز تا هفت
روز چیزی آید و خداوند خواب بر کاری بی و ذکر دد بس اگر نام شان

برخلاف این بود بدانک که طالع نحس است و اگر مردی در اول
زمستان ترا مسئله پرسد از خواب بدانک خواب او سازگار روز گشت
است و اگر اول زمستان بیند دلیل بر فراخی روزی کند

باب دیگر در همین معنی

دانیال گفت هر کس که خدای عز و جل او را این علم ارزانی داشت باید
که اندیشه کند و هر مسئله که او را پرسند از نام او و نام پدرش مادرش
از پرسد پس بر آن قیاس کند دانیال گفت چون ترا بزمستان
مسئله پرسند و آسمان صافی بود از این او را قیاس از آن گن
و اگر ابر گن بود بدان که آن غم بود او را خواهد رسیدن و اگر
باران بارد چنانک از ابر تا نها آب آید بدانک نیکی بود از بهر آنک خدای
عز و جل همی گوید و انزلنا من السماء ماء مبارکا گفت از لمان اب بجسته
فرو آوردیم اگر بوقت پرسیدن خواب جای صافی بود وجای ابر گن
بدانک او را از آن غم ... آید

باب اندر دانستن دلیل نیک و بد از نامها

دانیال گفت مرد داننده نبود بعلم خواب تا اقبال سال و ادبارش نشناسد
بدانک خواب محرم قوی باشد و درست و خواب صفر صفرا آورد
و تنگی و ... باید که اندر و تفسیر ... و گفت خوابها اندر

ماه ربیع الاول نیک بود و مژده و کار روای بس بود کار کند و اندر ربیع الاخر
خوابها دلیل کند بر مصیبت و غم باید که دعا کند تا خدای عز و جل بند و رنج او باز
دارد و اندر ماه جماد الاولی خوابها اخشل بود دلیل بر نیکی کند اندر ماه
جماد الاخر بود ماه رجب از ماهها حرمت خجسته بود مرد و زن را
گفته اند ماه شعبان خواب نیکی بود و خداوندش نیکی فراوان
بیند اندر ماه رمضان خوابها درست بود و بسیار نیکی و هر کس
که اندرو خواب ببیند همچنان بود که بچشم از دیده وانچ دیده باشد
همچون وحی بود و هیچ خطا نکند از اول ماه تا اخرش و گفته اند در
ماه شوال خواب ضعیف بود و غم آورد و اندر ماه ذوالقعده نیک باید و
جاه بود ازان که خداوندش بیندی یا بزندانی افتد و اندر ذوالحجه
ضعیف و تخت بود از بهر انک این ماه حجت خدایست بر خلق

باب اندر انچ درست باید دانستن از خواب وانچ فرموده است که ازان پرهیز کنند وانچ صدقه باید دادن

دانیال گفت خدای عز و جل مجیب
بانبیا و مومن را بهتی از نگرش کردن اندر علم خواب که چون ازین
همه که یاد کردیم در وی بشناخت و بدانست صد در دیگر برو بگشاید
از بهر انک هر نامی که اندر جهان بکار دارند همه اندر دین بکار آید و هر کس

که خواهد که این علم بیاموزد و حفظ کند باید که از خوردن بیش تیتیشیهم
و یاد وانچ بدین مانند بحتما ز کند و دست باز دارد تا بتواند اموختن و فرامش
نکند و قیاس ان بداند پس چون بدانست و بیاموخت او را زیان ندارد
هیچ خورد دانیال گفت باید که اصول تاویل بداند که چون اصلها دانست
درها برو گشاده شود که نخوانده باشد و نه شنیده و هیچ چیز ازو
بشود و ابن عباس همچنین گفتی که دانیال همی گوید در هفت حرف تعبیر کرد
و گفتی حرف ترا مسله پرسند از خوابی که اندرو غمی و مصیبتی بود خداوند
خواب را بفرمای تا بدرویشان صدقه دهد و همچنین اگر مرگ همی نماید
تو ذم مرو را جواب مده و چندانک ترا جهد و طاقت بود مکن تا گر خدای
تعالی از بلا وارهاند و همچنین خوابی که دلیل بر زندانی یا بر غمی کند زود
او را مگو

باب اندر بدانستن خواب پیش ازانک باز پرسند

دانیال گفت اگر خواهی که خواب مرد بدانی پیشتر ازان که وی بگوید
او را بگوی تا جایگاهی از اندامهای خویش فرو گیرد یا دست بر و نهد
فرا او را ازان قیاس کن یا کسی که حاضر باشد بر همانست تا دست
باندامی از اندامها خداوند خواب فرو دارد اگر مردی ترا بخرانند که
خوابی دیده بود و فراموش کرده چون اندیشه شوی نگاه کن

اگر بر پشتی تکیه کرده بود بدان که مردی را اندر خواب دیده است که
پادشاه بود پس اگر بر تخت نشسته بود بدانک کسی را اندر خواب دیده پادشاه
نیکو روی اگر چنین که نشسته یا دید که پیش او بود بدانک خواب او آنست
که چنین هایی نشسته بودندی اگر بر سر کرسی نشسته بود یا بر سر
تختی که بر سر آن هیچ جامه نبود از آن کار می خواهند که بدان پادشاهی
بر سر و برین دکی رسانیده باشد **حدیث اندر معامله باول این**
باب می گویند بدان که اگر دست بر سر نهد اندر تاویل آسمان
باید یا کوه یا چیزی که از زمین برتر بود و روی را بدشت و بیابان بود که
و چشمها با چشمه است و هرچ از دهان بود با اهل بیت و خاندان
و خویشاوندان او راست و هرچ از قضیب بود بفرزند و همین گوید بسر سینه

باب ... اندر خواب مهدی

خلیل اصفهانی گوید مترجم این کتاب از سریانی بتازی که مهدی
خلیفه بغداد خوابی دید و فراموش کرد چون روز شد غمگین
بنشست وزیر خویش را گفت خوابی دیدم و فراموش کرد اگر مردی
اگر مردی را بدست آرند آورده که این خواب مرا باز دست آورد
اگر بفال بود بحال دیگر کار نیک کرده باشی مگر این غم از دل من ببرد
وزیر گفت یا امیر المومنین خلیل اصفهانی خداوند ترجمه کتاب دانیال

تواند واگر کسی بر پشت زمین هست که تعبیر تواند دانست نیست مگر وی پس
مهدی بر پی وی بجاه کرد بر سر راه رو بخلیل را بحضرت [?] اورد خلیل گفت
اندر بغداد شدم روز شنبه بود بخواستم که پیش او روم اختیار
روز دو شنبه کردم از بهر آنک دو شنبه را طالع مشتری آست
پس چون پیش مهدی شدم مرا گفت خوابی دیده ام و فراموش کرده
نزدیک تو توانم یافتن یا نه من گفتم یا امیر المومنین خداوند فال برکات
مردم نگردد با آن تو شد مردم لیکن را باز یابد پس بران حکم کنند مهدی
ختم کرد و گفت ای سبحان الله العظیم هر یکی از شما یابید بی حجت
دعوی کنید که ندانند و دست بر سر خویش مالید بجنبانید و روی فرو د
آورد دست بر دهان برد چون خلیل آن بدید تیا پی فال بر گرفت
گفت یا امیر المومنین بگویم که خواب تو چه بود تا بدانی که خدای تعالی
علم از آدمیزاد که خواهد گفت بگو خلیل گفت دیدی که بر کوه شده
بودی مهدی گفت بلی دیدم که جا بر کوه گفت نعوذ بالله از جا فرو
ولیکن چون دیدم که امیر المومنین دست بر سر و بالین داشتم
که تو بالا سر او هیچ نیست مگر آسمان و بر زمین از کوه گفت راست
گفتی دیگر چه دیدم خلیل گفت پس چنین که از آن کوه در دشت آمدی
جای فراخ و هموار واندر آن دشت دو چشمه آب شور دیدی گفت

ازکجا دانستی گفت انک پیشانی تو چون دشت هامواراست وان دو چشمه
دو چشم که زیر پیشانی تست و دیدم که دست مبارک بدان فرموذ اورد گفت
گفت راست گفتی گفت دیگر چی دیدم گفت از آن پس بکوهی رسیدی مرد
مرش را دیدی از قبیلهٔ خویش گفت از کجا دانستی که آن مرد قرشی
بوذ گفت از دست ندنت مردان خویش پس مهدی عجب ماند
گفت بیچک این علم از کجا آوردی گفت از کتاب دانیال پس مهدی
اورا بیست هزار دینار فرموذ داذن و گفتند از پس این کس را اجابت
مکن و خلیل این خواب از پس سیرین آموخته بوذ و از سعید بن
المسیب واین از بهر آن یاد کردم که یاران پیغمبر و آنان که پیش ایشان
بودند از این فال کار کردند باب

طبایع خواب و رؤیاهای ایشان و خلاف بر کتاب دانیال

هم دانیال گفت اصل همه خوابها بر چهار چیز گردد و هر یکی خداوند
را بکارها دلیل کند بیشتر بر مردم سرختیها بیند و درامد
و رنج مار و کژدم و بیک و انج بدین ماند پس چون ترا از خواب
بترسند یا خوذ دیده باشی از بهر خویش اندرین دو ها نگاه کن
اگر خواب غم و اندوه بوذ او را تاویل از قول خداء کن ولیبدلنهم
من بعد خوفهم امنا گفت از پس ترسیدن ایشان ایمنی دهیم

کی توان

پس تو بدان که ز پس هر غمی خرمی بوذ و هر که گریختن بیند از پادشاهی
یا از دزدی یا از دشمنی بر آنکه خداوند خواب ایمن گشت از قول
خداء عز و جل ففروا الی الله انی لکم منه نذیر مبین باب

اندر آنچه پیغامبر و یارانش دیده اند از نام و فال

خلیل اصفهانی گفت گویند
مردی نزدیک پیغمبر آمد و گفت خوابی از تو خواهم پرسید گفت نامت
چیست گفت جمره گفت پس شهاب گفت جایگاه کجا داری گفت از ذات
الحرقه پیغامبر گفت علیه السلام نار لظی مردمان تو سوختند چون
مرد باز جای شد همه را سوخته یافت وقتی دیگر گفت کیست از شما که
این غم از دل من بر دارد مردی بر پای خاست گفت نامت چیست گفت
5 حرب گفت بنشین بنشاندش یکی دیگر برخاست گفت نامت چیست گفت
یعیش گفت زندگانی و نیکی بوذ بنشین غم از دل من برداشتی پس پیغمبر
و یارانش گفتار دانیال بکار داشتندی پس پیغمبر و یارانش فال
زدن بنامها و پیغمبر علیه السلام گفت خواب را مگذارید باز خوانید و
نبازید و همچنین از دانیال حکیم روایت کرده اند و محمد بن عبد الله
گفت شنیدم که مردی پیش جعفر بن محمد شد گفت کرم خدا پسند
و تو بنده او گفت برو که یابی مرد برفت و از بهر مال خواسته
یافت نی اندک گفت شنیدم که بصره نشسته اند از اسناد ابو العالیه

خواسته که از بصره برود شنید که مردی همی گفت نه متوکلت ابو العالیه باز بر اثع

باب اندر آنچ دوست داشته اند از را ستوجب انگریدن

اندر آن حال که خواب همی پرسیدند   دانیال گفت چون ترا خوابی پرسند از
سوی چپ و راست نگاه کن اگر چیزی بینی ناخوب بدان که این خواب دلیل بدی است
و اگر چیزی موافق بینی بدانک نیکی بوذ از آن خواب محمد بن سیرین گفت چون ترا
مسئله پرسند نگاه کن تا چشم تو بر چه افتد اگر بر زنی افتد بدانک نیکی بوذ
از آن خواب و اگر مرد پیر بینی بدانک سخت عمل اندر خواب بوذ و اگر جوانی را بینی
پاینده نبوذ و اگر پیر زنی را بینی بدانک جهان پشت بذو بر کردست اگر ستوری
یا خری را بینی بدانک او را سفری می باید چنانک خدای عز و جل همی گوید والخیل
والبغال والحمیر لترکبوها وزینة   و من بعد گفتن گفتار دانیال اندر علم
فراست ان شاء الله تعالی   محمد بن عبد الله گفت چنانک خواننده این نامه را
از دانستن فال و زجر چاره نیست همچنین باید که او را علمی بوذ اندر فراست
و باید که مردم بفراست نگاه کنی شناسد آنک سخن اندر آن بود و علم فراست بسیارست
و شنیدم که پادشاهی از پادشاهان شهر گاهگی از بهر رعیت بداوری نشستی
چون خواستی که بداذ کاری داذ گزارد اندر وزیران خویشتن را کرد
آوردی و اشارت کنی مرا دلیل برای کنید که این غلام را دانم بر حکیمی از حکیمان
اندر کار داد او را اقلیمون گفتندی یا همنجب مرد نهاذ و صفت مردم بر صفت

دذان مرد

دذان بکرد از جهانک ملک بر ملک آسان گشت و هیچ می خواست ددی
یافت اگر من بعلت از آن کتاب یاد کردمی این کتاب دراز گشتی تبدرد
از آن اختصار کردیم و از آفرینش حیوان و طبایع و صفت ایشان بصورت
مردم نو طاری بر بیت کردیم

باب اندر صفت شیر و آفرینش مردم

گفت چون مردی را بینی
که موی او فرو آمده بوذ یعنی جعد نباشد و رنگ او ملون بوذ و
سینهٔ او فراخ و بزرگ و سر وی بزرگ و پیشانی فراخ و بالا معتدل
و دندان و دهان بینی او فراخ و روی او صافی و چشم او شهلا با ازرق
بدان که او مرد سخت بزرگ و بلند همت و فضل جوی است و نیکی بسیار
کنند با مردم و مر و را خویش و پیوند بسیار بوذ و همواره بانشاط و خرمی
بوذ و علم دوست دارذ و کود کردن کارها از خدای تعالی و بخیلان را دشمن
دارذ و بر دای خویش معجب بوذ و بردبار و سپاس دارنده نعمت و
دوست دارنده بازی و نبیذ و این طبع شیر است

باب اندر صفت پلنگ بر آفرینش مردم

اگر مردی را بینی که سر او بس عظیم بوذ و اندام او معتدل و لون او
سنبل و چشم او شهلا و ابروهاء او پیوسته و موی او بسیار و دندانها
مختلف یک یک و تیز خالی اندر چشم کفها او سخت فراخ و سینه پهن اندر

کسیکه بدانک او مردی بود طامع و حریص و باقوت و باقوتش تن
بیند که روی ستد او بیند و صبوح و جماع و تین و تند بوقت خشم
بس آن داد اما مغرور او تباه بود و بسیار خورد و خوردن او را اکر آیند
بود و بیشتر آنک بینی ی دسند اینست صفت بلنک باب
اندر صفت و آفرینش مردم
اکر مردی بینی بینی لاغر تن دندان ناقص زنخ نبینیت کوش کوته
کامها برآمده کو د چشم موی او جنان که کوبی بشانه زدست شهلا چشم
ابرو پیوسته جوب دست فراخ کتف برخها او کوشت نه باریک ساق
بدانک آن مرد ناشایست است و بلیف و بخیل و بسیار دوست و هوا خواه
و کوشت دوست دار و این صفت روباه است باب
اندر صفت کرگ و آفرینش مردم اکر مردی را بینی
بینی دراز و کشیده چشم شهلا پیوسته ابرو تنک اندام فراخ سینه
میانه ساق جعد موی دلیر بی باک بدانک که او را دین نیست و بازی
دوست است و حریص بود کار این جهان مکر کردن خواسته
و عقار مولع و سخت بخیل و طامع و بزرگ همت بزرگ تدبیر و مکابر و دشمن
همه کس و این صفت کرگ است باب
اندر صفت یوز و آفرینش مردم جون مردی را بینی مایل

بوقت صبح شود هیچ روز معلوم نیست که باکه باجنه عشق
25

بینی کل بینی بیک دیکر آورده زشت بر حد راست او خالی فراخ دهن
بردی او تنک اشک کفهاء او بهن میان بیشانی کشاده بدانک آن
مرد بیست باقوت و معجب تمه تندی و تین ی دروی دوست دارند
غلام و نبیذ و صبور بر نشستن بیک جای و بسیار آزمایش و این صفت
یوز است باب
اندر صفت سگ و آفرینش مردم
اکر مردی بینی مستوی بر کشیده باریک اندام درها بینی فراخ کوشها
بیبیت و فرخ اقلندره بینی اند کشیده میانش برآمده چشمها دو بیاده
خفتها اختک اندک کوشت دندانها تین بر خت جب او خال نرم و خاموش
بدان که او مردی بود دانا زعمه دلیر دل تنک و حریص و بی اندیشه
کار و صاحب علم و سنت کتاب و خبیث دان و ادب دوست
و کودا ورند و جو با نام نیک و این صفت سگ شکاریست باب
اندر صفت خوک و آفرینش مردم
اکر مردی بینی که او را بینی دراز بود لب درکشیده چشمها شهلا سر
بزرگ دهنش فراخ دندانها برون داشته تین بطبع آهسته برفتن مضطرب
کژرو بدانک او دروغ زن است و بخیل و بدکو داد و غدار و بد عشرت
بخیل دوست با مردم نیک بد ساز حریص بر فساد تباه کار و این صفت خوک است

باب اندر صفت کنیة و آن نیز مردم

اگر مردی را بینی کوتاه بالا اگر چه پیشانی شهلا چشم با ازرق پیشانی
او خالی یا در خال دیدها بینی فراخ اند در چشمها او نقطها چشمها
کودتین چشم کود بینی بدانک او را طبع خوش بود و دوستدار مردم بود
ولیکن دروغزن بود و دست داد بازی را مویکاد بدانک
این صفت کو به است سیری شد خطبه انبال حکیم واخ شرط کردم
که یاد کنم اندر شناختن مناست اکنون یاد کنم کتاب سیرین واخ او بیدا
کود دست اندرین معنی اگر ایزد تعالی خواهد

کتاب

ابن سیرین

بسم الله الرحمن الرحیم

ابن سیرین گفت که هر کس که بر پهلوی راست خسبد و خوابی بیند
آن خواب از خدای عز و جل و اگر بر پهلوی چپ خسبد آن خواب از آن
بود که آنرا اضغاث احلام گویند و آن دروغ بود و هر که تب خسبد
و خوابی بیند تا ده روز ممکن که راست گردد و هر چند بامداد روشن
دیدتر دیدتر و هر چند نزدیک تر نه دیر تر خواب روز و شب هر دو یکی
است و هیچ تفاوت نیست و خواب را اگر پهلوی راست بیند و اگر بر چپ

و اگر ستان باز بود با چهار تعبیر است و خواب اول شب و آخر شب را
همچنین محمد بن عبدالله گفت یکی از عالمان گفت که من خواب از دوست
داشته که بر پهلوی راست بینم و این یک بیت شعر یاد دارم می گفت شعر

و إذا نمت على اليمين فصحح رؤياك على اليقين معنی بیت
اینست که چون بر پهلوی راست خسبی خواب تو راست و درست
آید

باب
اندر تعبیر کردن که خواب پیش که باید گفت

محمد بن سیرین گفت چون خوابی بینی پیش کسی مگوی که دانش خواب
ندارد و نه پیش هیچ زن اگر خود مادرت بود یا خواهرت و نه پیش کسی
که طرف گشته بود و نه پیش دیوانه و نه پیش کسی که جادوئی کرده باشد
و نه پیش کودک و نه پیش کسی که یا ترسای و نه پیش هیچ دشمن که خواب
بد باز گوید که او بگوید بلکه آنکس گوی که دانا بود بدین علم بس اگر بر تو
دشوار کرد قرآن همی خوان تا خدای عز و جل بدی از تو باز دارد

باب اندر تعبیر کردن که خواب
کزار باید که چه گوید

ابن سیرین چون او را مسئله پرسیدندی
گفتی هیچ خللی خواهد باشد و هیچ او نخواهد بود کوای دهم که خدای
بر همه چیزی قادر است و دانش او گرد همه چیزی درآمده است

گفت طفیل برادر عایشه از مادر بخواب چنان دید که میان مردمان
جهود فرا رسیده بودی و ایشان را گفتی شما مردمانی بودیت اگر نگفتیت
که عزیر پسر خدا است ایشان او را گفتند که شما نیز مردمان نیک بوذی
بیتان اگر نه آن بودی که گوییذ که خدا و محمد حق آید پس او کسی
را بگفت پیغمبر را باز گفتند پیغمبر علیه السلام میان مردم بر پای خاست
و خطبه یاد کرد و گفت ای مردمان طفیل خوابی دید و کسی را بگفت
و شما سخن همی گوییذ و من شرم همی داریم که شما را گویم که نبایذ گفت که
خدای حق است و محمد حق که جهود نیز هم چنین گفت بگویی خدا رحق
است ما دی محمد حق است پس سیرین گفت بسیار خواب بوذ که مردم
بیند که تفسیرش دیگر بوذ گفت من لند بخواب دیدم که دو کودک
عجمی از پس عرابی همی تاختی چون او را دریافتندی بکشتندی پس
چون روزی بوذ من تفسیرش باز کردم آن کودک اعرابی را دیدم
و آن عجمی را دیگر وی و من لند دین اندیشه تا آن دو کودک تا بی
دیدم که از پس خروس همی رفتی و خروس را بگرفتند و بکشتند و محمد
بن عبد الله گفت من دوست دارم آنک پسر سیرین کینه بار حدیث
که اگر خواب بود درست کرد ذ چنین چنین باشد و چنین داذنه از پس
سیرین گفت بسا خوابها بزرگ که کوچک کردد و بسا کوچک که بزرگ کردد

براوز بدیر اکاری

باب اندر بذ نکردن که خواب بعجله و وقت باید گزارد

پسر سیرین گفت خواب شب نشاید گفت و نه آن وقت که آفتاب همی
برآید و نه آن وقت که آفتاب همی فرو شوذ و بو هرین کعب هر کی از شما
خوابی بیند مگوییذ تا آنکه کی آفتاب برآید و خبر داذ ندکی مردی را از
یاران پیغمبر علیه السلام خوابی پرسید نه وقت گفت نشایم گفت اگر روز لعنه
بوذ پیش تا بگفتمی و گفت چون خواهی که خوابی را تفسیر برانی اندر کتاب
خدای کاه کن اگر نیابی اندر اخبار صحابه اگر نیابی اندر امثال عرب و عجم
که خدای تعالی اگر خواهد تر ابدین دهد

باب ادب عبارت بر قول پسر سیرین

پسر سیرین گفت وقت را نگاه دار که اندر بیرون لعنه درختان
خواب بسیار بود و اگر زنی کار نکند یا مرد جنب بوذ و مسله پرسد
تا گوذ کی جواب شان مده که خواب ایشان باطل بوذ دیگری گفت این را دانست
پسر سیرین که گفت کوچک را خواب درست بوذ از بهر آنک یوسف علیه السلام
آن خواب که دید بکودکی دید پسر سیرین گفت نه همه خوابی چون خواب
یوسف بوذ و من چنین شنیدم و دوست تر دارم که بگفتار هیچ کودک
در نامه ننگرم و هر خوابی که اندر کار زار کاه ببیند نه خواب بوذ و نه
خوابی که زنان آبستن بینند در ماه زاذن چه خواب ایشان از سر اندیشه

بسیار بود ونه خواب تن رسیده و روز یکشنبه خواب نباید کزاردن
بعد سیرین روز جهارشنبه خواب بکزاردی کفت خواب مرد کت
که بالکی جنک بود دست باشند تا ازان جنک بیرون نباید بسر
سیرین کفت اکر خواب را باز کفتن در توقف نهی تا سیم روز بهتر بود
کفت خواب مرد بخواب زن نماند ونه خواب ازاد بخواب برده ونه
خواب مسلمان بخواب کافر ونه خواب سالم بخواب سقیم ونه خواب
بیمار بخواب درست ونه خواب تن ستان بخواب ایمن ونه خواب شب
بخواب روز ونه خواب جاهل بخواب عالم این هریک را تاویل بر حد منزلت
وطبقات واوقات باشند پس احز بها هیچ خواب دروغ نکردد ودر
زمستان صعب خواب حدیثی بود ابو تن ماده وذنی بود که مردم اورا
دوست دارند ازاد و برده و بود که بسیار بیند وان منتی بود که
باید اکر کسی بیند که جنب کبوتر در کار و افتادند یا طاوس ماده ذنت
بود عجمی بسیار خواسته و بسیار مردم از بهر انک کوهر طاوس عجم است
وطاوس نر باد شاه بود عجمی اما کبک ماده ذنت بود نیکو ولکن هرکز خو با
مردم نکند و برکونه دیکر تفسیر کبک ان بود که مرد کوتش سردار ذ
واورا دختری آید عنت نیکو اما مادیان ذنت بود ازاد شریف
از بهر انک بهترین خواسته اسب ماده است ازاد ذنت بو ذ

ازادون

ازاد دون از بهر انک جاذ دو ازاد الت ذنان است یا پرستاری
بو ذ عجمی یا در خانه زن بذ جوبی [illegible] و نستی ذنی بود که هرکس را
لنک در طمع بوذ و بلابه کونه باشند

باب

تفسیر هشتم اندر خواستنه

کندم بزرکوار تر روزی بود
که آیک باری از بهر انک خدای عز وجل ادم را وحی کرد اکر بمن عاصی کردی
شکمت را هرکز سیر نکنم تا پیشانیت از عرق تر نشوذ پس ادم بزمین
آمد خدای عز وجل کندم روزی کرد وهمی ورزید وهمی درود وپاک
همی کرد وآرد همی کرد و همی [illegible] بشت و بنان همی پخت و همی خورد
وپیشانی او عرق همی کرد ازان سختی که بذو همی رسیذ اردخواسته
باشد و تن آنکه را بیش ذنان خواسته بوذ حلال وافزونی در دینش
پس اکر ترش کشته بوذ یا روغن اذوی کرفته یا از حال خویش
کشته یا بنی شده فی الجمله از بیش خشک به بوذ اما بتر خواسته بوذ
جون درم و دینار و کنج خواسته بوذ که هر روز بر افزون بود از بهر
انک جهانش اندر دوست واما کاورس خواسته بوذ که بیرون امذن
او دشوار بوذ ومنفعت او اندک اما کاه خواسته بوذ که بیرون از سبب
او خداوند خواب را حق انکر کرداند ودیر بماند واما جو خواسته بوذ
با تن درستی خداوندش واما عدس اکر بیلی بوذ خواسته بوذ وخداوندش را

ازو منفعتی دست بنماند اگر چه بسیار بوذ چنانک شمردن نتوان
خواسته بوذ که نفقه ازان زیادت آید و نماند واما کان خواسته
بوذ چون درم و دینار از بهر شرف وبختش و فضل و دیان آنک
دستی بوذ که ادم ازوی خورد درین آمید

باب اندر رفتن خوابها

گفت اگر نه آن بوذی حالها این کارها یاذ کردیم از لگر برا کله
شد سست پایه و خطر بیرون ازین خواب پراگنده گشتی و از کلام و چو
وکاه والکبین و شیر و خرما و بیم و کجد واچ بذین یاذ کرد پسندیده
بوذی باذ یاد بانی و هم چنان تفسیر اندر زنان و مردان و خواسته
یاذ کردیم پراگنده کردست و هم چنین پراگنده کرد از هر چیزی ازو و اندر
تفسیر حسبین یاذ کردیم و دوا سازکار با لوهان کار و این ازین پس بکنیم
الرضا خواهد

باب اندر عبادت و نیت

چون خوابی پیش آیذ تا تو روی آن نزانی اندر تاویل و خرا و بد
خواب گوید چنان دیدم تا نماز می کردم و او را بپرس تا اندر نیت
تو آن نماز کی می کردی و نیت بوذ با فضلیت تا اگر گوید تا بحجه
باشد بوذ می پرس تا اندر نیت تو ان نخیی از بهر گوشت گرفته بوذی
یا از پس زنده داشتن از بهر انک این همه مختلف گردد یا گوید چنان دیدم

درسوبر کدام

که سفر همی کردم او را بپرس که اندر نیت چنان داشتی که بفلان جای رفتی
یا بجای دیگر این همه انست که از نیت مختلف بیش بگردد

باب اندر نامها و کنیتها

گفت اگر خداوند نیت خویش نداند بنام بر کی چنانک اگر نام خداوند
خواب نام انک بفال بیامده بوذ فضل بوذ بدانک اندران کار فرونی
بوذ و اگر نام سالم بوذ سلامت باشد و اگر سعد بوذ تلخی بیند و لخ بنیت
مانند از نامها زشت و بد

باب اندر کار و پیشه مرد

گفت اگر نام بود پیشه برکیی و حکم بدین کن
چنانک اگر آهنگر بوذ بنگر که ان پیشه را اندر خواب بد باز خوانند و اگر
درنی یا کاند بوذ همچنین اگر این بکار داری ترا دست گردد و نیز

باب اندر جستن تاویل

اگر بدین دلایل که یاد کردیم نتوانی دانستن بیرون اوردن خواب
بنج مبر و چنین بی اصل مگو و خوی ذا بدست فرو گیر که بهترین خواب
انست که چنین کن که ندانی کوبی که ندانم

باب اندر شرح همت

بدانک از اصل تاویل یکی همین گردد
و اگر حالها مردم بگشتست اندر همت و ادب و بر گزیدن این
بردین و از بهر این همه اندیشه بوذ اما امروز تفسیر بربی همانی

همی افکنیم که میر دهد اشما و این جمله آن بعضی است مگر آنکه مایه مردم را
از خدای داد دانش و نگفتند که دین و دنیا که بزه آن **باب**
اندر تفسیر نخستین آمده که چون پادشاهان پیغامبر علیه
السلام خواب دیدندی بخواب تفسیر آن کنندی شنیدی بودی
چون ایشان دیدندی کفتندی که داد نیک بودی علم و شنیدی از اندر
دل پس امروز از همه شنیدی مردم را از بهر این جهان است
پس ما کفتیم خاصیه بود دیگر بودی پس جای این کن **باب**
اندر قیاس کرمانی گفت کافر بود که خواب راست بیند
تا حجت بود خدای را بر وی نبینی که فرعون هنکام دید که یوسف
پیغامبر او را تفسیر کرد و اندر قرآن قصه آن معروف است و راست
گشت و بختنصر خواب دید که پادشاهی از وی بخواهد شدن
و خواب او درست گشت چنانک دانیال تفسیر کردش و کسری
انوشروان اندر خواب دید که پادشاهی از ایشان خواهد شدن
و محمد علیه السلام بیرون خواهد آمدن و خواب او درست گشت
و نمرود بن کنعان اندر خواب دید که پادشاهی از وی بخواهد شد
و خواب او آن بود که ستاره را دید از ستارکان روشن که از آسمان
بر دیک وی بر فرود آمدی و روشنایش بسیار جای بتافت پس

جادوان

جادوان و کاهنان را بخواند و از آن پرسید ایشان کفتند
مردی از مادر بخواهد زادن که بر پادشاهی تو بیرون آید و
پادشاهی از تو باز ستاند او همه زنان و مردان را از یکدیگر جدا
کرد و هر زنی را که آبستن بود بر سر موکل کرد تا هر نرینه که می زاد
می کشتند تا خدای تعالی تقدیر چنان کرد که ابراهیم علیه السلام
از مادر بزاد و بدست ابراهیم او را هلاک کرد و قصه او دراز است
و دیگر فرعون موسی دید که آتشی از جایگاهی برخاستی و بر آسمان
شدی و بنا چیست قبطیان افتادی و همه را بسوختی او کاهنان
و جادوان را بخواند و از آن خواب بپرسید ایشان کفتند کسی بزاید
که هلاک مردم تو بدست او بود او نیز همچنین کرد که نمرود و هر نرینه
که از بنی اسرائیل می زادی کشت چنانک خدای عز و جل می کوید یذبحون
ابناءکم و یستحیون نساءکم تا زادن موسی صلوات الله علیه و از قصه
که شنیده ای **باب**
**اندر آنچ آمده است که کو ببیند که خواب بر آن کونه بود تفسیر
کنند** کرمانی گفت برخی مردمان کفتند که خواب چنان شود
که تفسیر کنند اندر آن وقت که خواب دیده بود اما قول کسی که
این علم داند و حکمت شناسد پس اکر دانی که از چنین هیچ

بماند اندر حیات و بکار او نگاه کن و کفتار او را با اصلها که تو داری
قیاس کن اگر راست آید بدانکه راست کفته است و اگر بخلاف آن بود بدان
که آن کردار دیو است و بدان که خواب دیدن را اصل بدان نگردد
که کسی از این گونه دیگر تفسیر کند که هیچ کس نتواند خواب بد را نیک
کردن و نه نیک را بد نبینی که فرعون چون معبران را بخواند و خواب
عرضه کرد گفتند اضغاث احلام است اگر بگفتار کسی خواب باطل گشتی ممکن
که آن خواب باطل شدی اما تعبیری که یوسف پیغمبر کرد علیه السلام
که گفت خواب حق بود و ناچار که برسد همچنانکه بود و بدین دلیل
حق است که خواب بگفتار کسی از کس بنگردد و اما با این همه سخن
نیک بفال و مرغوا باید داشت **باب**

اندر آنکه هیچ چیز بدی خواب باز ندارد

بدان که هیچ بدی خواب باز ندارد مگر دعا کردن چون دعا باخلاص
کنی خدای تعالی شر آن از تو بگرداند و بهترین چیزی که اندر آن
وقت که خواب آشفته بینی و از آن غمگین گردی آنست که برخیزی
و دست نماز شوی و آن دعاهای خوابی که یاد کردیم **باب**

نیکی گفتن اندر وقت خواب گزاردن

کرمانی گفت من دوست دارم سخن نیکو گفتن در آن وقت که کسی خواب

باز گزارد

همی گزارد چنانک اندر وی خبر هم آمده است **باب**

اندر بگشتن خواب سوی برادر یا همنام یا مانند آن

کرمانی گفت باشد که یکی خوابی ببیند و تفسیر آن برادر یا پسرش
را بود یا کسی دیگر را و شنیدم که قومی را خواب نیک میراث گردد و
یک بدیگر بخشند و چون یکی از ایشان خوابی دیده بود و هنوز درست
نگشته بود وقت مرگ اندر وصیت آن بدیگرش داد بدو
و روایت کردند از پیغامبر علیه السلام که کسی مر بوجهل را بخواب دید
که اندر مسلمانی آمده بودی و بر پیغامبر علیه السلام بیعت کردی و این
از پس آن بود که بوجهل روز بدر کشته شده بود پس پیغمبر علیه
السلام گفت عکرمه پسر بوجهل در مسلمانی آید و همچنان بود که پیغمبر
گفت دیگر اسید پسر ابو العیص را بخواب دیدند بروزگار پیغمبر علیه
السلام که بر مکه پادشاه گشته بودی و پسر ابو العیص مرده بود بروزگار کفر
پس پیغمبر گفت علیه السلام از ولایت غیاث بن اسید بود بر مکه و
غیاث پس از آن کاردار پیغمبر گشت بر مکه پس مردمان مکه بر پیغمبر
گرد آمدند و گفتند یا رسول الله غیاث را سید مکن بر مکه که مردمان
خدا اند کاردار و فرمان ده بر مسلمانان مرد اعرابی را نشاید کرد
پیغمبر گفت که اندر خواب چنان دیدم که غیاث بن اسید بر در بهشت

ابتدا بیرون و حلقه در همی زدی و از جهت او در باز کردندی
و اندر بهشت شد پیغمبر علیه السلام اسید بن عیص را دیده بود که اندر
بهشت همی گردیدی وی کافر مرده بود و پیغامبر تعبیر کرده که ان عتاب
بن اسید بود پس چون پیغمبر علیه السلام عتاب را والی کرد بر مکه سخن بزد
بر کس انبا کردی و همی اکوش نهاده بود و گفتی هرکه از نماز باز افتد
او را گردن بزنم تا هیچ کس بنماز سستی نکند مگر منافق و این معنی مردم
مکه او را دشمن داشتندی یوسف یعقوب اندر خواب دید
که یازده ستاره و ماه و آفتاب او را سجده کردندی تفسیر این خواب یاد
کردند که این ستارگان برادرانش بودند و آفتاب و ماه پدر و مادرش
این خواب درست شد و خالهش بجای مادر باستاد روایت کردند از
جعفر بن محمد علیه السلام که گفت اگر حکمی بر کسی کنند پس آن حکم بر برش
درست شود آن راست نبود از بهر آنک خداء عز و جل عمران
را مژده داد بفرزند نرینه و او را مریم آمد گفت یارب مرا فرزند
نرینه گفتی و این دختر است پس راست شدن مژده بعیسی بود
که از مریم زاد و بسیار خواب بود که از مژده ببینند که واجب کنند
که اوده بودی تا خواب درست آید و لکن تاویل و درستی او بیرون
بکودکی یا بکسی که او را زنده مانده بود و این همه بیرون آمدن

سخن خوابهم

سخن خواهند خواب بود و جایگاه و صفتهاء دیگر مایه کسی باشند
از علم دانان علم که اندر دین رسند و نتوانند دانستن مگر با ناد پیغمبران
و حکیمان

باب
گوهر خواب اندر روزگار پیشین تا دیگر پیغمبر علیه السلام

کرمانی گفت بدان که علم خواب انست که پیغمبران بدانند و حکیمان کار
بدان کنند و کرده اند تا اکنون و بر نیک و بد آن معول کرده اند پیغمبر
گفت علیه السلام که هر گاه خواب بنگرد او بخداء نگرویده بود و نه بروز قیامت
چی خواب نیک بختی است که خداء همی گوید با بنده و نخست خاصیت
پیغامبری که خداء تعالی پیغامبر ما را بنمود خواب بود و آن خدیجه
را بگفت خدیجه گفت مژده باد ترا که با تو خداء نیکی خواهد کرد و نخست
وحی کرد که خداء تعالی پیغامبر فرستاد اندر خواب بود و اگر قدر
و مایه خواب نبودی چندانک پیغامبر را علیه السلام اندر آن با آسمان
بردند و پنج نماز او را دادند و دیگر فرایض که کفایت بودی و آنک
خداء عز و جل همی گوید و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس
گفت آن خواب که ترا باز نمودیم فتنه مردم کردیم یعنی آن شب
که ترا بیت المقدس بردیم و از انجا با آسمان و ترا باز نمودیم انچه نمودنی بود
و جایها دیگر گفت لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق الی آیة

گفت دیگر خواب او آن بود که دید که او را روزی اندر بهشت
برادندی دیگر خواب او آن بود که او را دیگ سیر تازو نهادندی همه
آتش را دیدند دیگر سر او از همه جهت آمدی و این حدیث دراز است
اختصار اختیار کردیم هر بامداد مردم خویش را گفتی اگر هیچ خواب
دیدستید مرا بگویید و ایشان همی گفتندی و او تفسیرش همی کردی
ابراهیم علیه السلام بخواب دید که پسر را بکش خواست که او را بکشد
و هیچ پیش از وی و پس از وی نبوده و نباشد که اندر علم خواب چنان
داند که او دانستی و بدین آن خواب تا طاعت خدای بجای آورده باشد
و هیچ کس نبود از فرزندان آدم که او را چندان تن سکاری بود
از خدای که او را و او را خلیل خدای خواندندی و شنیدم که دل او
اندر جوش همی طپیدی از بیم خدای عز و جل چنانک از چهار میل بانگ او
بشنیدندی تا خدای عز و جل او را وحی کرد یا ابراهیم دوست را
دوست عذاب نکند ساکن کرد پس از پس آن خلقی بار امید
و آن کوفتن دل نشنیدندی مگر که نزدیک او نشستندی و
یعقوب علیه السلام آن وقت که نزدیک یوسف همی شد بمصر از
بس بانگ نابینا شد خواست که از راه باز گردد که اندر دلش آمد
که نبایستم زمین مقدس را دست باز داشتن و بزمین فرعونان یعنی

بمصر آمدن

بمصر آمدن پس اندر خواب بدید که او را همی فرمودند که اندر مصر
شو و یوسف را ببین که ترا با مصر جز از پشت تو آمدست با زمین مقدس
بیم آنک زنده زنده و آنک مرده مرده و از جمله این بود که یوسف بفرمود تا
مرده از مصر با مقدس بردند تا از نسل یعقوب هیچ کس بمصر نماند

باب اندر شرف خواب

کرمانی گفت پیغمبرانرا اندر خواب کن و مکن فرمودندی و وحی
فرستادندی و همچنین پادشاهان و حکیمان بر و نیکی بدیده آید و کد عجب
نیست اگر خواب را بدین جایگاه داشته آید که او آنست که دلیل کند و
ترا آگاه کند از آنچ بخواهد بودن و هیچ کس اندر علم نابوده نرسید
الا خواب نه از نزد خدای بودی و از نزد آن فریشته که یاد کردم و
مردم را اندر آن شک آمدی و پیغمبر و خداوندان علم را دانست
گوی نداشتندی ولیکن اینست که او را دیو اندر میان همی آید
و برخی از خواب مردم آلوده همی کند چنانک اندر اول یاد کردم و
امروز بیان منندی بخواب از بهر آن بشنیدست که نخست پیغامبر
انرا درست شد وحی و بیان او واز پس آن وحی آمدنشان بروز
و بشب تا هرچ همی خواستی می بودی و از آنچ خواهد بود همی دانستی
پس مردم را کار خواب عجب نیامد که آن معنی معاینه می دیدند

باب اندر دروغ گفتن اندر خواب گزاردن

کرمانی گفت شنیدم که هرکه خواب
دروغ گوید او را روز قیامت با انگشت آتش در دوزخ بپای بدارند
و او هرگز این نتواند کردن و بر سر آتش بماند و شنیدم
که بهتر گناهی نیست که مردی را که پدر او نباشد بپدری خویش
بازخواند یا بر چشم خویش دروغ گوید و آنچ در خواب ندیده باشد
بگوید مرد را بزرگ کاریست که در خواب پند دهد آنکه
اندر آن معنی خلاف او کردن و دروغ گفتن ولکن که بعبادت در
افتد و رسوای دو جهان باشد از بهر آنک آن دو مرد که با یوسف
در زندان بودند او را گفتند بدروغ که ما هر یکی خوابی دیده ایم
از بهر آنک تا او را غمگین گردانند و هر یکی خوابی بگفت چون کار
خوابشان بداد غمگین شدند و گفتند ما همی بازی کردیم یوسف
گفت بگذشت آن فرمان که شما از وی همی پرسید و بر
مردمان گفتند که خود دیده بودند و خدای بهتر داند که چون بود
و شنیدم که هرکس که بر چشم خویش دروغ گوید نزدیک خدای دروغ
زنان باشد و گفت پیغمبر علیه السلام بهتر گناهان سه است
یکی آنک بر خدا دروغ گوید دیگر آنک بر چشم دروغ گوید سه دیگر آنک

بلا برادر خویش

بیلای برادر خویش گوای دهد و آنک بدو پیغاره کی و جوینده
اندر حدیث دیگر آمده است که بوی بهشت نشنود و روایت کردند
از ابو مجلز که آنان که پیش یوسف خواب گفتند یکی دروغ گفت
و یکی راست آنک راست گفت رهای یافت و آنک دروغ گفت
بر دارش کردند باب

اندر آنچ دیو نماید و ننماید

کرمانی گفت بدان که دیو همه
چیزی نماید اندر خواب و بر هر گونه پیش آید مگر آسمان و فرشتگان
و پیغامبران و خواندن قرآن و ماه و آفتاب و ستارگان شناخته
و ابری که اندر وی باران بود و همه جای پاک باب

اندر آنچ دیو نتواند نمودن

گفت آلوتر از این چیز نماید
که یاد کردیم نتوان چیز نمودن بود ولکن بر صورت کسی از شناختگان
تو پیش تو آید و ترا چیزی نماید و گوید این خدای تست و این فرشته
است و این فلان پیغمبر است و این قرآن است و این توریة است
و این انجیل است و آنچ بدین ماند و در آن هیچ نبود مگر آنک ترا غره
همی دارد پس این معانی را نیک بشناس و بدل بدان که آنچ بیست
که اندر خواب همی بینی تا آنچ دیده باشی موافق بود مثلها و حکمت
را و آنرا که من وصف کردم باب

مقدمهٔ خواب دیدن انسان و بوده کار

کرمانی گفت وقت خواب بهار شناس از سال و بدان که چون درخت
بر همی اوفتد و بار آورد باشد اندر آن وقت خواب قوی باشد و لکن
بود کار درست کردن پس اگر بر این سینه بود خواب درست و قوی
و سنگی تر باشد پس اگر بر درخت برگ و نه باشد و برگ همی ریزد
اندر آن وقت خواب ضعیف بود و اگر درست کردن خدای کرد اند ند
و همه نیکی و توفیق او دهد چی هیچ چیز نباشد مگر آنکه
او خواهد و گوای دهیم که او بر همه چیزی قادر است و او را
اندر همه چیزی دانش است

باب

اندر تحفظ خواب و بیرون آمدنش خدای گفت
الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة
گفت ایشان که خدای بگرویدند و همی ترسند مژده باد ایشان را بدین
جهان پس گفت و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من ورآء
حجاب گفت هیچ کس نیست از آدمیان که خدای با وی سخن گوید
مگر که بوی وحی همی کند یا از پس حجابی با وی گوید و این سخن گفتن
خدای بود با بنده اندر خواب سپاس باد ترا

باب

اندر نامهای آن یازده ستاره که یوسف بخواب دید

گویند جهودی پیش پیغمبر علیه السلام آمد و گفت یا محمد مرا بگوی
نام آن یازده ستاره که یوسف اندر خواب دید که او را سجود کردند
پیغمبر گفت اگر بگویم بمن بگروی گفت آری گفت اول جریان
دوم طارق سیم ذیال چهارم ذوالکتفان پنجم قابس ششم وثاب هفتم
عمودان هشتم فلیق نهم مصبح دهم صروح یازدهم ذوالفرغ یوسف
پیغامبر این ستارگان را دید اندر میان آسمان که او را همی نماز بردند
پس یوسف پیغامبر این خواب با پدر بگفت او گواست که تفسیر آن
پیش برادرانش بگوید او را گفت این کار پی بود بلکه که با کین بگو
آید پس جهود گفت والله که نام این ستارگان همچنین شنیدم و مسلمان
گشت و محمد بن عبدالله گفت که اندر نامهٔ خواندم که کرمانی را پرسیدند
که علم خواب از کجا گرفتی گفت از صحیفهای ابرهیم علیه السلام و از نامهٔ
دانیال و از سعید مسیب و از ابن سیرین که اندر خواب پیش
من آمدند و گفتندی امروز فلان مسئله چنین گفتی فلان سخن اندرو
راست گفتی و فلان خطا پس چون از من خشنود بودندی یکی دو
بمن گفتندی بدان دل من خوش این جهان مایل بودی دون
خواب دوی از من بگردانیدندی و روایت کردند از کرمانی که گفت
یوسف پیغمبر را اندر خواب دیدم که بین اهل خویش مرا ادب و من

اندر بوستین همی نشستی واندرو بر باد حاستی و بر فتی شناخته
تو شدیم اندر همه جهان از آفتاب اندر بن علم و هیچ جیبن اندرین
نامه نگفتیم که چند بار سازمودیم سببی شد صد نامه و این بن سلیما
و حکماء و هر یکی از خداوند این علم از عالمان و شاعران یاد کنیم و نهاد کتاب
بر حروف المعجم بنیاد کردیم تا زود بر سر توان افتادن والله الموفق
المعین بسم الله الرحمن الرحیم

كتاب الالف

باب في رؤية الله عز وجل

کرمانی گفت هر کس
که خدای را عز وجل اندر خواب ببیند بسکونت و بی‌گستاخی خدای
را عز وجل بخواهد دید بحق بس اگر خدای را عز وجل ببیند که
بادی عن کوید و سرخنای بی توانند دیدن اندر بهشت شود
و بودنین که اندر دکان همی باشند و خدای عز وجل او را حذر همی فرماید
بس اگر ببیند که سپاس دادی همی کند و عمر و را همی بر ستید بسیار
نیکی ببیند و اگر کسی ببیند که خدای را عز وجل همی خواند هیچ شکی نبود
که خدای تعالی او را اجابت کند اگر ببیند که پیش خدای او را شاد همی

اگر کند

همی کنند مردی بود که خویشتن را انتظار همی کند و گناهان یاد همی آورد
و اندیشه همی کند از آن جهان اگر ببیند که خدای وی را مژده همی دهد
مژده بندگان را و دان بحدانک خدای عز وجل همی گوید لهم البشرى
في الحيوة الدنيا وفي الآخرة دهش خدای عز وجل و بشارت
یابد کرمانی گفت اگر ببیند که خدای عز وجل او را چیزی داده بود
از آلت این جهانی دست بدست ستان مرد را بلای رسید و مرو
بدان مزد عظیم دهد و بهشت او را واجب کند اما چنانک
بنکانی دهان در آن بلا بماند گفت مردی اندر خواب دید که
خدای عز وجل او را نامه داد با بن سیرین بگفت گفت وصیت
کن که بخواهی مردن از بحدانک خدای عز وجل می گوید لكل اجل كتاب
کرمانی گفت اگر کسی ببیند که خدای عز وجل او را همی بز رفت که او را
بهشت دهد یا بپا مرزد یا هر که او را عذاب نکند یا اندر دوزخ
نکند تا ببیند که پیش او ایستاده بودی و نثار کرده و نیکی او فزون
آمده یا چیزی که بدین ماند بلا بود که بدل او دست انبوه خدای عز
وجل که هیچ چیز بهتر نشود و یک بارگی بدان جهان مشغول
شود و هر که او را ترس عنت اندر دل آید از درد باز گشتن بخدای
و از هول قیامت و آنچ بدین ماند و اندر آن که خدای عز وجل...

دیدن نتواند یا باوی سخن نگوید کرمانی گفت اگر مردی خدای را بخواب
دید واندر وجه نتواند نگریدن ونه باوی سخن گفتن و یا عرش
دید وخدای را ندید و یا کرسی دید وخدای را ندید این براتی بود و
ازادی بکردار نیک که کرده بود یا خواهد کردن و مایه آن نیکی چندان
بود که آن روشنائی بود که دیده بود پس اگر چنان بود که اندر تن سیزه
بود تفسیر او آن بود که اندر دل کرده بود که گناهی کند یا کرده
بود و اندیشه کنی بود که مرورا آگاه کند تا توبه کند و از آن گناه
باز گردد و دیدن کرسی با نزاد رحمت بود و افزونی دین و
افزونی دولت و پادشاهی و بزرگ شدن خداوندش کرمانی
گفت اگر کسی گوید که من خدای را دیدم بر سان صورتی یا دیس آدمی
یا خیالی یا او را خفته بندارد یا عنوزه این همه دیدن آن کس بود
که بر خدای دروغ گوید یا او را بان چین نسبت کند که نه سزاوار بود
کرمانی گفت اگر خدای را عز وجل بیند که بر زمینی یا در شهری یا در کلف
یا در سرای فرود آمده است و مردم آن جایگاه بیدادی رسیده بود
ایشان بر بیداد گری پیروزی یابند و اگر آن قوم بیداد گر باشند هلاک
گردند از بهر آنک وی عدلست و همچنین اگر آن مردم اندر کارزار
باشند پیروزی یابند و اگر اندر قحط باشند فراخی یابند و باران ٢٥

اگر اندر حصاری باشند رهائی یابند و اندر آن حال که اندر وی بود پیروزی
یابد و اگر اندر بکاری باشند که بر ایشان عقوبت واجب شده از آن
حال باز آیند کرمانی گفت اگر مردی در خواب بیند که خدای عز وجل با او
بودی اندر خانه یا اندر مسجد یا با وی لطافت همی نمودی یا دست
بر وی همی کردی آن نیکی بود که از خدای عز وجل ببیند دیدن آنک
با خدای عز وجل گستاخ بودی محمد سیرین گفت اگر بیند که خدای عز وجل
او را یاری همی دهد بکاری که اندر دست دارد از کارها این جهان
کی بود که نیکی بزرگ کرده بود یا خواهد کردن اگر بیند که پندی همی دهد
یا چیزی همی آموزد یا دارو همی دهد آن نمایش پاکی او بود یا
جامه بر وی همی پوشد یا او را همی شوید این همه دیدن آن بود که نه حکم او باشد
و از طاعت او نیاساید و بس نه از نیکان بودش بلا از تن او بر بند اذوی
همه رحمت و برکات باشد و نزدیکی و بخشش و نیکان و گفت اگر خدای
را بصورت پدر خویش یا مادرش یا برادر بیند یا دوستی این جمله فضل
او بود بر بنده و لطف تا جایگاه خویش نزد خدای بداند و شفقت بر دلش
چون شفقت مادر و پدر و اگر خدای را بیند عز وجل که بانگ نماز همی
کردی یا کاری که بدین ماند بود رحمت و نیکی باشند که از خدای
بدان جایگاه رسد یا قومی از آن مردم شهید کردند و از آتش

ازاد شوند و اگر در موسم حج بیند یا جایگاهی که غمگین باشد بی غم گردند

باب اندر دیدن بانگ نماز
بانگ نماز

کرمانی گفت اگر مردی بیند که بانگ نماز همی کند او مردم را بنیکی خواند ابن
سیرین گفت بانگ نماز کردن اندر خواب نیکیست که مرد بکند و بدو شهره
گردد گفت هر کس که اندر خواب بیند که او بانگ نماز همی کند نیک بود
و اگر بیند که بانگ نماز کند و روی نه بقبله دارد نه نیک بود و مخالفت
سنت باشد اگر بیند که نماز کردی بی بانگ نماز و قامت او مردی
هرزه کار بود اگر امام باشد دانیال گفت اگر مردی یا زنی بیند
که بانگ نماز کردی و قامت بی نماز کرد او را اگر دارد تمام گشت و
بعد از مرگ باید ترسیدن کرمانی گفت بانگ نماز پادشاهی بود
اندر دین و چندان کس که او را اجابت کنند در دین که بنماز امدند
اگر بیند که در مسجدی بانگ نماز همی کرد یا بر بام مسجد مردم را بنیکی خواند
و مردم او را مطیع گردند اگر بیند که بر بام کعبه بودی و بانگ نماز همی کردی
مسلمانان را عزت بیفزاید اگر بیند که بر سر کوی بانگ نماز همی کند گناه او
پذیرفته شود نزد پادشاهان اگر بیند که بانگ نماز همی کند اندر
دشتی راه بر برید کند لکن بیند که اندر خانه بانگ نماز همی کند او را
با زن خویش جنگ افتد اگر بیند که بر سرای خویش بانگ نماز همی

کند او را

کند او را جنگی افتد با مردم ان محله اگر بیند که بر بام بانگ نماز همی کند
زنی را بزنی کند اگر بیند که بر سر بستر بانگ نماز همی کند همچنین زنی کند
اگر بیند که میان بازار نماز کند خواسته از وی بشود جایگاه اندر بازار بانگ
کند بمفلسی او اگر بیند که اندر خیمه بانگ نماز همی کند ببادیه بسفر
رفت اگر بیند که میان باغها و بستانها بانگ نماز همی کند بروی اذان
باید ترسیدن که زنا و حرام کند اگر بیند که بر افتاب و ماه بانگ نماز همی
کند او ملکی بزرگ و منزلت و حرمتی تمام بیابد اگر بیند که سرنگون بانگ
نماز همی کند او را برده پادشاه بتاند یا نه ادب کنند و ان بانگ همی داد اگر
بیند که بر حرف بانگ نماز همی کرد مر او را از درگاه خدا را اجابت همی کنند و او را
حج روزی شود از بهر انک خدای عز و جل همی گوید وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ
يَأْتُوكَ رِجَالًا وعلى كل ضامر ابن سیرین گوید اگر کسی بیند که نماز همی کند بی بانگ نماز و قامت
او مردی بود که اندر نماز سستی کند

باب
رُؤيَةُ الامامِ والخَليفَةِ و هم اندر دیدن امام مسلمانان و منزلت
او نزدیک خدای عز و جل مارا سلمان خواند و خلفا و امام که بکار
مسلمانان ایستاده اند و اندر گفتشان عمود مسلمانی است و ایستادن
بندگان خدای عز و جل بدوست و خلیفه او و خلیفه پیغمبرش اوست
بر زمین و دارنده کتاب او و دین و شریعتش و سایه خدا بر روی

زمین اوست تا اولیاء خدای عز وجل بر زمین اند در سایهٔ او آرام گیرند
و او را دعا مستجاب بوذ و توفیق خدای با او پیوسته بوذ از بهر آنک بر
بندگان خدای گسترده دارد از خویش و دل او بحکم خدا است اندر تدبیر
او کردار چنانک خواهد پس اگر این امام بخواب بیند با دوره خوب و نیکی
نیکی یابد در دو جهان بزبان قوله که نیکی رود بر امام بوذ پس اگر بیند
که با امام حدیث همی کند یا با پادشاهی که از امام فروتر بوذ سخنهای حکمت
او حاجتی از ایشان یابد اگر بیند که بدر امام همی شود یا بدر پادشاه
دیگر دشمنان بروی دست یابند اگر بیند که با امام بر نشسته
همی رود و اندر آن کار که بوذ هم چون امامان کردد او همه کاری
چنان کند که امام کند تا آن حد که از پس او فراشته بوذ اگر بیند
که امام از وی روی بگردانید و مر او را سبب ندانست او را اندر
دین الله رخنه یا اندر طاعت داشتن امام تباهی آید پس اگر بیند
که امام جایگاهی همی خارد فرمانی از آن امام بدو آید که مر او را
فرمان برد اگر بیند که بر بستر امام خفته بوذی و آن بستر معروف
بوذی آن امام زنی پاکیزه یا خواسته یابد که همه عریانه کند پس
اگر بستر مجهول بوذ اندر پادشاهی آن امام کردد و پادشاهی بدو
سپارد بر زمینی بدان حد که فراخی و تنگی بستر بوذ و حال

کی امید

پس اگر بیند که اندر یک لحاف با امام خفته بوذی چنانک هیچ پرده میان ایشان
نبوذ هرچ او را بوذ از خواسته امام را گردد بعاقبت کارش تیر سین بگفت
اگر بیند که امام یا پادشاهی که با وی جنگ کرد چیزی یافت از چیزی یابد
و بکام خویش پیروز گردد پس اگر مردی بیند که بر یکی اسب با امام از
پس امام بر نشسته بوذی او بخت هم چون امام شوذ یا خلیفهٔ امام گردد
چنان از پس او کار تمام بذو رسد و بوذ که هم بزرگانی امام بذو رسد

باب رؤیة الامراء و العمال

کرمانی گفت اگر پادشاهی بیند که اندر آینه همی نگرید او را عزل آید و بجای
او بنشانند که بر جای خویش یکی دیگر را چون خویشتن بیند مگر که چشم
دارد که پسری باشدش پس تاویل آن خواب پسری بود که خدای عز
وجل او را ارزانی دارد و اگر بیند که زن را طلاق داد او را
عزل آید اگر بیند که او را عزل کردند و دیگری را بجای او فرستاد ند
او را آن پادشاهی که دارد تاوان کردد اگر آن کس را که بجای او آمده باشد
ببیند و مر او را نشناسد آن عزل او بوذ اگر برنا بوذ دشمنی بوذ
که کار او تباه کند اگر بیند که تن جامهٔ او بستدند یا برهنه گشت او معزول
گردد از آن ولایت اگر بیند که او را کلاه همی بربودند او را عزت رسد
و بر آن بر نشان زیان و عزل است اگر بیند که کلاه باز گرفتندش

او را آن وجهی رسذ ازش اگر بیند که در ولایتی است که بنام او نیست
مر او را ولایت دیگر رسذ اگر کسی از ولایت او بیند که منبر بیفتاذ یا بشکست
یا اندر افتاذ یا اندر زیرش نماز می کرد و نمازش تمام نشذ یا موی سر بسترد
یا ردی از وی بستدند یا شمشیر از گردن وی برکردند یا پای
او بیان کشت یا مر او را دامی نهادند و اندر دام افتاذ یا گاوی مر او را
سرونذ یا جباری یا کسی از مردم بار بر وی نهاذ این جمله عزل وی بوذ از آن
کار داذی که او در وی بوذ اگر بیند که عمامه او به یکی پیوسته شذ
باذشاهی بیفزایذ اگر بیند که نشسته بوذی یا بر شکم خفته او را باید اری
بوذ اندر دین اگر بیند که نشسته بوذی و خفته بر زمین باذشاهی
او نابا داد بوذ اگر بیند که نعلین اندر پای دارذ یا موزه و مثلها او را
دلیل نیکی بوذ آن نیکی بوذ اندر باذشاهی و الا او را بزنان باز خوانی
که یاذ کردیم اگر کسی بیند که باذشاهی او را بخدمت مشغول کرد او شرف
و نامی یابذ و ذ اگر بیند که او را ولایت داذ از اطراف نو مسلمانان
شرفی و عزتی یا وذ باذشاهی و لکن دیر بذو رسذ بس اگر بیند که
اندر سرای امام باشذ و اندر این شنذ اندر کارها که خاصه او را بوذ
مداخلت کند اگر بیند که امام را با وی عتاب بوذ سختها نیکو و
حکمت و صلاح بوذ میانشان و کار او نیکو گردذ اگر بیند که امام اندر

جایگاه مجهول همی شنیذ سرای بیابانی یا دیهی که جای او نبوذ مصیبتی رسذ
عظیم مردم از جای جای لیکن از آن چه که خطر این باذشاه بوذ اگر بیند که امام را
سر بزرگ تر بوذی از آنک دیداری مر او را فزونی بوذ اندر باذشاهی
اگر نه چنان بوذ که او را از آن رنجی رسذ اگر روی او فراخ تر بیند از آنک
بوذ او را عزتی بوذ و نیکویی که روی او از آن فراخی زشت نماید و این
آنست که خدای عز و جل همی گوید و زاده بسطة فی العلم والجسم و هر فزونی
که اندر تن و اندام او بیند فزونی بوذ اندر جهان و نعمتهای او بس اگر
بیند که سر و کلاه او سخت نیکو بوذ نیکو شوذ حال مسلمانان بوذ از بهر آنک
بس مردم و نگاه دارنده ایشان امام است بس اگر در گردن او ستبری بیند
او را قوتی بوذ و برکشیدن بارها او را داده است اگر اندر دست او فزونی
و درازی بیند افزونی کند بر مردم اندر باذشاهی بس اگر شکم او بزرگ
بیند او را افزونی بوذ اندر خواسته و فرزندان و خاندان مسلمانان
بس اگر اندر پای او افزونی بیند همه دولت باذتی باشذ اندر خواسته و هر زیاد
و نقصان که اندر اسلام او بیند زیادت و نقصان چنان باز کرده شذ
لکن اندام را بتمام نسبت کنند اگر بیند که امام بکشتند او امامی باز کرده
خویش نه آنک کسی او را بتاب کرده است او کاری کند که بدان پشیمان شوذ
بس اگر بیند که خوذ امام بوذی و اندر بازاری همی گردیذی خانه ما را زیان

کردن ان تواضع بوذ و فروتنی در پادشاهی او قوی تر بوذ و اگر جهن بور
خویشتن را نزد رعیت خوار و کم مایه و بی خطر کرداند و اگر وی را جامه
نشست و خاست جمله از ان بازاریان بوذ او را نان ندارد بل
که خطر او بیفزاید اگر خذای عز و جل خواهد اگر بیند که امام بمرد او را
فساد بوذ و تباهی اندر دین و اگر ان بوذ که اندران سال بمیرذ و بوذ
که تفسیر ان سرش را بوذ یا کسی را کم از پس او که خذای او خواهد
بوذن اگر بیند که امام بمرد و اما الت مردکان و نشان ان بیند از
کهتن و بانک و اشوب و انچ بذین ماند بی انک امام را در دین تباهی
آید پس اگر بیند که بر جنازه همی بردنش ان فساد و تباهی دین او بوذ
و لیکن اندر پادشاهیش قوت بوذ از بهر انک او را بردوش و گردن
مردمان همی برند و بار بر کردن بسیار کس نهند و لیکن از رسم خویش
بگردذ بران کردن پس اگر بیند که بر دست و بکو رنکردندش تباهی
او و ان رعیت او بوذ و لکن جشم باید داشت که با ذنیکی شوذ از بهر
انک صورتش بکو رنکردند پس اگر بگور کرده بیند که امام مرو را جیز ز
نهذ این جهانی او افزونی و پادشاهی یاوذ بران حد که خطر ان جیز
بوذ اندر خواب پس اگر بیند که او تیغی داذش و اندر برافکند یا جامهٔ
از ان خویش اندرو بوشید یا او را براسبی از نشست خویش نشاند

جشم باید داشت که پادشاهی بیابذ و علامت ننهٔ اگر خداوند خواب
بدان جایکاه بوذ پس اگر بیند که امام از دشمشیری بستند یا
جیزی دیکر که یاد کردیم اندر خواب او هیج نیکی بوذ پس اگر بیند
که امام با اگر وی هر یا از جیزی دیکر بزو داذ پادشاهی بیابذ بدان حد
که مایهٔ ان تاج بوذ پس اگر امام که وی را ان داذ مرده بوذ
ان پادشاهی که او را دست از ملکی بوذ که از نسب او بوذه باشذ
یا مانده او ● اگر بیند که با امام یا پادشاه کشتی می گیرذ و امام یا ملک
بیفتند بر وجیی کی یاوذ ● اگر خداوند خواب کسی بوذ که نه دیگر پایهٔ
ملک باشذ ● پس اگر نه سزاوار بوذ و هیج کس او را نبوذ که سزاوار
ان بوذ دشمنی بذان پادشاه بیرون آیذ و بر وجیه شوذ و اگر
امام او را بیفکنذ و بر وجیی کی یابذ نعوذ بالله از فتنه ان ●

باب رؤیة الارض ●

کرمانی کفت اگر کسی بیند که اندر زیر زمین هفتم بوذی او را خواسته
شوذ و زندکانیش کم کنذ پس اگر بیند که ملک ان زمین با وی سخن
کفت نیک بوذ اندر دین او و خذای را عز و جل او را ببیند بنیکوترین
دیداری پس اگر بیند که او را جیزی داذ از خواسته یا از نعمت
این جهانی و او را کارها فرموذ این جهانی او بکار پادشاه مشغول کرد د

پس اگر آن ماهی که زیر زمین است ببیند او جهد کند بعبادت
کردن و مردم را غمزه کند اگر بیند که وی را مزده داد بهشت
او عنت ایستد بعبادت کردن اگر بیند که اندر زمین ناپدید شد
نامش از جا[ی] شود بزندگانی یا بمرگ کرمانی گفت اگر کسی اندر خواب
ببیند که او را زمینی است که آن زمین نشناسد و آن زمین چندان
بود که از این کناره تا بدان کناره دیدار بود او را نیز باید که
خط و فضل او اندر میان ... بدان حد بود که فراخی آن زمین
و بنوع دیگر چندان فزونی ... باید که فراخ و پهناء آن زمین
پس اگر اندر آن زمین نباتی بود سبز که نداند که آن چیست سفر
بود ... و خداوندش را دین نیکو شود پس اگر آن نبات
معروف بود ... از این جهان بیابد بمایه و گوهر او تا آن حد بود که
گوهر آن نبات بود ۵ پس اگر آن نباتی بود که او را اندر خواب تاویل
دین بود او اندر دین فزونی یابد ۵ اگر بیند که او اندر زمین
فراخست و راست که او را نشناسد او سفر کند دور ۵ اگر بیند
که زمین با وی همی گفت نیکی یا بهزه او را اندرین جهان چندانک
نیکی آید که مردم را انکار وی عجب آید ۵ پس اگر آن عن گفتن وی
از نیکی بود از جهانی نیکی یابد حلال و خوش ۵ پس اگر عن وی

اگر کار این جهانی بود و همت این جهانی وی را زین جهان نعمت و نیکی
یابد پس اگر عن وی از نکوهش بود یا بندی یا چیزی که بدین ماند
باین که آن عن بشنود و بران کار کند و از خدا[ی] بترسد پس اگر بیند
که زمین او را فرو برد او سفری کند دور پس اگر بیند که زمین اندر
جنبید او را عمر سپری شده است اگر بیند که برخی از چیزی
و برخی مانده است او را سختی رسد اندر کار روزی پس اگر آنجایگاه
که زمین اندر بجنبد شناخت آن نیکی که یاد کردم خداوندان
جایگاه را بود یا کسی را که بدان جایگاه نشیند اگر بیند که باز گسترد
و باز کردند بدانکه دل‌ش زنگانت خ... بود پس
اگر برخی از او گسترده دید آن فراخی روزی بود و کار او بدان حد که
فراخی زمین بود باب ... اسکفة الباب
استان زیرین دو زن بود از آن دیگران دو تر مکر درسرای بزرگ
که مردم را بر و راه گذار بود که از تفسیر کند خداوند آن سرای بود و هیچ از ...
نیکی و بدی اندر و ببیند اندر کد خدا[ی] بود پس اگر بیند که آستانه در او
شکسته شد او زن را طلاق دهد و همچنین اگر بیند که دور اندر
افتاده بودی بیرون سرای باب
رؤیة المستوانه اندر دیدن ستون نهـ ۵ ۵ ۵

بیشتر نهاد ایوان خادمان باشند ، اگر بیند که ستونی بیفتاد از
حال ستون از آن زنان و خادمان بوذ ، ابن سیرین گفت اگر
بیند که ستون خانه بیفتاد مردن خانه خدای بوذ ۵ ۵

باب رؤیة استسقاء الماء وسقي البستان

اندر دیدن کشتن آب و بستانها را آب دادن
اگر بیند که از دریا آب همی بر کشید و اندر جایگاهی همی کرد او از پادشاه
بزرگ خواسته یابد و اگر از رود همی برکشید از مردی بزرگ که مانند
او پادشاه بوذ کرمانی گفت اگر کسی بیند که از چاهی آب همی برکشید
او خواسته یابد از حیلتی اگر آن چاه او کنده بوذ پس اگر نه خواسته
از دست کنندهٔ آن چاه یابد یا از دست فرزندان او پس اگر بیند
که از چاه آب بر همی کشید و اندر چیزی همی برد آن خواسته که
یابد پنهان کند و نخورد

باب رؤیة الاترج

ترنج اندر میان میوه ها همچون مونس است خوردن و بوی و نیکی و
شرف و جنت و دلیل بر پسر کند مگر که بسیار باشد زیادت از حد
و از پیران زندی آن زیان ندانند که او میوهٔ مبارک و پر نفع است
پس اگر در خواب دو ترنج بیند یا سه آن پسران بوند تا آنکه که
از حد ده نگذرد ابن سیرین گفت اگر کسی بیند که ترنجی بیافت او

او نیکی و خیری یابد

باب رؤیة الاجاص

اندر دیدن آلو سخت آلو مردی بوذ که مردم با او در خیر باشند
چیزی از این میوه ها که بیند که بوقت خویش همی خورد نیک بوذ

باب رؤیة الابریشم ۵

گفت اگر کسی بیند که ابریشم همی کشید او را غمی رسد یا بیمار گردد کران رها
یابد اگر بیند که ابریشم همی خرید بیمار گردد پس سلامت یابد اگر
بیند که ابریشم همی پیچید و برید ۵ سفر از گشته شود و این همه
آن وقت بوذ که نه بوقت ابریشم بوذ ۵ پس اگر درونکاران باشند نیکی
یابند که با ابریشم مشغول بوذن یافتن نیکی بوذ و امیدی که
دارد

باب رؤیة الابرة ۵

ابن سیرین را گفتند اگر مردی که او را پنج سوزن دادندی یکی چهار را
سوراخ نبوذی و یک سوراخ داشتی چه باشد ابن سیرین اندیشه
مسئله فرو ماند استاذ او را گفت تو این خواب را تفسیر نمی دانی گفت
نه گفت پنج سوزن پنج پسر بوذ و آن یکی که سوراخ داشت پسری
باشد ناپدید

باب رؤیة الاسیر

کرمانی گفت اگر خویشتن را اندر دست دزدی یا کسی دیگر اسیر بیند
اندر آن هیچ خیری نباشد و سرور و اغمی و اندهی رسد ۵ ۵

خرگوش

باب رؤية الارنب

خرگوش اندر خواب زنی بود بد مهر بالک هیچ سود و زیان اندرو
نبود پس اگر بیند که کسی خرگوش یافت زنی برین گونه بیابد
اگر بیند که از گوشت یا پوست او بیافت نیکی بود اندک که از زنی
چنین که یاد کردیم بیابد اگر بیند که بچه از وی بیافت دختری
بیابد که اندرو نیکی نبود

شیر

باب رؤية الاسد

۵ اگر بیند که با شیر کارزار همی کند او را با دشمنی
جنگ افتد و پیروزی او را بود که پیروز گردد ۵ جهت آنک ایشان
اندر کین هر دو اند ۵ پس اگر بیند که بر شیر نشسته بود و چنانک همی
خواست همی راند او پادشاهی بزرگ یابد ۵ و بر دشمن بزرگ
چیره شود ۵ اگر بیند که با شیر کارزار همی کند او در نزدیک خویش
دید چنانک پای اندر نیامیخت او را همی رسد از پادشاهی رنج
زیانی ندارد ۵ اگر بیند که از شیری بگریخت و شیر وی
را نگرفت رستگاری بود او را از کاری که همی ترسد و همه گریخته
را که جوینده او را نیابد همین تاویل است ۵ اگر بیند که گوشت
شیر همی خورد خواسته از پادشاهی یابد ۵ و توانگر گردد ۵
و بر دشمن پیروز شود ۵ پس اگر بیند که شیر شیر همی خورد

بر دشمن

بر دشمنی چیره شود و از دشمن چیره بیابد که بدان اومید ندارد
پس اگر بیند که سر شیر همی خورد او پادشاهی بزرگ عظیم بیابد
اگر بیند که چیزی از اندامها شیر همی خورد خواسته از دشمن یابد
بر حد آن که آن اندام بود ۵ اگر بیند که پوست شیر یافت و آن
شیر را ندیده باشد او خواسته از دشمن یابد ۵ و اگر شیر را دیده
بود میراث مرد بزرگ بدو رسد ۵ اگر بیند که با شیر ماده جماع
کرد از سختی بزرگ رها گردد و پیروزی یابد و کار او بالا گیرد ۵
و چنان گردد که مردم را در کارها بزرگ بدو حاجت بود ۵ اگر
بیند از موی یا استخوان یا پی او چیزی بیافت او خواسته
دشمن یابد بدان حد که از موی و اندام او بیافت ۵ اگر بیند
که از شیر همی ترسد چنانک شیر را نبیند و او را زیان نکند او را از
دشمن ترسی رسد که هیچ زیانش نکند ۵ اگر بیند که او را بر
پشت شیر جنگی بود بر دشمن چیره شود ۵ اگر بیند که با شیر خفته
بودی دشمن با وی اندر نیامیزد ۵ اگر شیر را همچون ابحته دید
در خانه خویش همین تاویل دارد ۵ و همه ددی را بر حد سلاح
و قوتش هم این تاویل است ۵ اگر بیند که شیر سگ همی خورد او
بیمی و ترسی ببرد ۵ ۵ ۵ ۵ ۵ ۵ ۵ ۵ ۵ ۵

باب رویة ابن عرس

کفت راسو یا مان خال بوذ که کربه را ولکن دشمنی و دزدی او
ضعیف تر بوذ اندر حال تاویل ۵

باب رویة الاسکاف

کفشکر و قرانسردی بوذ که میراث بخشذ
و صلاح پراکنده باهم اوردن و پراکنده کنذ ان بهرانک بوپیت
جانور بمیراث بوذ ان کس را که جانور را بذو ارزانی انذ ۵

باب رویة امطار العسل وغیره

اکر بینذ که از آسمان همه جای انکبین باریذ نیکی و نعمت و صلاح دین
بوذ اکر بینذ که خاک همی باریذ نیکی بوذ مکر که بسیار بوذ چنانک
بر هوا چیره شوذ ۵ و همچنین اکر بینذ که رمل همی باریذ ۵ پس اکر
بینذ که اتش همی باریذ یا سنک اندرو هیچ خیر نبوذ خاص و عام را
وان عذابی بوذ که مردم ان جایکاه را رسذ ۵ پس اکر بینذ
که اندر خاک همی رفت یا خاک همی خورد یا کرد همی اورد یا همی برد خاک
خواسته بوذ بذان حال که یاذ کردیم اکر کسی بینذ که خاک یا دیواری
بر وی افتاد خواسته یابذ اکر بینذ که بر دیواری ایستاده بوذ
یا بر نشسته دیوار اندر تاویل حال او بوذ انک اورا راست دارد
الذی اری بوذ نشت آباذان حال او نیکو بوذ اکر ویران بوذ حالش
بذ بوذ ۵ اکر بینذ که دیوار بیفتاذ از امیدی که داذ نومید
شوذ ۵ اکر بینذ که دیواری را بیفکنذ مردی را از حال خویش
بیفکنذ ۵ اکر بینذ که دیواری راست کرد و نیکو کرد مردی را
همچنان با صلاح اورذ و اندرین حدیثی دراز کفتند ملکی خوابی
دیذ و فراموش کرد و ندانست و خواب او ان بوذ که از آسمان
روباه همی باریذی و تفسیر او آنست که سال پر از مکر و حیلت بوذ
اکر بینذ که از اسمان سنانها و اهنها همی باریذ خون ریختن بسیار
بوذ اندران سال ۵ اکر بینذ که از اسمان کوسفند و بره همی باریذ
اندران سال نعمت و فراخی و دین داری و شرف بوذ ۵

باب رویة ابن اوی

شغال را تاویل هم چنانست که از ان روباه

باب رویة الاذب

اکر کسی بینذ که او را ددی بوذ او خواسته
نیک یاوذ

باب رویة الاذن

پس سیرین کفت کوش اندر خواب زن مرد بوذ و هرچ اندرو
بینذ اندر حال زنش بوذ ۵ اکر بینذ که بر وخود کوش نبوذی
و سوراخ کوش او کافرست ان بهرانک خذای عز و جل می کوید
کان فی اذنیه وقرا فبشره بعذاب الیم کرمانی کفت

کویش زن مرد بود یا دختر. اگر بیند که او را جدا گشت از تن
جدا کرده بود یا دختر بمیرد و صحیح اندر دو بیند از او و من و کمی
نقصان زن یا دختر باشد ۞ باب

رؤیة الانف ابن سیرین گفت اگر بیند که مرو را بینی بریده آید
خواسته از وی بشود اگر بیند که بینی او بشکست اندر دین او نقصان
آید ۞ کرمانی گفت بینی جاه و نیکویی است ۞ و عمود بینی یعنی
قائمه که درمیان بر داشته است زن بود یا فرزند ۞ اگر بیند
که مرو را بینی ببریدند تا بدین جایگاه از بینی که یاد کردیم و زن او
آبستن بود آن مرگ زن بود یا آن فرزندش ۞ کرمانی گفت اگر
بیند که عطسه فرو آمد یا بینی فرو دمید یا از بینی او جانور
بیرون آمد یا مرغی او را پسری آید بر آن گوهر که آن چیز را
بدان باز خوانند ۞ پس اگر بیند که بینی فرو دمید و چرک
از بینی او فرو آمد او را پسری آید از زنی که قیمت و گوهر
او تا آن حد بود که آن زمین را که آن چرک بر وی افتاد ۞ اگر بیند
که چرک بینی همی خورد او را از خواسته بهره روزی بود ۞ اگر بیند
که موی عن بینی باز کرد یا چینه دیگر او را خشمی رسد که خداش [illegible]
بگذارد مگر آن بهر بیماری گردد که بر وی خواهد آمدن ۞

باب رؤیة الاصبع

باب رؤیة الاصبع

اندر دیدن انگشتان دست و پای ۞ ابن سیرین گفت انگشتان دست
اهل بیت مرد اند صحیح اندر دو بیند از نیک و بد اندر اهل بیت بود
چون تاویل دست برادر بود انگشتان پسران برادر بوند و صحیح اندرو
بیند از نیک و بد اندر اهل بیت بود و تفسیر او پسر برادر باز گردد
پس چون انگشتان را حدیث از دست جدا کنیم او را بپنج نماز باز خوانیم
تفسیر انگشت مهتر نماز بامداد بود و آنک بدو پیوسته است و او را
سبابه گویند نماز پیشین ۞ و آنک او را وسطی گویند نماز دیگر و آنک
او را بنصر خوانند نماز شام ۞ و آنک او را خنصر خوانند نماز خفتن
و صحیح اندر آن بینی از افزونی و کمی اندر آن نماز بود ۞ ابن سیرین
گفت اگر بیند مردی که انگشتان او شکسته بودی و یا ناخنانش ۞
او بیمار گردد ۞ اگر کسی بیند که انگشت بدندان همی گرفتی مردی بود
که او را خشمی عظیم باشد ۞ اگر کسی بیند که انگشتان دست همی خورد
او خواسته برادرزاده یا خواهرزاده بیابد ۞ کرمانی گفت انگشتان پای
او شکست او بمیرد یا کسی از نزدیکان او بمیرد ۞ ابن سیرین گفت ۞
انگشتان پای خاندان مرد بود صحیح اندر دو بینی از نیکی و بدی خاندان
او بان گردد ۞ باب رؤیة الابریق

گفت مردی پیش ابن سیرین رفت و گفت چنان دیدم که از بلبله
آب همی خوردم که اورا دو نایژه بود از یکی آب خوش همی آمد و از یکی
آب شور ۞ ابن سیرین گفت ای مرد آن زن که ترا نی است
و او خواهری دارد و تو از پی خواهر او همی می شوی ۞ پرسیدندش
از مردی که اندر خواب دید که او را بلبلهٔ دادند پر نبید و او بهری
بخورد صرف و بهری ممزوج چون بیدار شد دیگر باره بکرد ۞ گفت
او مردی بود که خواسته حادم باشد و زن خنیاگر ۞ ۞ ۞
باب رؤیة الازار ازار دیدن بود از بهر آنک زن
جای ازار بود ۞ باب رؤیة الاکاف
اندر دیدن پالان پالان زن بود تا بیت بار بود ۞ اگر بار بر وی
نهادی از آلات چهارپای بود از دست بباید داشت و حکم از
چهارپا کردن ۞ باب رؤیة الاوز
اندر دیدن بط گفت اگر کسی بیند که بطی بیافت او خواسته
بیابد ۞ اگر بیند که بانگ بطی می شنود از سرای ان بانگ نوحه
مصیبت بود ۞ باب رؤیة الآس
اندر دیدن مورد گفت مورد بشر بود ۞ باب
رؤیة الاقتضاض اندر دیدن آنک از دختری دوشیزگی

ببرد ۞ اگر بیند که دوشیزگی زنی ببرد اندر آن هفته زنی با
کنیزکی بیارد ۞ باب رؤیة الاعسر
اگر بیند که چپ بودی کار دست کند که از آن جفا برد ۞ و اگر با آن
دست کار دست کند حاجتی که دارد بیابد ۞ باب
رؤیة الاشراف علی الشی دیدن آنک بر سر چیزی آمده بودی
اگر کسی بیند که مردی نامجهول بر سر وی آمد و اندرو نگرید از
بالای یا از بالای آن دشمنی بود که بر وی توانا گردد اگر بینا باشد ۞
خداوند خواب نیکی بیابد که اندر آن شرف بود و مهتری و لکن ۞
ایشان دشمن باشند ۞ باب رؤیة الکراء
اندر دیدن فرو هشتن از بام برسنی یا از جای دیگر ۞ اگر مردی
بیند که از بامی یا از جای دیگر او را فرو همی هشتند برسن تا بزمین
فرود آمد او بر هر هنگام بود که حاجتها بکار بماند از جهت بر عین کردن
باب رؤیة الاکل ۞
اندر دیدن آنک چیزی می خورد اگر بیند که سیبی یا پیازی یا کندنا
همی خورد هیچ خیر نبود اندر وی و تباهی کنند بر وی و غم
گشت شنود ۞ اگر طعام تلخ خورد درویش گردد و اگر طعام کند نیز
خورد همچنین باب رؤیة الاستطعام

سطام مردی بود که او را اندر کار پادشاه ترس بود و بود که بیم
جان آن بوده • باب رؤیة الآجام
اندر دیدن استونه • استونه زنی بود که عمگانرا بر ها اندر قوی بی
دست او تن به کند • باب رؤیة الأجلة
اجلة دشمنی بود دون بخت طعنه • باب
رؤیة الألیة اندر دیدن دنبه گفت دنبه برده دمبه بود
و بود که خواسته مردی بود یا خواسته زنی • باب
رؤیة الأکارع اندر دیدن اطراف و سر و پای گوسفندان
اگر بیند که اکارع گوسفندان همی خورد او نیکی بیابد بقدر آنک از وی
بخورد • باب رؤیة الأرجوحة اندر دیدن
سنجالو اگر دیدن که بر سنجالو بازی می کرد او بدین خویش بازی کند
را اندر بدعه شود و آخر کار از آن باز آید از بهر آنک ارجوحه می آید و می شود
باب رؤیة الأقلف اندر دیدن آنک خویشتن
را ختنه نکند اگر بیند که اقلف بودی او مسلمانی با پس پشت افکنده است
از بهر خواسته و دنیا • باب رؤیة الإکلیل
اندر دیدن افسر اگر بیند که پادشاهی او را تاجی داده بودی و بر سر نهادی
او پادشاهی بیابد اگر از مردی برگیرد از پادشاهی از وی باز ستاند

باب رؤیة الأعرج اندر دیدن لنگی
اگر بیند که لنگ بودی یا مبتلا چنانک بر پای بودن نتوانستی • یا خود پای
بی رفتی این همه توهین و ضعیف شدن باشد از آنچ همی جوید از نیک
و بد • پس اگر بیند که بچوب همی رفت وی اندر کاری دست که همی جوید
یاری کسی دیگر • و چنین شاید بودن که لنگ را این تباه شدن باشد از بهر
آنک چوب مرده است • • • • • •

کتاب الباء

باب رؤیة البصاق
اندر دیدن خیو • خیو سخن باشد زشت • اگر بیند که خیو انداختن
بیفکند از غم رهاش دهد • باب رؤیة البکم
اندر دیدن گنگی • اگر کسی بیند که او گنگ بودی او کافر است و کوی
هین تاویلست • گومانی گفت هیچ خیری و نیکی اندر مردی نبود که بیند
که گنگ بودی • از بهر آنک تباهی دین بود • باب رؤیة البطن
اندر دیدن شکم • ... گفت شکم کیسه مرد بود اگر بیند که
شکم او کوچک است از آن کمتر که دارد او را خواسته کم گردد یا
فرزند یا اهل بیت • اگر بیند که شکم او تهی گشته است بی آنک از دیگر
اندامهاء او چیزی کم شد است خواسته او کم شود یا فرزند داری

انگاه بوذ که تهی گشتن آن نه از گرسنگی بوذ ۞ کرمانی گفت اگر بیند که
اندر شکم او کرمی بوذی یا بیند که طعام او از شکم خویش بوذی او را عیال
باشند و خواستهٔ عیال خورد ۞ پس سیرین گفت شکم جوال مرد است
و جایگاه او ۞

باب رؤیة البکاء

اندر دیدن گریستن ۞ اگر بیند که همی گرید بعضی از آن بوذ که همی خندد
مگر که خندن بوذ که بانگ اندر وی نبوذ و بقهقهه تمام نباشد ۞

باب رؤیة البول

اندر دیدن بول کردن ۞ اگر کسی بیند که بول همی کرد فزون از آن
که در بیداری کردی بجای که بیداری کند ۞ اگر بروی فاش بوذ
از آن تمام بیرون آید و اگر غمناک بوذ بی غم گردد و اگر توانگر بوذ
بعضی از خواستهٔ او بشوذ و حال او بر وی بگردد ۞ و اگر بهری از بول
بکند و بهری بماند تاویل آنست که اندر اول یاذ کردیم ۞ پس اگر بیند
که اندر جایگاه مجهول یا اندر سرای کسی یا اندر محلتی یا اندر دهی یا اندر
جایگاهی که نه جایگاه بول کردن بوذ بول کند تفسیر او آن ۞ بوذ
که نطفهٔ او اندر آن جایگاه افتد ۞ یا از آن جایگاه زنی بزنی کند
یا کنیزکی از آن جایگاه بیاورد ۞ و بوذ که تاویل آن با پسر او کند یا با برادرش
یا کسی که مانندهٔ او بوذ ۞ اگر بیند که بجای آب کمیز کردی او مردی بوذ

غلام باره و زن خوذ را بجای غلام دارد ۞ اگر بیند که بول بجای آب بخورد او را
از زن وزی حرام بیش شوذ ۞ اگر بیند که بر دست خوذ بول کرد کاری کند
که او را پشیمانی آید ۞

باب رؤیة الأرض

اندر دیدن بیشی ۞ پس سیرین گفت اگر کسی بیند که بر تن او بیشی است
او را نخی رسد ۞ اگر بیند که گوشت بیشی همی خورد او خواستهٔ یابد ۞ که
اصل آن حرام بوذ ۞ پس سیرین گفت بیشی خواستهٔ بوذ بوشیده که خداوندش
یابد ۞

باب رؤیة اللبن

اندر دیدن آب چاه ۞ پس سیرین گفت اگر بیند که از چاهی آب همی کشید
از حیلتی خواستهٔ یابد ۞ اگر بیند که آن آب که همی بر کشید اندر
جایگاهی همی بگردانید خواسته بردی نا باید او بوذ و زود بشوذ ۞
دانیال گفت اگر کسی بیند که او چاهی همی کند او با زنی حیلتی سازد
پس عباس گفت چاه زنی بوذ ۞ پس اگر اندر چاه آب نبوذ آن زنی
بوذ که اندر وی هیچ خیری نباشد اگر بیند که کاریزی بکند و آب
بیابد خواستهٔ اتفاق زنان بیاورد ۞ اگر بیند که چاهی ویران گشت
مرگ زن او بوذ ۞ اگر بیند که اندر چاهی افتاد و بر اعلی دست یا زندانی

باب رؤیة البناء

اندر دیدن بنا کردن
کرمانی گفت بنا دیدن نیکی بوذ از این جهان بر آن حد که آن بنا دیدن

ونیاذ بوذ ۞ دانیال گفت بنیاد مسج از گل وخشت بوذ کار بهشتیان باشذ
اگر بیند که بنیادی از گل وخشت همی کند ان یافتن ان جهان بوذ
ونعمتی از حلال دین جهان ۞ اگر بیند که اندر خانهٔ شذ که بنیاد
ان از گل بوذ کاری کند نیک یا ذنی بکند ۞ دانیال گفت بنیاد از گچ
واجر جاه وکردار دون خیانتست ۞ ابن سیرین گفت بنیادی که از گل وخشت
کرده وکهن شده بیند دوست دارم ۞ کرمانی گفت اگر بنیاد از آجر
وگچ بوذ آن دوزخی وکار این جهانی بوذ که بذو رسذ از حرام ۞
اگر بیند که دیوار بست یا شهری یا قلعهٔ را از ان نفع بوذ خاصه که
از بهر مردم کنذ ۞ بس اگر خاص از برای خود کرده بوذ ان نیکی وصلاح
بوذ او را این جهانی واز دشمن ایمن شذن ۞ دانیال گفت اگر
بیند که میان شهر سرای بنیاد همی کند میان مردمان صلح افکنذ ۞

باب رؤیة البیت ۞ اندر دیدن خانه

اگر بیند که اندر خانهٔ او صورتها همی کنند میان او وخانهٔ اش [illegible]
وجنگی افتذ ۞ اگر بیند که بر پلها خانه خانهٔ کرد از گچ واجر ان کنیزک
بوذ که خانه خذای او را طلاق دهذ ونحرام با وی غسبذ ۞ اگر بیند
که اندر خانهٔ از ابگینه همی شذ او زنی یابذ ولکن با وی پایدار
نبوذ ۞ اگر بیند که اندر خانهٔ تاریک شذ او همی ناراست می زیذ ۞

ابن سیرین گفت اگر بیند که اندر خانهٔ گردست او را اندر خانه خیری
آیذ ۞ کرمانی گفت اگر بیند که او را اندر خانهٔ نو از گچ واجر کردند که
او را نشناخت ان گور بوذ وگور دنش ۞ اگر بیند که اندر خانهٔ گردندش
ودر بر آورده یا فرو بسته وخانه نه چنین بوذ که یاد کردیم او نیکی یابذ
اگر بیند که او را اندر ان خانه عذاب همی دهند از نیکی فروتر بوذ ۞
اگر بیند که خانه از زمین بر گرفته است وهمی برذ او زنی را بیاورد که بسیار
هزینه بایذش ۞ کرمانی گفت اگر بیند که اندر خانه آب زن بوذ ان غمی
بوذ بحد آب وان خانه ۞ بس اگر خانهٔ خویش را تنگ بیند او را غم
سختی باشذ ونیفتذ یا از کاری که همی جوید بازداریدش ۞

باب رؤیة الباب

اندر دیدن در ۞ کرمانی گفت در زن بوذ ۞ ابن سیرین [illegible] آیذی
دیدن دری که گشاذه بر کسی گفت گشاذن در بر مرد گشاذن روزی
بوذ وفرو بستن در فرو بستن روزی بوذ ۞ وگفت هر که مردم اندر
خواب بیند از [illegible] روزی بوذ ۞ دانیال گفت اگر کسی بیند که
دری بروی فرو بستند او زن نو کنذ ۞ اگر در سرای که ان بازدارد [illegible]
مرد بوذ ۞ اگر بیند که در سرای او بکندند خداوند اوی بمیرذ ۞

وهر دری که اندر خانه بوذ و بیند که فرو بستند یا برکندند یا برآویختند
همه را تفسیر زن بوذ ٭ گفت اگر کسی بیند که در و کوی را فرمود تا از بهر
او در نو کرد او بکلید کی رسد دوشیزه ٭ اگر بیند که از بهر او دری
کردند که بر آن در علق نبوذ بزنی رسد که دوشیزه نبوذ ٭ اگر
بیند که بر در سرای او کسی برجستی تا آن در و دیوار را افگار کردی
آن مردی بوذ فاسق که از پس زن او همی گردد ٭ اگر بیند که بر
در او دو حلقه است یا بیند که بر در او دریچه است مردی او را
دوست نمانی است و نیز گفت هر دری که بیند در آن سرای بیند
بندگی آن کس بوذ که بیند ٭ و لعاده ایوان و ستون نهازن
و خادمان باشند ٭ اگر کسی بیند که در سرای کسی یا از آن خویشتن
بکند مصیبتی و غم سخت بوذ ٭ ابن سیرین گفت اگر کسی بیند
که در سرای بپرد نی او بسوخت یا بشکست آن مصیبتی بوذ
بر مهتر آن خانه را ٭ اگر بیند که در بر کند و نداند که کجا برد ٭
همچنان مصیبتی بوذ از بهر آن خانه ٭ اگر بیند که در آنجای
بشد او در احال دیگرگون شوذ میان زن و شوی ٭ اگر بیند
که در سرای شکسته شد مصیبتی بوذ عظیم مردم آن سرای را
اگر بیند که بر وی دری هست و بر آن در دری کوچک کاذ نا شایست بود

که اندر آن خداوند سرای بمیرد آید از قبل زنان ٭ اگر بیند که در سخت
بند کشید از حال مهتر آن سرای بوذ که نیکو کرد ٭ پس اگر بیند
که دری فرو بست او زنی خواهد پس اگر در از آهن بوذ بهتر
و پاینده تر بوذ ٭ اگر بیند که روی درها اندر جایگاهی معروف گشاده است
آن درها بوذ که از این جهان بروی گشاده شوذ ٭ پس اگر درها
بر آن آهن بوذ آنچ از این جهان یابد از وی بیش بوذ و بدیگر مردم
رسد ٭ اگر بیند که در سرای او فراخ گشت چنانک در سرای هیچ
کس بدان فراخی نبوذ خداوند سرا را حال نیکو شوذ ٭ پس اگر
چنان فراخ گشت که بدان فراخی نشاید بوذن اندر آن سرای
مردمان در آیند بی فرمان خداوند سرا چنانک بر مصیبتی یا
حالی که بدین ماند ٭ ابن سیرین گفت اگر کسی در سرا با شکوه
بیند او فرا مردم چنین نماید که او درویش است ٭ ٭ ٭ ٭

باب رؤیة البیع

اندر دیدن خریدن و فروختن ٭ اگر بیند که سرای خویش
بفروخت زنش بمیرد ٭ اگر بیند که دری را بفروخت از سرای
او را خواسته بشود ٭ اگر بیند که چیزی از پوشیدنی نو بفروخت
نه نیک بوذ و رفتن خواسته باشد ٭ اگر بیند که زمینی بفروخت

ان مفلسی بوذ و غمی که بذو رسد ٭ و همچنین درخت کنده یا بریده یا آتش
مرده یا کشته همین تاویل دارد ٭ باب رؤیة البحر
اندر دیدن دریا ٭ دانیال گفت دریا خلیفه است ٭ اگر مردی بیند
که اندر وی سرشت یا از وی آب خورد یا آب بر کشید بران جمله که دید
خواسته از قبل خلیفه یابد یا از کسی که هم نام خلیفه یا نزدیک
او بوذ ٭ دجله و دیگر رودها کوچکتر از آن مهتران
او بود پس هر کسی که بیند که از وی آب خورد یا از وی سر شست یا
زندگانی دراز بوذ و بیرون آمدن از غمها و بیماریها و یافتن ٭
خواسته بر قدر آنک از آب وی بخورد ٭ پس اگر بیند که آب
دریا همه باز خورد او خواسته و ملکی یابد بابه و پادشاهی ٭ پس اگر
بعضی از آن آب بخورد و بعضی بماند آنچ یابد از پادشاهی چندان
بوذ که آب خورد ٭ کرمانی گفت اگر کسی خویشتن را اندر کوششها
بیند از دریا نیکی بیابد ٭ پس اگر خویشتن را بیرون آمدن بیند
و نه راهی او در کار بوذ و دیرگاه اندر آن بماند ٭ پس اگر
بیند که زود از وی بیرون آمد از آن کار زود بیرون آید
ابن سیرین گفت اگر کسی بیند که اندر دریاست فراخی و فزونی
خواسته بوذ و علمی که خدای مرورا بنهد ٭ کرمانی گفت اگر

بیند که اندر دریاست و از وی دریا کل بذو رسد او را از پادشاهی ٭
بزرگ غمی و اندوهی رسد یا از کسی که او را با پادشاه آمیختگی بوذ ٭ پس
اگر بیند دریا و سینه و جمیع کل ند بیند او بامکث یا کسی که بملک پیوسته
باشند بیرون آید ٭ پس اگر دریا از جایگاه دور بیند و اندرو نیامیزد
چیزی از وی بشوذ که بذان اومید همی داشت ٭ اگر بیند که
از دریا آب بر می کشید و اندر چیزی همی کرد او خواسته از
پادشاهی یابد ٭ باب رؤیة البسر
اندر دیدن خارک خرما ٭ ابن سیرین گفت اگر بیند که بسر همی خورد
روزی بود که زود بذو رسد و لکن اندکی بوذ و رطب روزی
بوذ با دولت تر از بسر و پاکتر ٭ و خرما رسیده روزی بوذ فراخ
تر از این هر دو و زودتر بذو رسد ٭ باب
رؤیة البندق ٭ اندر دیدن بندق و فستق مردی بوذ
که وی را خوی استه بوذ و مرد اوشم تی تر از مرد درخت گوز ٭
ابن سیرین گفت ٭ فستق مردی بوذ که قضیب او نیکو دوست
بوذ ٭ باب رؤیة البستان
اندر دیدن بستان ٭ اگر کسی بیند که اندر بستان شد و در و در
ختها بوذ سبز او را حال نیکو شود و غم از وی بروذ ٭ گفت

اگر بیند که اندر بستانی شد که پر درختها بود و او نشناخت

و اند را آن درو نگاه بود که درختان برگ همی نریختند • و دید که

درختان همه برهنه گشته بودند و اندک مانده بود برگ همی ریختند

او را غمی و اندوهی رسید چنانکه بیند که او را بستان آبادان •

بودی که آب لند در همی آمدی روان یا او را غمی پیشتر

شناسند • او شهادت یاوذ و اندر بهشت رود • • •

باب رؤیة البطیخ

اندر دیدن خربزه • اگر بیند که خربزه همی خورد بوقت میوه یا

بی وقت بیماری بود ولکن بنا وقت سخت تر بود خاصه که خربزه

رسیده بود • پس اگر بیند که نارسیده بود نیک بود و روزی

بود که بیابد • اگر بیند که خربزه همی کشت او را بسر بی آید •

باب رؤیة البقل

اندر دیدن تره پسر سیرین گفت • تره روزی بود اما اندک

دیدنش بتابستان و بزمستان نیکی باشد کرمانی گفت تره که

او را اصل نشناسی همه غم و اندوه بود •

باب رؤیة الباقلی

• اندر دیدن باقلی باقلی غم و اندوه بود

باب رؤیة البصل

اندر دیدن پیاز و سیر و جزر و شلغم و ایغ بدین مانند این جمله غم

و اندوه بود •

باب رؤیة البرد

اندر دیدن جامه برد • کرمانی گفت جامه برد نیک بود اگر از این

سه جنس دیبا نبود حریر و ابریشم و قز از بهر آنکه این شکل مردی

جهان را نیک بود • و هرچ کی دیبا بود اندر و با این کی برد خواسته

حلال باشد • و بهتین بر دعا الحیین خوانند و ان آنکه و شی خوانند

این جهان بهتر بود • و آنکه مخطط بود اندر دیدن قوی تر بود •

دین جهان • و کس بود که و شی بیند یا دیوانه بود یا ابله • پس

اگر این همه که یاد کردیم از ابریشم بود یا از حریر آن خواسته بود حرام •

پس اگر این برد معین بود یعنی چشمه چشمه آن چشمها خواسته

بود • پس سیرین گفت اگر مردی در خواب بیند که جامه

برد یا و شی پوشیده بود نیک بود لکن جاه نبود از آنک اندرو

سخنها گویند از بهر آنک برو خدمت باشد و خطه سخن بود •

باب رؤیة البساط

اندر دیدن بساط کرمانی گفت اگر بیند که از بهر او بساطی

بگستردند روزی فراخ یابد و زندگانی دراز خاصه که آن

بساط اندر سرای خود ببیند یا اندر محلهٔ خویش یا اندر دیگر کسی که دوست
او بود. پس اگر کستی دید آن بساط بجای مجهول بود یا بنزدیک مردمان
مجهول او از شهر و امین خویش بغریب افتد و دیدن این بنکی
وی را از غریبی بود. پس اگر بساط نیک و سطبر و فراخ و نو بود
مر او را زندگانی دراز بود با نعمت و فراخی. پس اگر بیند که
بساط کوچک و تنگ بود ذلت و خلق از دینش هیچ خبر نباشد
و نه اندر زندگانی و روزی نیکی یابد. پس اگر بیند که بساط اندر
پیچیده بود و بر دوش نهاده از جای بجای شود. اگر بیند که بساط
از دست او بستدند زندگانیش سپری شده است. پس
اگر اینجا که بساط بنی برد کسی را از مردگان بدید درست شدن
و قوت این سخن باشد که یاد کردیم. پس اگر بیند که بساطی
است و بدانند که اندر نوشته است یا بار کرده و آن بساط او را
بود آن پادشاهی بروی سپری آمده است و نوشته شده و
دست تنگ گشته. مگر که یقین داند که باز گسترده دید.

باب رؤية البعر

اندر دیدن پشک ابن سیرین گفت پشک گوسفند خواسته

باب رؤية البلبل

بود.

اندر دیدن نشیمن ابن سیرین گفت نشیمن بزرگ سخنهای
و جنگ بود. کرمانی گفت نشیمن سخنهای مردم دون بود. اگر
بیند که نشیمن چند بیافت عز و جنگ یابد و هرچند کمتر
بود از آن بهتر بود از بهر آنک نام خدای بروی نبشته بود.

باب رؤية البغل

اندر دیدن استر. ابن سیرین گفت اگر کسی بیند که بر استر
نشست و مرو را زن نبود زنی بکند که هرگز نزاید. و اگر استر
فربه باشد سفری بکند که اندر آن سفر سود کند و زنی
بکند توانگر. و اگر استر لاغر بود بود که سفری کند که
که اندر آن سفر بس نیکی نیابد. و اگر بیند که از استر بزیر
آمد از آن سفر باز افتد. اگر بیند که بر استر نشسته بود که
او را زندگانی دراز بود. اندر آن استر بس خیر و خیرت
از بهر آنک نزاید و نه بچه شاید. اگر بیند که او را استری
بود او را منت کم شود. پس اگر استر زین کرده بود
با پالان یا لگام بدین مانند آن را تفسیر زنی بود که مرو را
فرزند نبوده هرگز و نه آنرا که بر آنجا نشسته بود. اگر بیند
که او را استری دادند بی آنک او بر نشست و استر ماده

وسیاه ان زنی بود خوب روی با خواسته ۞ اگر سپید بود
با جامه نو سخت نیکو روی بود ۞ اگر سبز بود از دینی
بود ۞ اگر سرخ بود یا کمیت ۞ مثلا بازی کردن و خواسته بود
اگر زرد بود یا ابرش زن بیمارگن بود و غمناک و استری که خداوند
وی بیدار بود و نه طاعت دار ان مردی بود سخت عاصی
و بی طاعت و بس کنش ۞ گوشت استر و پوستش هر دو خواسته
بود ۞ پس اگر ببیند که شیر استر همی خورد بنان حت مرورا
غمی رسد اگر ببیند که استر یا بار بی تحن همی کرد ان کار
که بد و بر این کار بود که مردم را از ان عجب آید ۞ اگر ببیند
که او را استر ابستن است او را افزونی بود اندر خواسته
از قبل زنش ۞ اگر ببیند که از استر بر از زن آبستن همی دارد
تمام گردد ۞ باب رؤیة البقر
اندر دیدن گاو گفت ۞ اگر ببیند که بر گاوی نشسته بودی
وان گاو مر ورا بودی ۞ او کاری از پادشاهی یابد که خواسته
اندر وی بود و بکارداری متمکن گردد و از ان نیکی یابد ۞
اگر ببیند که گاوی بیافت که بر وی بار بود و اندر خانه برد ان
خدای عز و جل بسیار نیکی روزی باشد و نعمت فراخ

وازغمی

واز غمها فرج یابد ۞ اگر ببیند که وی را گاوی خنده زن بود کت لی
کاری یابد که زیر دستش برد یا بر کارداری مهتر کرد که کار دارش
بر وی روا شود ۞ اگر ببیند که گاوی وی را بسرو زد و مرورا
از جای ببرد وی از ان کار که دارد معزول شود و مرورا از ان
معزولی چندان زیان رسد که از ان سرو زدن رسید ۞
پس اگر ببیند که او را سرو زد و از جایگاه نتوانست بردن او را
از کاری بدی رسد یا از دیگر معزولی رسد و لیکن معزول
نشود ۞ پس اگر ببیند که گاو را چند سرو ببیند یا یک سر و ده
یا دو سرو چنانک یکی یا هر دو نه بجای خویش بود ۞ از گاو
کارداری بود بر عدد هر سروی سالی کارداری کند ۞ پس اگر
ببیند که اندامی از اندامهای گاو فزونی و نشست از فزونی بود ۞
اندر کارش و پادشاهی و خواسته ش ۞ و همچنین هر چه کمی
بود یا بیش از بهر کارداران گردد چنانک یاد کردیم ۞ پس
اگر گاوی از گاوان کار ببیند که بکشتند و گوشتش بخشیدند
کاردار بمیرد ۞ پس اگر گاو نه کار کردن را بود ان مردی بود
بزرگ بر ان محلة ۞ پس اگر ببیند که گاو را ذلیل کرد یا گوساله
را بر کار اورد ان بود که بر وی چیره گردد ۞ پس اگر ببیند

که وی را جشت. و گوشت وی بخورد از خواسته وی بخورد پس اگر
جفت گاو بیند که همی آمدند یا همی شدند یا اندر جایگاهی می رفتند
یا از جایگاه مجهول بیرون آمدند و سر ایشان از خداوند نبود
و رنگ شان زرد یا سرخ بود چنانک هیچ گونه دیگر اندر وی نبود
آن همه بیماریها بود که بدان جایگاه و محله رسد پس اگر رنگشان
مختلف بود آن سالها بود بسیار نعمت بر آن حد که گفتیم
فربهی بود پس اگر گاو ماده بیند فربه آن سال نیک بود و
فراخ آن کس را که آن گاو وی را بود پس اگر گاو پیر گونه
بسیار بود سالها بود پیر گونه که یاد کردیم پس اگر بیند که
لاغر بودند سالها بود اندر تنگی و گوشت گاو ماده خواسته
بود و پوست گاو نهاده خواسته و سرگین گاو خواسته
بسیار که آن کس بیند بیابد اگر بیند که سرگین گاو همی رفت
خواسته بود بسیار و هر سرگین که بیند از سرگین چهارپایان
پیر گونه خواسته بود ولیکن حرام و حلال وی بر آن حد
بود که پیر وی چرنده و اگر کسی بیند مر سرگین خر که نیکی بسیار
بود و حلال تر باید دید و هیچ از شکمها بیرون آید خواسته
و نیکی بود مگر که حق بود خاصه از آن مردم چنانک اندر میانش

همی رود

همی رود پس اندر آن نیکی نبود و بیند که این خواب را تعبیر
و اندیشه از پادشاه برسد • پس اگر آن بیند بسیار بود •
ولیکن پراکنده نه چنین بود که یاد کردیم خواسته بود حرام •
و همچنین نیست از آنچ از شکم بیرون آید بهتر از انگبین که •
اندر خواب بیند اندر همه کاری • گفت اگر بیند که روغن گاو
همی خورد یا بیافت یا اندر خانه بود نیکی بیابد • روغن گاو از
روغن گوسفند به بود نعمت فراخی • پس اگر بیند که
شیر گاو همی خورد افزونی بود اندر خواسته که بیابد و نیکی
پس اگر تازه بود بهتر بود اندر دین و اندر کار این جهان •
پس اگر بیند که گاو وی را همی دوشیدند و شیر او همی خوردند
و او بنده بود آزاد کرده • و زن خداوندش زن او گردد
و بیوی کند خداوندش • و اگر آزاد بود و درویش توانگر
گردد • و اگر توانگر بود مر ورا خواسته افزون شود •
و اگر دزدیده بود غمگین گردد و کار او با هلاکی بود یا آنکس که با
او بود در پی اگر دزدند و با این همه چاره نبود که دین وی
نیک شود • پس اگر بیند که گاو آبستن داشت مرورا
سال فراخی و نیکی و فراخی بود • پس اگر بیند که او را گوساله

داند کوچک وی ابس ی آید ۞ اگر بیند که کی ساله کوچک اندر
خانه بر دو اندر خانه کنج بی د که بادی آمیذ دمی و داغی رسد
و همچنین اگر چنین ی بوذ که بزرگی وی بر دی یا زنی اندر تاویل
بازخواند ان غمی بوذ و اندوهی از جهت کوذک هرذ مگر بیند
که بهدیه برو دان آید سبب ان تاویل بهی بوذ ۞ و همچنین
اگر بیند که کوذکی را بری داذند ان نه بد بوذ اندر تفسیر
ان بهرانک کوذک بنان بایه نماند بزرگ شوذ ۞ باب

در شرح گاو اگر گاوی بیند بی مجهول ان بخت بوذ
و گفت هرچ زرد بوذ یا سرخ و خداوندش بروی نشیند
بی التی که بروی بوذ ان بیماری باشند و نه نیک بوذ ۞
پس اگر بیند که بر گاو سیاه نشسته بوذ خواسته و بهتری
بیابذ ۞ پس اگر بیند که گوشت گاو همی خورد نیکی بیابذ
اگر بیند که گوساله بزرگ بیافت زنی بوذ یا مرد برنا ۞
پس اگر بیند مردی که گوشت وی بخورذ از زنی یا مرد
مردم نا برنا خواسته بیابذ ۞ اگر بیند که جفت
ازین جنس بیافت مردمان برنا بوند و هرچ با ایشان
کنذ با مردمان چنین کرده بود که یاد کردیم ۞ ۞ ۞ ۞

باب رؤية البیس

اندر دیدن یوز ۞ یوز دشمنی بوذ دلیر بزرگ و طاعت دار
که مر او را نام و بانگ بوذ ۞ و از همه درندگان بهتر است و فاضل تر ۞
و دوستی و دشمنی او بجان حد بوذ که از ان درندگان دیگر

باب رؤية البوق

اندر دیدن بوق ۞ اگر بیند که بوق همی زند او مردی بوذ که بیگرت
م جو ن او استعانت کنذ ۞ پس اگر بداند زذن اندر کاری افتذ
که بد اندر کودن ۞ باب رؤية البث

اندر دیدن دنبل ۞ پس دنبل زیادتی بوذ اندر خواسته ۞

باب رؤية البلبل والببغا

اندر دیدن بلبل و ببغا ۞ بلبل غلامی بوذ کوچک ببغا پس غلامی بوذ

باب رؤية البر

اندر دیدن دشت ۞ اگر بیند که در دشت خشک بوذی اندر آمدی
بیابذ و روزی بجد فراخی و تنگی دشت ۞ باب
رؤية البركة اندر دیدن برکه ۞ برکه مردی بوذ نفاع ۞
که اندر کار دین و مردم این جهان بپیوستند ۞ پس اگر آب بذو
از جاه بر ارد که طهارت کنذ بذان آب ان بمو د مومن استعانت

باب رؤیة البرق

برق خزینه‌دار ملک بود و تیر سپید از مرد طامع ۞ پس اگر بیند
که او برق همی گرفت یا از ابر چیزی بوی رسید از مردی
بود که وی را کار نیک فرماید ۞

باب رؤیة البزر

اندر دیدن تخم افکندن اگر بیند که تخمی اندر افکند و برست
او شفا یابد ۞ پس اگر خورد بهتر بود ۞ اگر بیند که درختی
بکشت و تخم اندر افکند و ندانند که برست یا نه اندر غمی بود بی
حد دارد و تخم ۞

باب رؤیة البازی

اندر دیدن باز ۞ اگر بازی ببیند طلعت دار جنگ مذمت او را
خواند ببایذ از پادشاهی بوده پیدا ذکر ظالم از بهر آنک که کار او ۞
بیداد کرد دست بر مرغان و کوشت ایشان خوردن ۞ پس اگر
بیند که از بازان وی بشد و رشته پا ساقش اندر دست
وی بماند پایمردی از بر وی پاش از پادشاهی و خواسته
از وی بشود اما بعضی از خواسته اندر دستش بماند ۞

باب رؤیة البیض

اندر دیدن خایه مرغ اگر بیند که یافت و دانست که از خایه
مرغ است او زنان دون و یا از بردکان و فرزندان یابد

[illegible]

اگر بیند که خایه مجهول است و نداند که از آن کدام مرغ است نیکی
یابد نیکی و دینار بی حد با کین کی خایه ۞ اگر بیند که خایه همی خورد ۞
پوسته با پخته او نیکی یابد بر شخواری و سختی بمقدار آن آتش
که بر وی رسیده بود ۞ اگر بیند که ناپخته همی خورد او خواسته حرام
یابد و غم و اندوه خورد ۞ اگر بیند که پوست خایه همی خورد و میانش
بینداخت او جامهٔ مردگان ستاند و گور شکاف کرده ۞ پس
اگر بیند که خایه را همی بپرورد تا بچه از وی برآورد او را زنان
باشند که زنان نیکی بیند و او را دین بماند ۞ و از ایشان چندان
فرزند آید که بیند که از خایه برآورده ۞ پس اگر بیند که خایه خود
بکرد و خود برآورد از زنانی باشند از پشت وی که بکسی ۞
دهند تا با از پشت دیگری که او شان پیدا ۞ ۞ ۞

باب رؤیة البعوض

اندر دیدن پشه ۞ گفت پشه مردی بود ضعیف و ذلیل و حرج
ادی بینی با مردی بود بدین گونه که یاد کردیم ۞

باب رؤیة البرد

اندر دیدن تگرگ ۞ تگرگ غم و عذاب بود و هیچ نیکی از وی
نبود ۞

باب رؤیة الباذنجان

اندر دیدن بادنجان ه ادنجان تن و خشک نخته و خام غم بود اين اه
که بابد یا خورده ه باب ـــــــــــــ رؤیة البرد
اندر دیدن سرما ه اگر در خواب بیند که سرما یافت بر حقان
سرما که یافت درویشی بود ه باب ـــــــــــــ
رؤیة الباطیة اندر دیدن باطیه ه باطیه کنیزکی بود فربه
که ازوی خوشی بر گیرد ه باب ـــــــــــــ رؤیة
البستوقة اندر دیدن بستو ه بستو زنی بود یا خادمی
یا رسول گفت که کالا مردم از شهرها شهری بود سرهای مردم
نگاه دارد ه باب ـــــــــــــ رؤیة البلوط
اندر دیدن بلوط ه بلوط روزی بود حلال ه باب ـــــــــــــ
رؤیة البخیج اندر دیدن کوسفند نخته نخته غنیمتی بود

کتاب ـــــــــــــ التاء

باب ـــــــــــــ رؤیة التزویج

اندر دیدن زن کردن ه کرمانی گفت اگر کسی بیند که زنی بزنی
کرد او بادشاهی یابد بر حد قدر و جمال زن یا نامش اگر
بیند که زن مرده را بزنی کرد و مراد زوی بیافت او بر کاری مرده
چیره شود بر ان حد بود نیکوی کار که نیکوی آن زن ه ه

اگر با وی هیچ کاری نکرد چیزی اندک بود ه اگر زنی که شوی را
شوی بود یا نبود اندر خواب بیند که مرد مرده را او بزنی
کرد و اندر خانهٔ او آمد آن نقصان بود اندر کار او و اندر خواسته
و حالش ه اگر بیند که مرده بوی رسید اندر سرای او یا اندر
سرای مجهول آن زن بمیرد ه اگر بیند که او را شوی بود
و شوی دیگر کرد او را بادشاهی رسد ه اگر مردی بیند که او
چهار زن بود صلاح و نیکی بود و بادشاهی رسد ه و این
جمله آنگه بود که زنان را شناسد ه اگر مردی را در خواب
گویند که تو دامادی و زن را هیچ نبیند و نشناسد از مرگ
او بود یا مرگ کسی بر دست او ه اگر زنی بیند که او را شوی کردند
و او شوی را ندیده بود و نه نامش شنیده نه نیک بود و اگر
گویند که تو عروسی و انجا هیچ الت عروسان نبیند و شوی را
نبیند و نشناسد و نه بشوی نامش برند آن مرگ او بود
اگر مردی بیمار بود سخت و مرو را زن بود و اندر خواب بیند
که زنی کرد که مرو را نشناخت آن مرگ او دلیل کند و نیکوه
شدن حالش اندر آن جهان و اگر زنی بیمار همین خواب
بیند که مرد بیمار دیده است تفسیر ش همان است ه بر اگر

ان شوی که او را بپدر داذند پس پیر بوذ مجهول او نیکی یابد
بذان جهان ۞ و همچنین اگر مردی بیند که پیری دخترش را
یا خواهرش را یا محرمی ازان او بزنی کرد چنانک ان پیر را
نشناخت او بسیاری نیکی یابد ازانچ انک پیر مجهول بخت
است ۞ پس اگر بیند که زن مرده را بجای زنان بداشت بیستی
مر ورا کاری زنده شوذ که ازان امید بریده بوذ ۞ یا پاذشاهی
بیابد از جایگاهی که امید نداذ یا بجایگاهی رحم برند که ازوی
بریده باشند ۞ و همچنین اگر زن بیند که مرده ای کرد آمد او
بر همین گونه نیکی یابد ۞ ازانچ انک مرده هیچ کوش نباید داشت
پس چون ازوی کاری چنین ببیند ان بوذ که کاری
که بذو امید نداری و مرده شده باشد زنده کردد ۞
اگر بیند که زنی کرد پاذشاهی یابد و اگر بیند که زن را طلاق
داذ از پاذشاهی معزول کردذ ۞ باب
رؤیة التل اندر دیذن تل ۞ اگر بیند که در دشت
هامون تلی یا کوهی ازمیان برآمده بوذی که ازان جایگاه را
تل شناسند ان مردی بوذ که او را ازین جهان چندان
نعمت بوذ که ان دشت که از کرد وی اندر بوذ ۞ پس

اگر خویشتن را برجایگاهی چنین بیند این نشانه مردی بوذ بزرگ
که یاد کردیم که او را اندر خویشتن بذین ذو او راه نبوذ ۞ پس اگر بیند
که ان تل یا ان کوه یا انچ بذین ماند که گرد وی اندر بوذی او را بر دیگر
بر مردی بزرگ بوذ که گفتم چنین گردذ ۞ اگر بیند که دست اندر چنین
جای زد دست وا ازوی اندر آویخته بمردی پیوسته شوذ چنانک
یاد کردیم پس سپس برین گفت اگر کسی بیند که بر چنین جایگاهی سرای
یا خانه کرد نیک بوذ ۞ باب رؤیة التراب
اندر دیذن خاک ۞ اگر بیند که خاک همی خورد یا گرد همی اورد خواسته
یابد کرمانی گفت اگر کسی ببیند که خاک بر کف نشست یا گرد گرد دست
یا ریگ گرد کرد دست ازان خاک و ریگ خواسته بوذ برحالی که دید
اگر بیند که اندر خاک همی رفت او بجستن خواسته فرا شوذ ۞
اگر بیند که بر دهن همی افکند یا گرد همی کند خواسته یابد ۞
باب رؤیة الثمر والشجر
اندر دیذن خرما و درختش ۞ ابن سیرین گفت درخت خرما مردی
بوذ تازی ۞ پس اگر بیند که او را درختان خرماند او را بر چندان
مردگ مردان درخانست مهتر کردانند ۞ اگر ان درخت خرما
معروف بوذ اما نداند که چند است یا جایگاهی بیند که نه جای

درخت خرما بوذ ● جایگاهی بوذ و زمینی که خداوند خواب بیابد
پس اگر ببیند که از بر او بیافت او از مردمان خواسته بیابد
یا عقاری اگر عقار باشد از شش یک تا بر مردی بوذ ● چنانک
یاذ کردیم از حال او و فضلش بر دیگر درختان ● کرمانی گفت
اگر ببیند که درخت خرما از بن بر کند او بیمار گردد یا کسی از
خانه و بوذ که خود مرگ بوذ ● اگر ببیند که بر یذان بریذ
از کار بوذ که اندر دست ● پس سیرین گفت اگر کسی ببیند
که بار خرما داشت و انرا از دست فرو نهاذی او مردی بوذ
که دین او تباه شوذ ● اگر انست که او جایگاهی بوذ که دین نیابد
و اگر نه چنین جا باشد او مردم را نفع کند و نیکی اموزذ ●
اگر ببیند که خرما همی خورد و بر خر نشسته همی راند او [illegible]
بیابذ از سفری ● پس سیرین گفت اگر ببیند که درخت
خرما همی نشاند یا خرما بر می چیند یا بر درخت خرما همی شد
همه روزی حلال بوذ که بیابد اگر ببیند که بر درخت خرما بوذی
و از بر ان همی خوردی او از خواسته کسی بخورذ ● اگر ●
ببیند که درخت خرما همی ببرید از بیخ [illegible]
گفت خرما روزی حلال بوذ اگر شیرین بوذ ● پس اگر ترش

بوذ از روزی ناخوش بوذ ● اگر خرما کوچک ببیند که همی کشت اندر آن
تبید کو ذکاز بسیار بدید آید ● اگر ببیند که درخت خرما همی برید
از کاری که اندر دست بریذه شوذ اگر چنک بوذ و اگر ولایت ● یا سفری
بیابد نیک پس اگر ببیند که بار او بریذه بوذ کسی از خانه او بیمار شوذ چنانک
او را از مرگ بیم بوذ ●

باب رؤیة التین ●

اندر دیدن انجیر ● انجیر و درختش مردی بوذ ● اگر ببیند
که درخت انجیر او را بوذی یا انجیر همی خورذ یا گرد آورد او را غم
و اندوه و پشیمانی رسد ● کرمانی گفت برگ انجیر غم و مصیبت بوذ ●
اما خوردن انجیر تر بوقتش روزی بوذ اگر نه وقت بوذ غم و اندوه
پس سیرین گفت درخت انجیر زنی بوذ اما بر او نه نیک بوذ ●

باب رؤیة التفاح و شجره

اندر دیدن سیب و درختش سیب اندر خواب بر حرمت کردذ
اگر ملکی ببیند خواسته بوذ و پادشاهی ● و اگر بازرگان بوذ بازرگانی و
تجارت و اگر برزیگر ببیند انگاه خویش نیکی یاوذ ● گفت درخت
سیب مردی بوذ و بوی سیب غم [illegible] بوذ ● اگر ببیند که سیبی
بخورد روزی حلال یابد و هرچه اندر سیب ببیند بهمه ان بوذ
که اندر انار ببیند ● پس سیرین گفت اندر سیب خیر نیست

واگر بیند که سیب یافت غم رسته باب

تعبیة التبن اندر دیدن کاه کاه خواسته بود فراخ
وبسیار اگر بیند یا اندر خانه بود پس سببی گفت کاه و جو حق
بود که از پادشاه بیابد و گفت اگر کاه بیخ کیسه بدست بنه که ناچار خواسته
بود بی رنج کرد آورده که زود تنگ دسته باب

تعبیة التکه اندر دیدن شلوار بند کرمانی گفت شلوار بند
اندر تاویل هم چنانست که شلوار تا قوی باشد و محکم پس اگر سست باشد
باس بر ان سبب ضعف بوده باب رویة

الترس اندر دیدن سپر اگر بیند که سپری اندر دست داشت
با سلاح دیگران نکه دارد خداوندش بوذ از بیمها واگر با وی هیچ سلاح
دیگر نبوذ ان مردی بوذ ادیب که جایگاه دوستان داند و سر
ایشان را شب بوذ از بیمها پس اگر بیند که سپر شکسته شد
او با ان یا زن ببیند باب رویة

التاج اندر دیدن تاج پس ... اگر کسی بر سر خود
یا کسی دیگر تاجی بیند از زن مرو ادیب و گوهر پادشاهی یابد
کرمانی گفت پادشاهی بزرگ باید یا رئیسی بر حق و خطر آن
گوهر که اندر تاج بود ولیکن بر خلاف دین بود پس اگر این خواب

... بیند اوی ... عت شریف و ... و راندب
دار این جهان یا ذختری راستوی دهد بزرگ بدین
خواهری راحالک یاذ کردیم باب

رویة التمساح اندر دیدن نهنگ گفت نهنگ دشمنی بوذ
اشکارا و دزد و هیچ دوست سوی ایمن نبوذ اگر بیند که
اورا اندر آب کشید و بکشت مرگ او بدست دشمنی بوذ اندر
شهادت پس اگر اورا از لب اندر آب کشیدن مرگ نرسید
اورا از دشمن کار رنجت رسد واگر از دوست یا از خویشان
او جیزی یافت او خواسته از دشمن بیابد چنانک یاد کردیم

باب فی تمام امور الرجل فی الدنیا

اندر دیدن تمام شدن کار مردم در دنیا اگر بیند که همه مراد
این جهانی حاصل کرد و عزیز گشت و همه کارش بیافت این را تعبیر
ان بوذ که کار او سپری گشت و مرگ او نزدیک برسید چنانکه خدای
عز و جل همی گوید حتی اذا اخذت الارض زخرفها الا که بدین ب

باند وسبع بوذ یاد کردیم الا نیکویی این جهانی او را بیم مرگ باشد
بس اگر ببیند که از مردم میانه بوذی یا یکی بوذی از بازاریان
و با مردم همی امیختی ان نیک بوذ اندر کار هر دو جهان و نعمت
او افزونی گیرذ از بهر آن تواضع که در وی پدید آمده باشد
و بر فرزندانش باند بس از وی بس اگر کی بیند که دهانش
برگشته بوذی از خوردنی یا از آرد یا از گندم یا جو یا
برنج چنانکه هیچ چیز اندرو نگنجد ان کار بر وی بکستن بوذ
یا زندگانی سبری شذن باب

رؤیة التثاوب والتبسم اندر دیذن تثاوب
و تبسم اگر مردی ببیند کا او را تثاوب افتاذ تاویل آن
باشد که او قصد کسی کنذ و دیگر بار نکنذ تبسم نیک باشذ
والله اعلم بالصواب

~~ذی ببیند او شوی بگزیند عت شریف و محتشم و بزرگ و اندر کار~~
~~این جهان ۵ یا دختری با شوهر ... بن گونه یا غواصی را~~
~~چنانکه یاد کردیم~~ ۵ باب رؤیة المتکی علی العصا

اندر دیذن تکیه زدن ۵ اگر ببیند که بر چوب تکیه زده بوذ او بلاغ
چوب بر سر بپای دیگری ۵ و واجب چنان کند که ان کس که بارکی
کند او را دین تباه بوذ ۵ باب

رؤیة التیس اندر دیذن فحل بز ۵ فحل بز مردی بوذ
بزرگ اندر کار خویش و لکن شریف نبوذ ۵ پس اگر ببیند که او تیسی را
بکشت نه از جهت گوشت او بپروذی یاد بر مردی چنین که یاد
کردیم پس ۵ اگر ببیند که او را پوست بکند یا بر وی نشست یا بر وی
مالک گشت این همه بر آن تاویل بوذ که تاویل کشتن و لکن کشتن
شریف تر بوذ و حکم موی تیس همچنان باشد که حکم پشم کبش ۵

کتاب النساء ۵

باب رؤیة الثدی

اندر دیذن پستان ۵ پستان اندر خواب دختر بوذ و هیچ
اندر وی ببینی ان نیکویی اندر حال دختر بوذ ۵ پس همین گفت ۵

بستانها دو پسر بود یا دو والیان یا دو بنده ۞ اگر مردی بیند که نو شیر همی لیسد
کار جهان بر وی فرو آید و هم بر این گونه بود اگر نیز بیند ۞ پس
اگر آن شیر کو روی همی آمد کسی همی خورد چنانک گوید از مادر و پدر ایشان
باز دارند و در پدری فرو بندند و هر دو کس را نیک نبود نه آنرا
که شیر همی داد و نه آنرا که شیر همی خورده ۞ باب

رؤیة الثلج

اندر دیدن برف ۞ ابن سیرین گفت اگر بیند
که اندر تابستان چار برف همی بارد امن ز پادشاه باشد بدان جایگاه ۞
پس اگر برف بسیار بود با او لشکر بسیار باشد و بود نشیبهای زمین
بسیار بود و اگر برف بسیار نبود و سیاه اندکی باشد و آنجا درنگ کم
کند و بود که نیکی بدان زمین رسد ۞ کرمانی گفت برف و سرما
عذاب بود مگر که اندک بود و بوقت خویش بود و بی زیان بود ۞
که شاید که برف بارد چون چنین بود برف فراخی باشد مر همان
آن جایگاه را نعمت بسیار مگر که سخت بسیار بود ۞ ۞ ۞ ۞

باب رؤیة الثمار

اندر دیدن میوه ۞ کرمانی و ابن سیرین گفتند میوه‌ها بسیار است
و بیشتر تفسیرش نیک است ۞ هرچه از او زردتر است بیماری
بود آنرا که خورد اگر نخورد زیان ندارد ۞ و هر میوه که سبز بوده

و کسی بیند که از وی خورد آن تن درستی و صلاح دین بود و اگر ترش
بود و همی خورد غمی بود سبک که بدو رسد اما چون سبز بود هیچ باکی
نبوده ۞ و اگر باز آن تلخی بود که دلیل بر نیکی کند بیشتر از وقت
بدو رسد چنانک یاد کردیم و اگر جز بر این گونه بود آن روزی حرام
باشد و بیشتر از آن بدو رسد که او میوه همی داشت ۞ و گفت
هر میوه که شیرین بود چنین که یاد کردیم اگر چه زرد بود باکی نبوده ۞
و چون بوقت بود اگر ترش باشد و نارسیده و لیکن که منفعت
مردم بود مگر انگور سیاه و انجیر که هیچ وقت خوردن او نیکی نبود
و اگر بیند که میوه چند بیافت و از آن یافتن ندارد ۞ پس اگر کان او
چنان بود که از میوه بهشت است از علم دین بود بی آنکه کسی
اندر وی شکی باشد ۞ باب

رؤیة الثوم

اندر دیدن سیر کرمانی گفت ۞ اگر بیند که سیر همی خورد دین بر
نیاید که نام او بر زشتی برآید و اندر سخنها او زشت گویند ۞ و همچنین
هر طعامی که او را گندی بود ۞ کرمانی گفت هر که پندارد که چنین
همی خورد که از چنین پیدا دی توان خورد غمی نیک بوده ۞ ابن
سیرین گفت ۞ سیر تن درستی است ۞ و لیکن اندر پیاز خیر نیست
و تن‌ها دیگر روزی آید ۞ باب

رؤیة الثوب

اندر دیدن جامه ۵ ابن سیرین گفت همه جامها پوشیدن کردار
نیک بود و هیچ چیزی از جامه سپید دوستتر نداشتی و بهترین
جامها آن را دانسته است ۵ و چون غنت لوده ست و فراخ و
دراز بود تاویل آن قوی‌تر بود و هیچ سخت‌تر از تنگ بهتن
هرچند تنگ و باریک و بها و قیمتی بود ۵ واگر جامه پوشد که دریده
و خلق بود از اعمال این جهان بازخواهد و آن تباهی بود ۵ پس
اگر آن دریده چنان بود که مرقع کرده بود و جامه بر سر جامه فکنده
از غم بود و درویشی ۵ کرمانی گفت اگر بیند که جامهٔ او از آسمان
بود یا از درازی و زرگانی بود ۵ پس اگر از ... بود
یا از دیبا کمتر از آن بود که از آهن ۵ واگر از چیزی دیگر بود ۵
چون آبگینه یا مس و ارزیز یا چیزهای که بدین ماند سخت بد بود
و هیچ از آهن بهتر نیست ۵ از بهر آنک که خدای تعالی گفت
در آهن نمایه است ۵ دیدن زن که جامهٔ مردان دارد ۵
و مرد که جامهٔ زنان دارد ۵ ابن سیرین گفت و کرمانی اگر مردی
بیند که جامهٔ زنان پوشیده بود از رسوایی او بود و اگر زنی
بیند که جامهٔ مردان دارد همچنین رسوا گردد ۵ اگر مردی
بیند که مقنعه از آن زنان بر افکنده بود او را درویشی رسد ۵

64

بخی گفتند ۵ پوشیدن هیچ یک از یک دیگر بهتر است و عائشه و بهترین
آن سپید است و آن زینت مردان است ۵ پس جامهٔ مردان
بر زنان اگر زن شوی دارد شویش باشد اگر ببیند که جامهٔ شوی
اندر پوشید یا پیراهن یا جبه یا ازار یا آنک بود هیچ زیان ندارد
پس اگر شوی ندارد شوی کند ۵ پس اگر کلاهی یا عمامه یا چیزی
اندر پوشید از آنک خاصه آلت مردان باشد او را رسوایی
آید و با شوی جنگ کند و چنین ها رسوا انگیز کند ۵ ابن
سیرین گفت ۵ اگر ببیند که جامهٔ زن خویش پوشیده است ۵
از دوست داشتن زن بود مرد را یا مرد زن را ۵ دانیال
گفت که جامهٔ زمستان اندر تابستان و آن تابستان اندر
زمستان ۵ برگشتن حال او بود به حال زنش و هیچ اندر
نبود مگر به وقت خویش تابستانی به تابستان و زمستانی
به زمستان ۵

باب رؤیة الثعلب

در روباه

اندر دیدن روباه ۵ اگر بیند که روباه با وی جنگ همی کرد با مردی
از خویشان جنگ کند ۵ اگر بیند که روباه او را همی خواست
او را دردی رسد از باد و بیمی رسد از وی غم یا از مردم ۵
اگر بیند که با وی بازی همی کرد از زنی یا بیاید او را دوستی لرزد

دوستی ضعیف حال که او را طرفه دارد. پس اگر بیند که روباه
همی گریخت مر او را بر کسی فای بود که آن کس مر او را جز سخن ندهد
و اگر بیند که شیر روباه همی خورده اگر بیمار بود خدای تعالی او را شفا
دهد. و اگر غمگین بود بی غم گردد و با سور او همین حکم کنند و لکن
اندر تفسیر روباه توی تن بوده.

باب رؤیة الثور

اندر دیدن گاو نر. اگر بیند که گاو نر
نشسته بر فای وان گاو مر او را بودی او کاری از پادشاه یابد
که خواسته اندرو بوده و کارداری متمکن گردد که از آن نیکی بسیار
یابد و تمامی گاو نر را تفسیر در باب گاو ماده آمده است. ۵ ۵ ۵

باب رؤیة الثرید

اندر دیدن ثرید. ثرید بهتر طعامی همه خورشهاست. اگر
ثرید از گوشت گاو بود زندگانی خوش باشد و از خواسته
کارداران دین کان منفعتی. پس اگر از گوشت گوسفند
بود خواسته و نعمتی بود از جهت زنان.

باب رؤیة الثؤلول

ثؤلول اندر تن بود اندر خواسته ن
خواسته بود آن بسیار شدنش بیاید تن سینه ۵ ۵ ۵

باب الجیم

باب الجیم

رؤیة الجنة اندر دیدن بهشت و آنچه در وی است و خوردن
میوه‌ها و دیدن حور و قصور و انهار و اشجار. ابن سیرین گفت اگر کسی بیند
که اندر راه بهشت می‌شود او بر راه راست رود. کرمانی گفت اگر کسی بیند که
میوه‌های او همی خوردی یا بیافتی یا کسی را دادی سخن نکو شنود یا بدو رسد
و همچنین اگر کسی بیند که بیافتی و از آن هیچ نخوردی یا بخوردن او نرسیدی
نیکی یابد اندر دین و لکن او را هیچ نفعی نبود. پس اگر بیند که اندر بهشت
بودی و ندانستی که چون اندرو شدی اندرین جهان دیری بماند با نعمت
و عز و بزرگی و نیکی. و چون ازین جهان بیرون شود عاقبتش نیک شود
و اگر بیند که او را بشارت همی دادند به بهشت او بحق خدا بهشت گردد. کرمانی
گفت اگر کسی بخواب بیند که حوریان از آسمان بزمین همی آمدندی. بدان
جایگاه بسیار کس شهید گردند. و اگر کسی بخواب بیند که کلیدهای بهشت
او داشتی او علمی بیابد و بزرگواری اندر دین. کرمانی گفت زنان
بهشت کارها نیکست. بقدر حال نیکوشان.

باب الجحیم

اندر دیدن دوزخ. ابن سیرین گفت اگر کسی بیند که در دوزخ بودی
وی اندر بهشت شود. گفت اگر کسی بیند که بر راه دوزخ همی رودی او نه
بر راه راست باشد. کرمانی گفت اگر کسی بیند که در دوزخ شدی و بی

بر راه خاصه که گناه کار بوده ۔ پس اگر دوزخ را بجایگاهی بیند که شاید
که جای او بوذ و مرو را از ان هیچ دشواری نیست بلا و رنجی که بدو ۔
رسد بر حق ان غمی بود که از دوزخ بدو رسد ۔ پس اگر بیند
که اندر دوزخ بود و می دید اند که اندر او چون شد اندرین جهان
دیری بماند با غمی و رنج و دل تنگی تا ان وقت که بمیرد ۔ ۔

باب رؤیة الجبهة

اندر دیدن پیشانی ۔ ابن سیرین گفت اگر کسی پیشانی و درست
و نیکو بیند او را صلاحی بود اندر کار دین ۔ پس اگر اندر او نقصانی
بیند ان کم شدن دین بود ۔ کرمانی گفت پیشانی جاه مرد بود
اندر میان مردم پس هرچ بیند اندر پیشانی که بدید آید اندر وی ۔
افزونی بزین باز گردد ۔ پس اگر بر پیشانی نیکویی و جمال باشد
فزونی تر از ان که بود ۔ او را اندر جهان نام و جاه فزون گردد ۔

باب رؤیة الجلد

اندر دیدن پوست ۔ اگر مردی بیند که او را پوست بکندند هم ۔
چنین کو سخن او را بکنند اندر وی طعن زنند و خواسته اندر وی
بیش ذهی پوست مردم پدید مردم بود پس پدید شدن تن از
جهان و دست باز داشتن از خواسته بیش از مرگ باشد لزم که ۔

باب رؤیة الجوع

اندر دیدن گرسنگی ۔ اگر بیند که گرسنه بود که او خواسته بیابد
بدان حد که گرسنگی بیند ۔ باب
رؤیة الجراحة ۔ اندر دیدن جراحت ۔ ابن سیرین گفت
اگر کسی بیند که او را جراحتی رسیده بر تن یا پای و یا جای دیگر سته
و بعضی گفتند خواسته بود که از وی نشود ۔ اگر بیند که ۔
خون بر اندام او فرو همی آید او را غرامتی رسد و از ان رها
یابد و مردم خویش رسد بسلامت ۔ باب
رؤیة الجرب اندر دیدن گر ۔ اگر بر اندام گر همی بیند
خواسته یابد بر حد قوت ان گر که دیده ۔ باب
رؤیة الجراب اندر دیدن انبان گفت یکی پیش معبر
آمد و گفت اندر خواب دیدم که دو هنبان اندر دست داشتم
و هیچ اندر ان نبود گفت پاس دهانی در امینی که هیچ علم ندارند

باب رؤیة الجذام

اندر دیدن جذام و کلی نعوذ بالله جذام و کلی خواسته بود ۔
بسیار و فزون و شریف و پاینده ۔ گفت اگر کسی بیند که بر تن
او کلی است او را غمی رسد ۔ اگر بیند که ۔ گوشت کلی همی خورد

دیوانه شدن

او خواسته بیابذ حرام ه **بابُ رُؤیَة الجُنون**

اندر دیذن دیوانگی ه دیوانگی خواسته بوذ که خداوندش بیابذ مران قوت که دیوانگی بوذ ولکن نه چنان هنبینه کنذ که بکار آیذ دیگری گفت اگر کسی بینذ که دیوانه گشتست ه تفسیر ان بوذ که خواسته بیابذ و بر مردم برافکنذ ه اگر مردی بینذ که دیوانه شذست او را دوستی ومعشوقه بوذ نهانی ه **بابُ رُؤیَة الجُنُب**

ه اندر دیذن جنب بودن ه کرمانی گوید جنب اندر خواب دیذن تاویل کند وهیچ اندر رو بینی تاویل ان برو باز گردذ

۱۲۹

در جماع کردن **بابُ رُؤیَة الجِماع** ه

اندر دیذن جماع کردن ه اگر بینذ که جماع با کسی کرد بکام خویش بیروز گردذ و بیروزی کننده را بوذ ه و اگر چنان بینذ که از ان سر باید شست از نه خواب بوذ ه اگر مردی بینذ که کسی با زن او جماع همی کرد ه او نیکی بیابذ و توانگری و مردمان ازو بیابند پس اگر بینذ که برزن کامی بیافت چنانک انزال یافت اندک مایه ان نیکی یافتن شوی بوذ یا مردمان او اما مکتر از ان باشند که مردی بینذ که با زن خویش یا زن دیگری گرد آمد چنانکه ه

با غلامان ه و هرکی چنین بینذ کار وی چونذ نه از ان روی که باید جست و نیابذ و فرزون نشوذ ه و اگر نیز تمام شوذ او را از ان هیچ نفعی نبوذ ه دانیال گفت اگر کسی بینذ که با مادر خویش جماع کرد یا با دختر یا با پسر یا خواهر یا کسی محرم او کسی بوذ که برو راه مردم عاصی باشند و ایشان بروی دل گران باشند ه پس با دل ایشان آیذ و با ایشان پیوسته شوذ و نیکوی کنذ ه دانیال گفت اگر بینذ که زنی یا مردی با او گرد همی آیذ چنانک کننده ه خداوند خواب بوذ ه او نیکی بیابذ اگر بیمار بینذ فرج یابذ اگر وام دار بینذ وامش گزارده شوذ ه اگر غمگین بینذ از غم رها شوذ اگر بینذ که خلیفه با وی جماع همی کرد بوذ که لطفش فرا زسیده است ه پس سیرین گفت ه اگر بینذ که با زن خویش جماع همی کرد چنان از زن ازوی نیکی یابذ ه کرمانی گفت اگر بینذ ه که زن او آراسته با او در یک بستر خفته است و زن نیکوتر از ان است که بوذ او را از ان سال فراخی آیذ ه و نیکوی بسیار یا از دیگر بکنذ که زن حرمت نیکی و حرمت بیند ه اگر زنی بیند پیر که او را نشناسذ نیکی ازو ونت تر بوذ ه پس سیرین گفت ه اگر کسی بینذ که با زن برادر جماع کرد از هدیه

بوذ

از غنیمت و خواسته که بدو رسد از وی ۞ کرمانی گفت اگر مرد
بیند که با مرد مجهول جماع همی کرد و آن مرد برنا بود خداوند خواب
بر دشمن چیرگی یابد ۞ پس اگر بیند که با کسی که شناسد جماع کرد
میان ایشان دشمنی بود خداوند خواب بر وی ظفر یابد ۞
پس اگر میان ایشان دشمنی نبود مفعول از فاعل نیکی یابد ۞
اگر بیند که با پیری جماع کرد از پیر بخت او بود بر بخت پیروز
شود و کام خود بیابد ۞ کرمانی گفت اگر بیند که با چهارپای معروف
همچون تازیان جماع کرد ۞ با کسی نیکی کند که آن کس نه مستحق بود
بدان نیکویی و مر ورا هیچ مراد اندر آن نبود ۞ پس اگر
نداند که آن چهارپا چیست یا از آن چهارپایان بود که کوهی
او بر دشمن باز خواند او بر دشمن چیرگی یابد ۞ پس اگر گنده
چهارپایان بوند از آن مرد را نیکی رسد از جای که نه سزاوار بود
و اگر کوهی از معروف بود او را از دشمن بدو رسد ۞ پس
اگر خداوند خواب کسی بود که او را عادت بود که ببیداری
جماع کند ۞ با چهارپایان از او هیچ تفسیر نبود ۞ کرمانی گفت ۞
اگر بیند که چهارپای با او جماع کرد ۞ او را نیکی بسیار رسد ۞
بیش از آن که گوشه دارد و سزاوار باشد ۞ پس اگر از گنده

در برو

ودبره باشد او از دشمن کاری بیند که او را سخت آید ۞ ابن سیرین
گفت اگر کسی بیند که با چهارپای جماع همی کرد او با مردی نیکی کند ۞
که او را اندر آن هیچ مزد و سپاس نبود ۞ محمد بن فضاله گفت
اگر زنی بیند که خری با وی جماع همی کرد او سی هزار درم بیابد

باب رؤية الجبل

اندر دیدن کوه ۞ ابن سیرین گفت اگر کسی بیند که او بر کوهی باشد
او شغل بیابد ۞ اگر بیند که بر کوهی برشد و مردی پی آمدش ۞
و جامه سپید اندر وی پوشید ۞ یا پیری یا تیغی اندر دست
داشت ۞ او زمین بگیرد ۞ یا پادشاهی عظیم بیابد ۞ اگر کسی باشد
که سزاوار پادشاهی بود ۞ و گفت اگر کسی بیند که بر کوهی نشست
از مردی منتی گردد که کار و پایه او بزرگ گردد و سخت بود اندر
دین ۞ پس اگر بیند که کوهی بر بن کنده همی کند و پیش آن همی کرد ۞
بر دین یک بر دست او هلاک شود ۞ پس اگر بیند که پشت بند
باز شکست او پشت مردی چنین باز زند ۞ اگر بیند کوهی اندر
ماندست مردی زند و دست ... ۞ پس اگر بیند که بر کوهی
جایگاه داشت ۞ آن مرد پادشاهی بیابد ۞ ابن سیرین گفت
اگر کسی بیند که بکوهی اندر سنگ همی انداخت او را غمی رسد ۞

نجود

کرمانی گفت و پس سیرین گفت اگر بیند که کوهی بیفتاد و بین
کشت. و پایهای او بسوخت از زمین که از کوه برو بیوست
بین از شود یا پادشاهی بمیرد یا کسی از مهتران از زمین
کرمانی گفت اگر بیند که کوه از جای خویش بجنبید بر جای
خویش بیستاد بملک از زمین بباید ترسید از سختی
و بیماری که بدیشان رسد پس کارش بصلاح آید. پس سیرین
گفت. و کرمانی گفت هر کوهی که بیک پاره رسته بود و استاده از
زنده بود اندر بیان کوهها هیچ بدین گونه بود از کوهها
حال از بود که زبان که بدانخوانند مردم سخت دل را شنیدم
که هر کوهی که سخت راست ایستاده بود و بیک پاره رسته او
زنده است و تسبیح خدای عز و جل می کند و هیچ بیفتاده
بود و شکسته. و از کوهها بدین از مرده بود و هیچ تسبیح نکنند
پس سیرین گفت اگر بیند که پای اندر کوه او در دست از مرد
سفری کند. اگر بیند که کوهی از دور بر وی می شد او را
سختی و غمی رسد.

باب رؤیة الجسر

اندر دیدن پل. کرمانی گفت. پل مردی بود که مردم را
بی حاجت باشد. و بیابند. و از مرد پادشاهی بود یا مانند
پادشاهی. و پل بود که از چوب بسته بود. و بود که از سنگ
پس اگر کسی خویشتن را بیند که پلی گشته بودی. و مردم
بدان بر همی گذشتند او بدین گونه گردد که یاد کردیم. و او مردم را
آسایشگاهی کرده.

باب رؤیة الجلید

اندر دیدن یخ. کرمانی گفت اگر بیند که آبی از جا خویش بر
کشید. و اندر جای همی کرد تا یخ گردد خواسته بود که باید
وبالی بار دار بود اما هیچ نیکی اندر دیدن سرما نیست.

باب رؤیة الجبن

اندر دیدن پنیر. پنیر اگر تر بیند اما خشک خواسته. و
فراخی بود خلل عیشش را. اما تر بهتر از خشک باشد.

باب رؤیة الجوز شجرة

اندر دیدن درخت گوز. پس سیرین گفت مردی بود عسیر
که او را دین کیان بود. کرمانی گفت مردی عجمی سخت بخیل
و دل تنگ. و بار او خواسته بود که بی رنج بدو رسد
اما بد شخواری. و همچنین خوردن گوز نه بر دوام چون
روغن او که بد شخواری بیرون آید. پس اگر بیند که همی
چیند تاویل او همان جنگ و پیکار بود. اگر بیند که او گوز باخت

وبود او بی روزی یابد چنانک از وی برد و همچنین هیچ نذا
قمار کنند از ابهش بود که برد ولکن جمله را اصل حرام بود پس
اگر بیند که از بر درختی از گوز بود کی او مردی بی سنته شود
سطبر عجمی چنانک یاد کردیم پس اگر بیند که ازان درخت فرود
آمد اندر میان او وان مو دست تمام شود پس اگر انجا بیفتاد و
بمرد بر دست مردی چنین کشته شود و اگر بیند که درخت
بین بشکست ان مرد بین بمیرد وان بین که بر درخت بود
اگر بیند که ازانجا بیفتاد و بمرد او رها کرده اگر بیند که اندامی ازان
او بشکست یا بیفکست او نزدیک هلاک شود و مر ورا بلاء عظیم
رسد ولکن بعاقبت رها گردد و هر درختی که عظیم بزرگ بود
همچون گوز مر ورا بگوهر او بازخوانند چنانک درخت گوز را
مرد عجمی و مرد عربی مر درخت خرما را و اگر کسی بیند که وقت
گوز گوز همی خورد او خواسته دشمن بیابد اگر بیند که او را
گوز بسیار دادند و یا گرد کرد واندر استین و یا دامن ریخت
ان همه غنی و بیکار بود و جنگ کرمانی گفت هیچ جنابند
و مر ورا بانک برامد ان غنی و بیکار بود بر حت لشکی و
بسیاری ان پس اگر بیند که بانگ بود خواسته بود

کرد اورده

کرد اورده حرام اگر بیند که ازان می شکست و می خورد خواسته
بیابد از مرد عجمی بسختی سپس اگر بیند که گوز بر اورده بود
و پوست او همی خورد یا بیافت از روزی بود که زود بدو رسد
از مرد چنین که یاد کردیم پس سیرین گوید اگر کسی که گوز
همی فروخت میان او و مردم سخن و بانگ بود اگر بیند که گوز
و بیند همی خورد او زنی کند که مر ورا دوست دارد

باب رویة الجزر

اندر دیدن گزر پس سیرین گفت جزر بر قیش خواسته
بود از دشمن که بیاورد

باب رویة الجبة

اندر دیدن جبه مطلق هر دو زن بود اگر کسی بیند
که ازین دو یکی از بر کنند نه بسوختند یا بستدند تباه
شدن از چنین بود که این جامه را بدن بازخوانند و همچنین
اگر کسی بیند که بدزدیدند و یا گم شد و لکن اندر کم شدن
و دزدیدن نه هلاک شدن بود و تمامی نیامی

باب رویة الجیب

اندر دیدن زبان بر اهن جیب مرد
بود و حالش و هیچ اندرو بینی از نیک و بد حال مرد بود

باب رویة الجورب

اندر دیدن جو دیدن • جو دیدن باید کی خواسته بوذ • اگر
بیند که او را با آن خوش بوذی و درست دنی خداوند او مردی
بوذ که زکوة دهد و بذان ستایش اندر وزد • پس اگر جو بی
خلق بوذ و درین یابیند که ان وگم شد آن مردی بوذ که او را زکوة
باید داذن و سستی کند • پس اگر نه مردی بوذ که او را زشتی گویند

باب رؤية الجرّة

اندر دیدن سبو • دانیال گفت وگونه واج بذین مانند همه زنان
و خدمتگاران باشند •

باب رؤية الجوشن والخفتان

اندر دیدن گذاکند پس سیرین گفت جوشن
و خفتان اگر از آهن اگر ج اهن پادشاهی بوذ که بیابد و بوذ که دین
بوذ • و آن همه بهتر آن بوذ که از آهن بوذ • گفت اگر مردی را
با کسی جنگ بوذ و اندر خواب بیند که خویشتن را بو شیده بوذی
بر آن دشمن پیروزی یابد و بکام خویش برسد • • • •

باب رؤية الجوهر

اندر دیدن جوهر • دانیال گفت همه جوهرها خواسته بوذ •
کرمانی گفت • اگر بیند که مروارید جواهر داذند خواسته یابد •
اگر از جواهر آبگینه بوذ از خواسته خادمان و چیزهای بی خطر بوذ

باب رؤية الجمل

باب رؤية الجمل

اندر دیدن اشتر • اگر کسی بیند که بر اشتری نشسته بوذی و همی
گردیذی او را غمی رسد • اگر بیند که از وی فرو آمد او را بیماری
رسد پس به شوذ • پس اگر بیند که با اشتری کارزار همی کرد
او را با مردی تازی جنگ افتد • اگر اشتر بختی بوذ مردی پارسی
بوذ • پس اگر بیند که او را اشتر بسیار بوذی او ولایتی یابد
بر مردم بر آن گونه که اشتر بوذ اگر بختی بوذ پارسی و اگر اعرابی بوذ
تازی • پس اگر بیند که اشتر را همی دوخت خواسته یابد اندر
پادشاهی • اگر بجای شیر خون همی آمدی یا چیزی که نه شیر بوذی
آن خواسته بوذ حرام و واجب کند که رشوت ستدن بوذ • اگر
شیر بوذ خواسته حلال باشد از زنی • اگر با شیر چیزی آمیخته
بوذ آن خواسته باشد ناخوش • اگر بیند که اشتر ماذه از وی
بستد یا بدزدیدند زنش از وی بر آید و میان ایشان دوری
در افتد • پس اگر بیند که اشتر زیر او بمیرد زنش بمیرد •
پس اگر بیند که وی کره آورد زنش بزاید • اگر بیند که گوشت
اشتر نر یا ماذه همی خورد او را بیماری رسد • اگر بیند که گوشت
بیافت بذان که خورد خواسته یابد • پس اگر بیند که اشتری را

بکشت وکشت وی بخشیدند مرد بنده که ببیند بدان جایگاه و
خواسته وی بخشند پس اگر بیند که اشتر مجهول از پس او همی شد
مر او را غمی رسد پس اگر اشتر او را اندریافت از غم و سختی بود
بر گونه دیگر گویند که اگر بیند که اشتری همی دوشید وان اشتر وی را
بوده او چیزی بیاود سخت بدگوار مگر بجای شیر چیزی دیگر
فرو آید اگر بیند که بر اشتری چیزی شده بمردم چیزی شود
اگر بیند که چند اشتر بر زمینی شدند یا اندر دهی یا اندر محله
وان اشتران را خداوند نبود دشمنی بدان زمین فرو آن محله فرود آید
یا آن سیلاب زیانی افتد یا بیماری پس اگر اشتران را بار نیست بود
یا چیزی دیگر که اندر تاویل نیک بود عاقبت آن سیل یا
دشمنی یا بیماری بنیکی و خرمی آید و پوست اشتر فزونی بود
اندر خواسته و همچنین پوست هر چهارپای افزونی بود
اندر آن چیز که آن چهارپای را بدان باز خوانند اگر بیند که
می رفت چنانک اشتران روند سعادت بیند و نیز یاود
و همچنین اگر بیند که چنان می رود که اسبان روند یا چنانک
که خران اگر بیند که او اشتری کشت یا در برید اندر دین
نه نیک بود ولکن این جهان را نیک بود

باب رؤیة الجراد

باب رؤیة الجراد

اندر دیدن ملخ گفت ملخ سپاه بود اگر بیند که ملخ بجایگاهی افتاد بدان
جایگاه سپاه افتد بحد آن ملخ و زیان کردن وی بدان حد بوده
که آن ملخ را بود ملخ سپاهی است از جمله سپاه خدای عز و جل
اگر بیند که از جایگاهی برخیزند و ملخ بسیار باشد سپاهی بود که
از آن جایگاه برخیزند و ملخ را تفسیر یکی نبود از بهر آنک معبران را
دران قولهاست اگر کسی بیند که ملخ همی خورد نیکی اندک یابد

باب رؤیة الجرادی

اندر دیدن سبزکوه اگر کسی بیند که سبز همی کردی مردی بود
از شکل نخاسان وکار او نه نیک بود معیشت کند یا کسی را از مردم
خویش نشوی دهد

باب رؤیة الجدی

اندر دیدن بزغاله بزغاله کودکی بود خرد اگر کسی بیند که بزغاله
بکشت او را پسری بمیرد یا از آن بود اندیشه ما از آن غم بیشاید اندیش
اگر بیند که گوشت بزغاله خورد خواسته یابد برنج و دشخواری

باب رؤیة الجند

اندر دیدن لشکر اگر بیند که لشکری از جایگاهی بجایگاهی می رفت
تاویل آن ملخ بود که اندران جایگاه رود اگر بسیار بود و اگر کم

وزبان چندان کند که زبان ان لشکر ه باب
رؤیة الجناح اندر دیدن پر ه اگر مردی ببیند که او را
پر بودی ان نیکی و مهتری بوده باب
رؤیة الجعل اندر دیدن گوی گردان خواسته بود
حرام و پلید ه باب رؤیة الجوالق
جوال و انبان اندر دیدن جوال و انبان و عیبه ه این جمله دل مردم عالم بود
و بود که دل مردی بود از بهر ان که اندر پنهان از نیک و بد بود
و ان قول امیر المومنین علی رضی الله عنه دلها عیبه بود ه
بهتر پیش ان بود که بهتر داند ه باب رؤیة
آبله الجدری اندر دیدن آبله و گاورسه هرچ ازین نوع ببیند
فزونی بود اندر خواسته ه باب رؤیة
کنیزک الجاریة اندر دیدن کنیزک ه کنیزک نیکو بود بحد
نیکویی ه اگر ببیند که روی در بسته باشد یا پوشیده از نیکی
بود پوشیده ه پس اگر با او دف بود یا طبلی ان نیکی ظاهر بود
باب رؤیة الجعبة
جعبه اندر دیدن جعبه ه اگر کسی بیند که جعبه بدو دادند ه
پادشاهی بیابد و بود که ناحیتی بوده ه ه ه ه ه

الجلاجل

باب رؤیة الجلاجل
اندر دیدن زنگله ه اگر ببیند که زنگله بدو دادند ان خبری بود
و جنگ که بدان شهره گردد ه باب
رؤیة الجسد اندر دیدن تن ه اگر ببیند که ان تنش درشت
دراز یا موی دراز برآمده ان زندگانی بود دراز و خوش با خواسته
اگر ببیند که جسد بی تن خواسته و زندگانی بوده ه ه
باب رؤیة الجدید
اندر دیدن نو ه هرچ نو باشد نیک بود ه و در کهن هیچ نیکی نبود
و الک نو بیش در تعبیر نیک نبود ه همیش نیک باشد چون ز
موزه که اگر نه ان بهر سلاح بود نوغم بود ه و کهن خلل بود خواب
نیک ه باب رؤیة الجلوس
اندر دیدن کسی که نشسته بودی یا اندر وی افتاده از پای
داری بوده ه اندر پادشاهی ه ه ه تمام شد کتاب جیم ه

کتاب الحاء

باب
رؤیة الحلق
اندر دیدن ه ستردن ه کرمانی گفت اگر ببیند که سر همی سترد

اندر شهر حرام آن غله که اندر آن شهر ستدن حرام دارند نیک نبوذ
که از موافقت حاج بیرون آمده باشند • اما اندر دوم آن نیک بوذ که دلیل
بوذ نگاهداشتن راه • و اگر او را غمی بوذ یا قاضی از وی بیرون آیذ • پس اگر
بیند وقت بوذ نه نیک آیذ بر داشتن بره بوذ یا از مهتری که او را
بوذ آزار کرده بوذ یا از وی جدا شوذ به مرگ یا به زندگانی • پس
سیرین گفت • اگر کسی اندر روزه کار حج بیند که مهیا سازد و بار گرفت
حج کند و خدای تعالی او را حج روزی کناد • پس اگر نه روزه کار حج
بوذ و غمی دارد بی غم گردد • باب

رؤیة الحجامة • اندر دیدن حجامت کردن • کرمانی گفت
اگر بیند که او را حجامت کردند بر وی کار نهند و شرطی کنند
اگر حجامت مجهول بوذ یا نداند که او را حجامت که کردست • پس اگر
بیند که خوذ کسی را حجامت همی کرد • آنکس که حجامت کرد و
کس بوذ که از وی همی ترسد از وی ایمن شوذ • و اگر دشمن
بوذ بر وی چیره شوذ • و اگر بیند که وی ایمن گردد • پس اگر
او را نشناسد و بر نابوذ دشمن حکم کند و بر دشمن چیره
شوذ • اگر پیر بوذ از بخت باشد و بر بخت پیروز گردد •
پس سیرین گفت اگر کسی بیند که او را حجامت همی کردند او را

او را کاری دهند و شرطی بر وی نهند • یا اندر روی عذر
نشت گویند یا خواسته از وی بستانند • باب

باب رؤیة الحاجب

اندر دیدن ابرو • پس سیرین گفت اگر کسی بیند که ابروی وی
درست و نیکوست او را صلاحی بوذ اندر جاه و دین • پس اگر بیند
که سپید شذست از پیری یا از نقصانی اندر وی پدید آمدست
آن اندر دین او بوذ • باب رؤیة الجمال

اندر دیدن بار بر گرفتن • پس سیرین گفت اگر کسی بیند که مرده
را بر گرفتست کار کند که او را نیک بوذ • کرمانی گفت اگر بار سنگی
بر گرفتست غمی بوذ سنگی که او را رسد • اگر بیند که دو بار بر خویش
نهادست از دو زن با هم بنشانند • اگر مرده را بیند که بر دوش
خوذ نشانده بر دی بر آن مرده روذ و از وی زن خواهد و او را
زن دهند • کرمانی گفت • اگر کسی بیند که بر گردن کسی نشسته بوذ که
او را از آن کس که زیر وی بوذ کار سخت ضعیف رسد • پس
اگر او را بر گرفته بوذ نه ایز بر نشسته کار ضعیف باشد به از وی
بر گیرد • اگر بیند که بر گردن کسی بر نشسته بوذی و با وی چاچه
همی کردی آن کس که در زیر بوذ کار صعب ببیند و اگر آن کس

که بر کودن نشسته بود دشمن او بود بروی قادر شود و از وی کام یابد

باب رؤیة الحرب

کرمانی گفت اگر کسی بیند که با کسی کارزار می کند او را از ان کار درد
کرده ○ گفت اگر بیند که او را با کسی جنگ است و پس صلح کند او را
غمی رسد ○ پس اگر بیند که کارزار می کرد با مردمانی یا با مردی
بیان چنین که با وی بود سلاح ○ اگر شمشیر زنند یا بتیر یا بعمود
انکار نادر بود و جنگی که با مردمانی افتدش بزدن شمشیر زبان کشادن
بود از ان کس که بروی زنند ○ اگر بیند که مردی او را بتیر زد
اندران کس زیانی کنند که از ان زیان بدن چندان سختی رسد
که از ان افکاری دید ○ اگر بیند که کسی را بتیر زد عنی بود که ان
کس را گوید پیغام و افکار کردن و کارزار کردن بی سلاح ○
پس سیرین گفت کشتن بی سلاح نیک بود کشته را و کشنده را
و همچنین اگر کسی بیند که او را بزدی ندانند که بچه زد او را
از ان زننده زیانی رسد ○ پس اگر بیند که اندران جنگ
و کارزار که همی کرد او را گوشت یا استخوان یا اندامی ببرید ○
شد و ان اندام بدست زننده افتاد از زننده انوی خواسته
بیاوذ و نیکی از بن جهان ○ پس اگر بیند که اندران کارزار

در

٧٧

دستی یا پای ببرند شد یا پس اندران سخن که بشنوذ میان ان سخن
و انک ان اندام را بدان باز خوانند بریده شوذ ○ چنانک گفتیم دست
برادر بود یا پسر ○ اگر بیند که دست بریده است اندران جنگ اند
١٤٥ وی سخنی گوید که برادر یا پسر از بهر ان سخن از وی بریده شوذ
یا مرد خواسته بوذ ○ پس مرد بهتر او بوذ گوشت او خواسته
بوذ ○ اگر بیند که کسی را گردن بزد چنانک سر از وی جدا گردذ ○
ان کشنده را نیکی و فرخی بسیار رسد اگر هر دو یکدیگر را شناسند
و ببیذند پس نه چون دیگر اندامهاست ○ اگر بیند که زخم بازد رخت
کار ها او باز یکدیگر آیذ و نیکی شوذ ○ پس اگر بیند که انجا که همی دوخت
رشته بگسیخت ان کار بریده گردذ ○ اگر بیند که پس زن بشکست
کاری انکار رها بود بی اکنده گردذ ○ باب

رؤیة الحبلی اندر دیدن آبستنی مردان و زنان ○

کرمانی گفت اگر کسی خویشتن را ابستن بیند او را افزونی بوذ
از جهان ○ اگر بیند که دختری بزاذ نیکی و نعمت یاوذ ○
و کسی از بهشت دی بیاید که بهتر بن خاندان گردذ ○ و مرو را
نام و بانگ بوذ اندر میان مردم ○ پس اگر بیند که پسری بزاد
او را غمی رسد سخت ○ و همچنین اگر بیند که غلامی را بخرید او را

غمی ر

کندن زمین

باب رؤیة حفر الارض

اندر دیدن زمین کندن ۞ ابن سیرین گفت اگر بیند که زمین همی
کند و همی خورد او چندانی خواسته بیابد که بیند که از آنجای خورد
و کندن زمین دشخواری خواسته بود که بدست آورده باشد
و حیلت ساختن ۞ کرمانی گفت اگر کسی بیند که زمین بکند او را
نیک بود و از پادشاهی پایهٔ نیک یابد ۞ گفت اگر زمین سبز
بیند و آن سبزی خشک گشته او را غمی و سختی رسد ۞ ۞
اگر بیند که جایگاهی بکند و آنجا خرما یافت یا درم او خواستهٔ یابد
اندر زیر زمین و اندر زبان مردم افتد از بهر آن درم ۞ اگر
بیند که جایگاهی همی کند و آب سیاه یا سرخ از وی برآمد او زنی
بگیرد که اندر وی هیچ خیری نبود ۞ اگر بیند که کندهٔ همی کند
یا چاهی یا کاریزی او حیلتی سازد بر آن کس که بیند که از بس
کندنش اندر آن جای شد و آن حیلت خود بر وی گردد ۞ ۞
اگر بیند که از وی بیرون آمدی آنکه آن دود بود که از
حیلتی آید ۞ پس اگر بیند که از آن بهر خویش بکند از خاصه
او را بود و اگر همه مردم را بود از آن خواسته که او را بود زنی
بوده ۞ باب رؤیة الحائط

۷۵

اندر دیدن دیوار ۞ کرمانی گفت دیوار دیدن اندر خواب مردی
بود که اندر میان مردمان قدر و حرمت او چندان بود که آن دیوار را
اندر میان دیگر دیوارها ۞ اگر بیند که او بر دیواری نشسته است
پایهٔ وی ایستاده از دیوار حال او بود اندرین جهان ۞ پس
اگر بیند که دیوار سخت سطبر بود او را حال پایدار و نیکو بوده ۞
پس اگر بیند که از آنجا در افتاد حال او را از کار و پیشه آن آنکه بوده
بگردد و کمتر شوده ۞ یا امیدی که همی داشت نومید شوده ۞
پس اگر بیند که اندر دیوار نخست حال او با آنجا رسیده است که تباه
کرده ۞ پس اگر بیند که دیواری بر داشت و بیفکند او مردی
را از نان بیفکند و هلاک کند یا بکشد ۞ اگر بیند که دیواری راست
باز کرد و بگذاشت که بیفتد مردی را حال نیکو کرده اند که هلاک
خواهد شد ۞ اگر بیند که بر دیواری شد او سفری کند ۞
ابن سیرین گفت ۞ اگر کسی بیند که بار اندر دیواری او درست
او سفری کند ۞ باب رؤیة الحجر
اندر دیدن سنگ ۞ کرمانی گفت اگر کسی بیند که سنگی همی اوفتد
از کوه او کار صعب بکند ۞ ابن سیرین گفت اگر کسی بیند ۞
که سنگی بیافت یا اندر خانه همی برد مرد شریف را اندر خانه برد

کرا او را دل سخت بوذ وبی رحمت یا زنی بی‌دین کونه ٭ واین سنگها
عظیم که بی‌دین کونه بوذ همه مردم باز خوانند وهمه سخت دل قیاس
کننده ٭ **باب فی رؤیة الحمام** حمام
اندر دیذن گرمابه ٭ دانیال گفت اگر بیند که اندر گرمابه شذ
واهک برکرد وان اهک کار بکرد غم از وی بشوذ ٭ پس سیرین
گفت اگر بیند که در گرمابه اهک برکرد وموی بیش فرو آمذ او را ٭
خواسته بشوذ ٭ واگر اهک هیچ کار نکرد زیان ندارذ ٭ اگر
بیند که باب گرم خویشتن را همی شوید او را غمی سخت رسذ ٭
اگر بیند که موی اندام همی سترد او از غمی بیرون آید ٭ اگر
ببیند که اهک برکرد واهک او را از موی پاک کرد درویش
گردذ ٭ واگر درویش بوذ توانگر گردذ ٭ ابو عبدالله گفت
اگر کسی ببیند که اندر گرمابه شذ وگرمابه سرد بوذ او را غمی
رسذ ٭ ولکن زیان ندارذش ٭ واگر ببیند که اندر گرمابه
شذ وسر نشست او را غمی رسذ ٭ اگر ببیند که سر شست از
غمی بیرون آید ٭ اگر غمناک بوذ واگر بی غم بوذ توبه کند ٭
از کاری که اندر دست دارذ ٭ اگر بیند که جنب بوذ یا غمگین
بوذ اگر غسل کند از غم بیرون آید ٭ اگر بیند که اهک
بر کرد واه

برکرده بوذ وان اهک فرو نشست وی را از رنج بمانذ ٭ واگر بشست
غمی که در دل از وی بشوذ ٭ اگر بیند که سر بگل همی شست وگل
پس او بماند از غم بوذ ٭ اگر بیند که بشست از غم از وی بشوذ
اگر بیند که باب گرم پس ریخت نیک نبوذ ٭ دانیال گفت سر
شستن را اصل تاویل است که از بیماری بیرون آید واگر
وام دارذ بگزارذ ٭ پس هر که درین مسئله گرمابه وسر شستن
وطهارت کردن ووضو ساختن ببیند بباید دانستن که تاویل
از نیکیست ٭ اگر ببیند که باب گرم گرمابه بخورد او را بیماری رسذ
از تب وسرما ٭ اگر ببیند که از خانهٔ دومین خورذ تب سخت تر بوذ
اگر ببیند که از خانهٔ سوم خورذ او را برسام بوذ ٭ اگر ببیند که سر
بشست از پس اب خوردن او را رهایی بوذ ٭ **باب**
فی رؤیة الحطب اندر دیذن هیزم ٭ پس سیرین گفت
اگر کسی ببیند که هیزم گرد اوردی او مردی بوذ که از هر جای خواسته
گرد ارذ ٭ از حلال وحرام اگر ببیند که در خانه برد وجمله خار بوذ
سخنها بوذ که از کسی بذ وباز گویذ ٭ دیگر گفتند که هیزم
اندر خواب بیکار بوذ ٭ واندرو هیچ خیری نیست ٭

خشک و تر دیدن خشک بوذ ۞ باب
فی رؤیة الحشیش اندر دیدن گیاه ۞ گفت گیاه خواسته
بوذ اگر بیند که گیاه یا درخت یا چیزی دیگر که بر زمین ماند باندام
او برست و نیکی و نعمت تمام یابذ ۞ و هرچند که بیشتر بوذ نعمت
بیشتر بوذ و باز دارد ولکن چنان باید که چشم را باز بان را زیان
نبوذ ۞ باب فی رؤیة الحمص
اندر دیدن نخوذ ۞ نخوذ پخته غم بوذ و اندوه و برشته و تر و خشک
نیکی بوذ ۞ باب فی رؤیة الحنطة
اندر دیدن گندم ۞ کرمانی گفت و ابن سیرین که گندم روزی
بوذ ولکن اندر رنج و سختی بوذ ۞ ابن سیرین گفت اگر گندم
و جو تر بیند خواسته بوذ ناخوش ۞ اگر بیند که گندم کشت
کاری کند که خذای عز و جل اندر آن رضا و خوشنوذی
بوذ ۞ گفت گندم اندر پخته هیچ خیری نیست چون همی خورذ
کرمانی گفت گندم پخته یا خشک خوردن غم بوذ ۞ اگر بیند که
بر تنش یا شکمش یا دهانش بار گندم بوذی و گندم خشک
بوذی او را زندگانی ۞ سپری شده است ۞ و اگر کمتر از آن
بوذ و چیزی دیگر در دهان او گنجد پس او را زندگانی مانده است

اگر بیند

اگر بیند که گندم بپموذ و انبار همی بپموذ بر گرد خانه چنین اندر
نکند او را الطاف فراز رسیذ ۞ اگر کسی بیند که گندم تر همی خورد او را
افزونی بوذ ۞ باب فی رؤیة الجاورس
اندر دیدن ارزن کونه ای و مادّه سبس بوذ ۞ اگر بیند که ارزن
بکشت و گرسنه نخورد او را بس چیز ببیند ۞ اگر گرسنه بخورد
او را اندوهی رسد ۞ باب فی رؤیة
الحصاد الغلات اندر دیدن درو کردن ۞ کرمانی گفت
اگر کسی بیند که جو کشت یا چیزی دیگر بجز از جو و بدرود
و خرمن آورد و آن خرمن گرد همی کرد او خواسته گرد آرد
اگر گرد کند و خرمن سازد و بذان اومید همی دارد او چشم
دارد بکاری خیر این جهانی یا آن جهانی که ثواب آن بوی
رسد ۞ اگر بیند که اندر میان کشت زاری که درو نه بوذ
همی گشت او اندر میان مصافهای غازیان بگردد ۞ ۞ ۞
باب فی رؤیة الحصیر
اندر دیدن بوریا ۞ کرمانی گفت دیدن حصیر بد بوذ ۞
اگر پادشاهی بیند که بر حصیر نشسته بوذی ممکن که معزول
گردذ و بوریا از حصیر کمتر بوذ ۞ ۞ ۞ ۞ ۞ ۞ ۞

باب رؤیة الحلاوه اندر دیدن شیرینیها
دانیال گفت شیرینی از هر طعامی که بود خواسته بود، با روزی حلال
وخوش وجمله خبیصها وپالوذه وشیرینیها همین تاویل دارند، گفت اگر
مردی بیند که حلوا بسیار خورد روزی فراوان یابد **باب**
رؤیة الحبالة والوقوع فیها اندر دیدن دام کرمانی گفت اگر
پای اندر دام بیند یا اندر زنجیر یا اندر کنده، او را ایستادن بدان جایگه
از بهر حیلتی باشد پیر سیرین گفت اگر کسی بیند که از بهر او دامی نهاده اند
نه نیکو بود برحذر باشد از حیلت دشمن که بروی همی سازد، اگر بیند که
اندر دام افتاد نه نیک بود، اگر بیند که از وی رها کرد

باب رؤیة الحمار اندر دیدن خر کرمانی
گفت خر بخت خداوند خواب بود، اگر مردی بیند که بر خر نشست، واما
او را خری بودی، واندر خانه بردی خدای عز وجل او را بسیاری نیکوی
بدهد واز غم رها شود، اگر بیند که خر را بار بر نهاده بود آن نیکی بسیار بود
اگر خر نرم بود وطاعت دار بخت او بیدار گردد ومراو را خواسته ونیکی بود
اگر خر سیاه بود مهتری ونیکی یابد، وهمه رنگها خر از رنگ قیاس باید کرد
ماده خر اندر تاویل همچون نر باشد، وبهتر چون نرم وطاعت دار باشد
اگر بیند که خر او آبستن بودی مراو را نیکی زیادت گردد، اگر بیند که

گر بیند که گوشت خر همی خورد خواسته یابد بخت خویش، وهمچنین اگر بیند
که خر را بکشت بر امید گوشت وی بخورد خواسته عظیم یابد، اگر نیت
گوشت خوردن ندارد کار بر خویشتن تباه کند، اگر بیند که از خر که وی بر
نشسته بود مرده شد اندر زیر وی یا از وی بیفتاد حال وکار وی بگردد
واگر بیند که از خر بیفتاد درویش گردد، اگر افتادن وی از خر اندر بازاری
یا اندر میان مردم او را درویشی آشکار شود، اگر بیند که آن خر کی وی از آن
بیفتاد کسی دیگر را بود اندر میان او وخداوندش بود از حالها بریده شود
اگر بیند که از خر فرو آمد بدان نیت که دیگر بر نشیند، او خواسته را هزینه
کند چنانکه هیچ نماند، اگر فرو آمدن وی بر گونه دیگر بود آن کار کی
همی جوید تمام نشود، اگر بیند که شیر خر همی خورد بیمار شود پس شفا
یابد اگر بیند که بر خری نشست که بر وی بار نبود هیچ زیان ندارد
مگر که بروی نه طاعت کردد وهرچه بار قوی تر او را بهتر، اگر بیند
که خری خرید، وبها بداد چنانک همی گویند وهمی بیند او نیکی بیند بجنی
کی بر حق گویند از بهر آنک درو سخن نیست، اگر بیند که بهاء او بداد نه
ودرم وخشم نبود نیکی یابد که از آن شکر کوید وآزادی، از بهر آنک آزادی
وشکر از نعمت بود، گفت اگر بیند که او را خری بود وچشمهاش نا شتی
او را خواسته بود که جایش نداند واگر خر او را یک چشم بود همچنین، اگر

ضعیف و نابینا بود بوشیدن کارش بود بروی ، پس اگر خر را چندان
دم بود که بابیت مرد آن مردمانی باشند که از پس خر دوند ، و هر چند دم بیشتر
بود مردم بیشتر باشند ، پس اگر آن خر را دم چندان از تنش فزون بود مردم
چندان گرد آیند که ما بیاشان بیزاران او بود ، و بجز هیچ از دم او بکاهد
این مردم که یاد کردیم بکاهند ، پس اگر بیند که خر او بمرد و خر دیگر بجای او ورد یا
برابر کرد یا از خر فرو آمد یا کسی دیگر بروی نشست یا بفروخت و دیگری بخرید
این همه آن بود که از آن حال که باشد بجای دیگر گردد ، اگر بخت بهتر
بود کار بخت بهتر آن باشد که خواهد چنین ، پس اگر بیند که خر اسب
گشت یا استر حال و کار او از سفر بود ، اگر بیند که خر او اسبی گشت بزرگان
گردن وی از پادشاه بود ، اگر بیند که خر او گوسفندی گشت و آنچ کار وی
بنا بکار رسد که فزونی و فراخی و نیکی بهره او شود ، اگر بیند که خر او مرغی
گشت کار او بنا بکار رسد که آن مرغ مانند آن باز خوانند ، اگر بیند که خر او ضعیف
گشت و آنچ بروی نهاده نتواند بردن ، بخت او ضعیف گشت و آنچ بروی
نهاده باید آنچ همی جوید کار این جهانی بود ، اگر بیند که خر را بر کوهی
برد یا از کوهی فرو آمد و یا بروی بگذاشت آن قوی بود و برابر بخت خویش
اگر بیند که خر او گربه گشت کار و پیشه او از دزدی بود ، و گفت اگر بیند که خر
را چوب همی زند آن زدن خر را خواندنش بود ، و تا دل بر بخت بود کاخ

شود

شود بر کار خویش مگر که بسیار زنند و اندر حد لزراند ، و هیچ چیز از
خر بد نیست مگر بانگش ،

باب رؤیة الحائض

اندر دیدن بی نمازی ، گفت اگر کسی بخواب بیند که زنش بی نماز بودی
کاری که اندر دست باشد همچو بندی بسته گردد پس اگر بیند که پاک
گشت کار او گشاده گردد ، اگر بیند که از پس آن با وی گرد آمد او را
کار تمام گردد ، اگر پلید نشود و تن ری نبیند ، اگر تن ری بیند از خواب
نادرست بود ، اگر زنی بیند که بی نماز بود و پس پشت از غم بیرون
آید ،

باب رؤیة الحداة

اندر دیدن وشن ، پادشاهی بود که نام او فرو افتاده بود و قوی
باشد و بسیار لشکر و بی خطر و توی ، از بهر آنک مرورا سلاح
قوی است و بدیدن او نزدیک زمین است و خطا کم آید از وی
اندر شکار کردنش و جستنش ، پس اگر بیند که وشنی بیافت
همی چنانک طاعت دارش بود و از بهر وی شکار همی کرد او پادشا
و خواسته یابد ، از بهر آن قوت که در وی است ، اگر
بیند که از بهر او شکار نکرد و طاعت همی نداشت و مرورا
بسته داشت با لها اندر گرفته او بس کی یابد و همانک ذل
جایگاه مردان رسد ، پادشاهی یابد ، پس اگر بیند که وشنی

که بزرگوار بود از وی بستد آن غلام از ما که مرده است و اگر نیز زنده بود
اندر آن روزگار بمیرد ۞ **باب رؤیة الاسماء وغيره**
اندر دیدن نام برگردانیدن و بنام دیگر خواندن کرمانی گفت اگر کسی بیند که
نام او باز گردانیدند و مر او را بنام دیگر خواندند چنانکه نام او فراموش کند
مگر آن نامها که ازان بهتری خوانند نامی بود که دلیل بر صلاح و نیکی بود ۞ چون
سعید و علی و عمر و صالح و آنچه بدین ماند ۞ الا نیکوی حال او بود ۞ گفت
اگر کسی بیند که ملک شاه بودی از خداوندان جهان او را اندرین جهان حال نیکو
شود و فراخ روزی گردد ۞ اما دینش تباه شود بقدر منزلت آنکس که خود را
بصورت او بیند ۞ اگر بیند که خلیفه بودی از آن خواب هیچ خیر نبود و او را
بلا رسد از بلاها این جهانی و کارش پراگنده گردد و نزدیک هلاک رسد
پس اگر سزاوار خلیفتی بود بزرگی یابد ۞ اگر بیند که ملک شاه بودی از پادشاهان
زمین از دعوان و سزاوار بود او را منزلت فزون گردد و حالش نیکو شود
بدین جهان ۞ و اگر سزاوار نبود او را زندگانی موجه باید کرد و حذر باشد
ابن سیرین گفت اگر کسی بیند که امیرالمومنین سخن گوید با او ملکی از بسیاری
نیکوئی بیند و پادشاهی یابد ۞ اگر کسی خویشتن را بر سان خادمان بیند پایه
خویش را خادم کرد ذلیلی و خواری بود از کسی که او را دشمن گیرد ۞
اگر با او جنگ کند هلاک گردد و اگر جنگ نبود امان ترا باشد ۞

باب رؤیة الحدید
اندر دیدن آهن ۞ اگر کسی بیند که پاره آهن بیافت یا سرب یا مس
دروغ بود ۞ کرمانی گفت اگر بیند که آهن بیافت پاره چند کرد آن
او نیکی یابد ازین جهان، اگر نه کار کرده بود خادم و کارکن باشد
باب رؤیة الحمام
اندر دیدن کبوتر ۞ کبوتر کنیزکی بود یا زنی اگر بیند که مرو را کبوتری
بودی او زنی یا کنیزکی باشد یا دختری آیدش ۞ اگر بیند
که بسیاری کبوتر یافت او چندان زن یا چندان برده یا کنیزک یابد
پس اگر بیند که از گوشت او بیافت از زنی خواسته یابد ۞ اگر
بیند که کبوتری را بزد او زنی را دشنام دهد ۞ و سخن گوید ۞ و
پیغامی فرستد و سخنی که اندران هیچ خیری نبود ۞ پس اگر
بیند که بچگان او بیافت چنانکه بچگان کوچک و کوچک بودند
او زنی از آن جنس یابد ۞ اگر بیند که از خایه او بیافت از زن
خواسته یابد و دختری ۞ پس اگر بیند که کبوتری بطاعت
داری بنزد آمدی آن نیکی بود که یابد اگر بیند بودی پاکیزه
بود ۞ اگر بیند که کبوتری از آن کسی بیافت و بکشت زنی از حرام
یابد ۞ و بهترین کبوتر که اندر خواب بینی سپید بود ۞ و اگر

چندان خیر و نعمت که شمار آن نتوان دانست و مهتری و نیکی یابد ه و
همچنین مرغان دیگر که ندانی که چیست بد از بسیاری آن منفعت بود
خواسته و جامه و نیکی یافتن بوذ ه باب
رؤية الحية اندر دیدن مار کرمانی گفت مار دشمنی بوذ
که دشمنی او سخت بوذ ه و دشمنی او بر حسب کوچکیش بوذ اندر
میان ماران و بزرگیش و دیدارش و زشتی ه پس اگر بیند
که با ماری جنگ کرد او را با دشمنان جنگ افتد ه اگر
بر مار پیروزی یافت او بر دشمن پیروزی یاوذ ه و اگر مار
چیره کردذ اندر دشمن چیره کردذ ه اگر بیند که ماری مرو را بزد
اندر دشمنی بوی بدی رسد ه اگر بیند که مار را بکشت او بر دشمن
چیره کردذ ه اگر بیند که از کوشت مار همی خورد خواسته دشمن
بیاوذ و خرمی ه اگر بیند که از نیمهٔ کمتر او ببرید یا بیشتر بر آن
حد اندر دشمن بیاوذ ه اگر بیند که مار را بگرفت بر دشمن پیروز
کردذ و بود که خواسته او بیاوذ ه اگر بیند که مار با وی همی
گفت نرم و لطیف خرمی بیاوذ و نیکی که مردم اندر و خیره بماند
و همچنین چنین که بیند که سخن همی گفت که از وی سخن گفتن نیاید ه
پس اگر آن سخن گفتن وی ترساننده بود یا خشم یا بغی از غیبت

بدشمنی باز کردذ ه مگر که این خواب بوذ که او ببیند با آن شمشیر
و تیغ بدین ماند از کشتن و اندامی بریدن ه و اما کار نار با ماران ه
کار نار دشمن بوذ و چنین گی آنرا بوذ که در خواب چنین و بیند کرددذ
و اگر مار مرده را ببیند کار دشمن بوذ که خدای تعالی بر وی آسان
کرداند ه پس اگر کشته او بوذ بر دشمن پیروزی یاوذ ه
اگر بیند که ماری داشت و آن مار مرو را طاعت دار بوذ ولیکن وی
تن سپید بادشاهی یابذ ه پس اگر آن مار نرتین بوذ و بر فرمان
بوذ آن کار بوذ عجب که یابذ ه پس اگر مار سپید بوذ و
کوچک و مرو را مطیع آن سخت مرد بوذ ه و اگر با طاعت نبوذ
دشمنی بوذ از مار سیاه قوی تن ه اگر ماری داشت نرم و
طاعت دار گنجی از گنجهای پادشاهان بیاوذ ه پس اگر چندان
مار بیند که همی آیذ و همی شوذ که میان ایشان هیچ چیز نبوذ
آن دشمنان بوند براز گویی که هیچ زیان نکنند ه اگر اندر
میان سطبری بوذ آن مهتر دشمنان بوذ ه اگر بیند که
مار را سرون بوذ یا دندانها بیرون داشته یا سلاح ه
زیادت آن زیادتی بوذ اندر قوت دشمن ه اگر بیند مار را
پایها بوذ آن سختی بوذ اندر دشمن ه اگر از دیدنش همی ترسد

او از دشمن ترسی بیند آمرو رالجدان زبان دارد که
از ترسیدن آن مار داشت • و هر کسی که از کسی ترسد و
آن کس را می بیند آن ترس او را آمن باشد • اگر آن کس را
ببیند و بخود رسیدن مر او را بدی رسد • اگر ببیند که از کسی
بگریخت و آن کس او را در نیافت بیرون یافتن آن گریخته را
بود بر دشمن • پس اگر او را همی دید او را از آن کس غمی رسد
اگر ببیند که ماری از زیر وی بیرون آمد یا از گوشش یا از شکم
اندر میان عیالش دشمنی بود • که زیشان بیرون شود •
اگر ماری اندر خانه بیند آن دشمن بود از زنان یا از نزدیکان
پس سیرین گفت • اگر ماری را ببینی دهن باز کرده از دشمن
بر حذر باش که آن دشمن است • باب

آهنگر

روئیة الحداد اندر دیدن آهنگر • کرمانی گفت آهنگر
مجهول اندر تاویل پادشاه بود عظیم یا ملکی بر حد و خط، آهنگر
و قوتش بر کار کردن از بهر آن قوت که اندر آهن است و نفع مردم
که اندر وی است و پادشاهی و کارزار بدان بازبسته و آلات.
آن از آن سازند و مردم را از آن ناگزیرست • پس اگر ببیند
که آهن اندر دست او نرم است، چنانک اگر خواهد سلاح کند،

بر خواهد چیزی دیگر • پادشاهی عظیم بود یا مانند پادشاهی •
باب

جولاه

رویة الحائک
اندر دیدن جولاه • جولاه مردی بود که سفر بسیار کند • و
بود که جامه بافتن کاری بود چون جنگ کردن • پس اگر ببیند که جا
مه می بافت انگار و آن جنگ فرو بسته شود • و همچنان
اگر ببیند که رسنی همی تافت یا رشته او سفر کند • و هیچ بدین
مانند سفر بود • باب

هیزم فروش

رویة الحطاب اندر دیدن هیزم فروش • گفت هیزم فروش
کسی بود که سخن چینی کند و همواره اندر جنگ و آشوب بود و
هیچ نیکی اندر وی نبود • و کمان کش و تیر تراش و تیغ کن
چون پادشاه باشد که بر دست دیگران باشد • • • •
باب

رویة الحبل
اندر دیدن رسن • اگر بیند که بر رسنی بر نشسته بود که
چنانک کودکان که بر سنجالو نشینند • او بر تن خویش • بس
بازی می کند یا اندر بدعت شود • گفت مردی بخواب
دید که بدن خویش بر رسن سیاه فرو هشته بودی
از موی و مرو را بگشته • پس سیرین گفت هیچ خون

دیدی گفت نه گفت نیکی بود پدرت و مادرت را ۰ ۰ ۰

باب رؤیة الحصن

اندر دیدن قلعه ۰ اگر کسی بیند که او قلعه بنیاد کرده ۰ او از دشمن
بازداشت یابد ۰ اگر بیند که درش یا سرایش یا کوشکش ویران
کردند آن تباهی دین بود ۰ و جمله کار این جهانی چون بنیاد
قلعه از گچ و آجر کار ... دوزخ بود ۰ و اما بنیاد بگل و خشت
کردار اهل بهشت ۰ پس اگر بیند که او اندر قلعه بودی از صلاح
دین او بوده ۰ پس اگر بیند که از قلعه او بیخته بودی از بیرون
یا از اندرون یا در وی می شدی یا بیرون می آمدی ۰ ۰
همچنان بود حالش اندر دین که یاد کردیم ۰ باب
رؤیة الحامض اندر دیدن ترشی همه میوه که ترش بوده
غم باشد ۰ باب رؤیة الحر
اندر دیدن گرما ۰ گرما جمله غم بوده ۰ باب
رؤیة الحانوت اندر دیدن دکان ۰ اگر بیند که
دکانی بنیاد کرد او زنی بکند ۰ باب
رؤیة الحیا اندر دیدن شرمگینی ۰ اگر بیند که شرمگین
بودی اندر دین او نیکویی بوده ۰ باب رؤیة الحنوط

اندر دیدن آلت مردگان ۰ اگر بیند که او کفن می پوشد و حنوط
بر خویشتن می کند ۰ او کار ناشایست کند بازگشت ۰ باب
رؤیة الحبوب اندر دیدن دانها ۰ دانها پخته و برشته
همه حالی نیکو و خشک آن که خورد و بیابد و خرد و بیند غم و اندوه
بوده ۰ باب رؤیة الحربة
اندر دیدن حربه ۰ حربه اگر با وی سلاح دیگر بود پادشاه بود
و اگر با وی سلاح دیگر نبود پس پسری بود یا یکی بیاورد ۰ ۰ ۰ ۰ ۰
باب رؤیة الحبر
اندر دیدن عالم ۰ اگر بیند که عالمی بودی از عالمان یا راهبی ۰
از راهبان او خداوند بدعت بوده ۰ باب
رؤیة الحبو اندر دیدن بچهار دست و پای رفتن ۰ اگر
بیند که بچهار دست و پای همی رفتی ۰ از ضعف توانایی او بوده
بر آنکه می خواهد از نیک و بد ۰ باب
رؤیة الحمرة اندر دیدن سرخی ۰ پوشش سرخ نیکی بوده
اندرین جهان ۰ جز جامه سرخ زنان را نیک ۰ و مردان را نیک نباشد
باب رؤیة الحفا
اندر دیدن برهنه پای ۰ اگر کسی بیند که پا برهنه بودی ۰

آن او را نیک بوذ ۞ اگر اندر آن میلهٔ باشد که دلیل نیکی کند و را لا
ـمان باشد که اندر باب موی و نعلین و پاتابه پیش ازین یاد
کردیم ۞ باب رؤیة الحبس

اندر دیدن حبس ۞ اگر کسی بیند که والی معروف او را حبس بر افکند
یا بیند که محبوس بوذی و باز آن زندان و باز داشتن بوذ تا و یا
لن محبان باشد که از آن ایمن ان ۞ ۞ ۞ ۞ ۞ ۞ ۞ ۞

کتاب الخا

باب رؤیة الخصی

اندر دیدن خادم ۞ اگر مردی خادمی را بیند مجهول
که مر او را نام و دیدار نخوب بوذ و سخن او موافق نیکی ۞ نیکوی
خداوند خواب بوذ ۞ کرمانی گفت: اگر کسی خادم نیکو روی مجهول
بیند که سخن او موافق حکمت باشد آن فریشته بوذ از ۞
فریشتگان خدای از بهر آنک فریشتگان را شهوت مردان
نبوذ ۞ و اگر خادم معروف بوذ و شناسد تعبیر او ه
چنین باشد ۞ باب رؤیة
الخضاب اندر دیدن خضاب کردن ۞ اگر بیند که موی

خضاب

خضاب کردی و رنگ اندر نگرفت. او کار نهان [illegible] ذ که نهان نماند و بر مردم
آشکارا کرده ۞ پس اگر بیند که رنگ [illegible] خدای عز و جل آن کار وی
بپوشد ۞ چنانک کام دل او بوذ ۞ و این آن کس را بوذ که خوذ در پیدا کردن
نیت این کار کند و از آن رنگ بکار برد که عرف و عادت نیست ۞ پس اگر
رنگی کند که مردم بکار ندارند چون نیل و زاج و چیزی که بدین مانند
بوذ ۞ او کاری از مردم بپوشد بچیزی که محال بوذ ۞ پس اگر
بیند که رنگ بگرفت هم پوشیده شوذ ۞ اگر بیند که دست و پای را رنگ
همی کرد آرایش را او را آن آرایش خواسته بوذ ۞ یا آراستن فرزند
و برادر آرایشی که نه آرایش دین بوذ ۞ و لیکن از وی ختمی بیند
و بر دین بغیت کرده بوذ ۞ پس اگر بیند که نه بر آن حال آرایش همی
خواهد و نیت او چیزی دیگر بوذ ۞ او را حالتها پوشیده بوذ
و اندوه ختمی و شادی بیند ۞ و لکن [illegible] حال بدین بغیت کرده
باشد ۞ اگر بیند که هر دو دستش زرد داشته بوذی از رنگ
حنی اندر آن مصیبتی نماید ۞ اگر حنی بر دست و پای زنان از آن
حق که جای رنگ بوذ بر کنذ او را بپنی رسد سخت و هول عظیم
که نزدیک هلاک رسد پس رها شوذ ۞ باب
رؤیة الخد اندر دیدن گونه گاه ۞ کرمانی گفت گونه گاه

مردم وجایگاه ریش وخدها ریهه تاختن وطلب کردن روزی بود
وعیج اندرو بینی از زشتی ونیکوئی همه اندر روزی او بوذ ● ●

باب فی رؤیة الخلال

اندر دیذن خلال کردن ● خلال کردن نه نیک بوذ از بهر آن
که خلال همچون جاروب مسجد ونیز راه ● باب

رؤیة الختان اندر دیذن ختنه کردن ● کرمانی گفت ختنه
کردن سنت است وان نه نقصانی بوذ که اندرو زیانی بوذ ● وابن
مقعبی گفت سخت نیک بوذ خاصه کسی را که ختنه نکرده بوذ ● از
بهر آن که پاک کردن وسنت بجای آوردن کار دین است ● پس
اگر کسی بوذ که یک بار دیگر سنت کرده باشد ● میان او وکسی جنگی
وسختی افتد که اندر آن تفتیش نه نیک بوذ ● باب

رؤیة الخصیة اندر دیذن جایگاه خایگان ● پس سیرین
گفت جایگاه خایگان پس مرد بوذ ● اگر بیند که او را مردوی
جایگاه خایه ببرید او را از آن پس فرزند نیاید ● اگر بیند
که یکی ببریدند دشمن برو چیره شوذ ● اگر بیند که بزرگ شدند
یا ایشان را قوت بوذ فزون از آن که هست او را از دشمن هیچ
بدی نرسد ● اگر بیند که مردی آمد وجای جایگان او بدست

کردن

بگرفت از آن مرد بر حذر باید بود که او دشمنی جوید ● خایه
چپ بران بود اگر بیند که خایه چپ او ببریدند فرزندش مرده شود
یا بیرا از آن او را پسر نیاید ● اگر بیند که اندر خایگان او باذ بود و
بزرگ گردد او خواسته بیابد ولیکن از دشمن بیم بود ● باید که بر
حذر باشد ● باب

رؤیة الختن

اندر دیذن داماد ● کرمانی گفت اگر کسی بیند که او داماد است
وزن را که بدو داذند نبیند ونه او را شناسد ونه نام ونسبش ●
جز آنک گویند تو داماذی دلیل مرگ بوذ ● اگر بیند که داماد
بوذی وزن را دید وبشناخت یا نام زنش بدو گفتند یا نسبش
او پادشاهی بیابد وان پادشاهی بر آن حد بود که نیکوی وجمال زن
یا بر آن حد که نامش ونسب وشهرتش ● واگر در خانه او داماذی
بوذ بمیرد اگر نه از سرایش دیگری ● باب

رؤیة الخراب اندر دیذن ویرانی ● اگر بیند که ایوانش ویران شد
یا ستونی از ستونها بیفتاد از حال زنان وخادمان بوذ ● ●
کرمانی گفت اگر بیند که دیوار کی از سرایها که بدین جهان باز
خوانند بیفتاد یا طاقی یا ستونی یا خانه یا شرفی از بیرون
یا درون یا چوبی شکست یا بکند یا بسوخت آن مصیبتی بود

اندر مردمان سپاهی ● ابن سیرین گفت اگر بیند که خانهٔ او ●
ویران بودی او را دین تباه شود ● اگر بیند که او را دیوارها و
سرای ویران شد مرگ او بود ● کرمانی گفت هر ویرانی که اندر
خانه و سرای بیند کم راحتی بود ● اگر خویشتن را اندر ویرانهٔ
بیند که بنشست او کم راه است و مرورا جامه و تجمل نیکو بود ●
دلیل بود که بصلاح این جهان باز گردد ● پس اگر بیند که از سرا
او جایگاهی ویران گشت کان از کردار مردمان بود او را مصیبتی ●
رسد ● اگر آن جایگاه که ویران شد از آفرینش کردگارست و اندر
خاک بیاید وقت ویران شدن آن خواسته بود که خداوندش
بیاود چنانک بروی پدید آید ● پس اگر بیند که از آن ویرانی
خاک بنشست خواسته بسیار بود ● اگر بیند که دیواری بروی
افتاد خواسته یاود ● باب
رؤیة الخمر اندر دیدن نبیذ ● ابن سیرین گفت
اگر کسی بیند که نبیذ همی خورد روزی بود ناخوش ● اگر کسی
بیند که شراب همی خورد و هیچ اندر سکره و قدح و قلاجوری
بود پاک بخورد او را کار سپری شده است ● اگر بیند که
خمر خیز روزی بود ● و همه شرابها اندر خواب روزی باشد

از قول

از قول خدای عز و جل تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا ● اگر کسی
که خمر بسیار خورد آن روزی بود ● اگر بیند که قدح خمر خورد
روزی بود اندک مایه ● کرمانی گفت اگر کسی بیند که خمر همی
خورد و لیکن هیچ کس نبود که او را از خوردن آن باز دارد یا آن
قدح از وی همی ستاند خواسته حرام بیاود ● بی آنک او را
از کسی بیم بود ● ابن سیرین گفت اگر کسی بیند که خمر همی
خورد آن روزی بود ● کرمانی گفت اگر کسی بیند که با کسی
خمر همی خورد و قدح یا جام بستد می ستدند از سخن جنگ
و پیکار بود ● و همچنین اگر سه کس باشند یا دو کس ● پس
اگر این حال بر خوانی بیند که نان همی خورند یا همی خواهند ●
خوردن آن جنگ ایشان از بهر روزی بود ● پس اگر روزی
بیند از خمر که او را بود می نافتنه رسد از این جهان ●
اگر بیند که اندر آن رود شد یا بگونه اندر و آمیخت او را فتنه
رسد ● باب رؤیة الخوخ
اندر دیدن شفتالو و زرد آلو بیماری بود ● و درختان
مردی بود ● اگر بیند که شفتالو همی خورد خواسته بیاود
باب رؤیة الخلاف

اندر دیدن بید ۔ بید مردی کنده بر از بهر آن که از بی فرزند
نیاید و بید را بار نباشد ۔ از مرد بی بند و خرد و نفع بود و از
درخت بید سایه و آسایش ۔ ابن سیرین گفت بید زنی بود
خوب روی که مرو را خواسته نبود ۔ باب
رؤیة الخشب اندر دیدن چوب ۔ چوب نفاق بود
اندر دین یا مردمانی باشند که ایشان منافق باشند ۔ ابن
سیرین گفت اگر مردی بیند که بچوبی فرو ایستاد یا بر وی
نشست یا اندر دست داد او بمرد منافق پیوسته شود ۔
اگر بیند که دسته چوب دارد وی همی شمرد و چهل و چند
چوب بر وی آید شمار او مردی بود که عمر وی چهل و چند
سال ماند ۔ باب رؤیة الخضر
اندر دیدن سبزی ۔ ابن سیرین گفت سبزی سخن و
چیز نیکو بود و هر سبزی که بیند و هر جایگاه که جا کند
روزی بود کرمانی گفت کشت زارها فراخی و نیکی بود و
اندر سختی و دشواری ۔ باب
رؤیة الخبز اندر دیدن نان ۔ ابن سیرین گفت
نان میراثی بود که زود بدو رسد اگر بیند که کم شد

ترک نان بود ۔ نان روزی بود اگر دید که بیافت ۔ دانیال گفت
اگر کسی بیند که نان همی خرید خواسته بیابد ۔ اگر بیند که از نانوای
یا از دو فروشی طعامی خرید از جو یا از گندم خواسته بیابد و
این گفتار ابن سیرین است ۔ دانیال گفت اگر کسی بیند که نان
بیافت او هزار درم بیابد ۔ و هر جایگاهی که نان بینی خواسته
بود ۔ اگر بیند که از نانبا نان خرید یا اندر خانهٔ او نان بود او
نیکی و برکات بیابد ۔ اگر بیند که نان همی خورد روزی بود
که بدو رسد ۔ اگر بیند که نان همی بخشید مردم را سال بر نیکی
و فراخی بود ۔ اگر بیند که خود نانبا بود خواسته بیابد
باب رؤیة الخیمة و
الخرگاه و الفسطاط ۔ ابن سیرین گفت اگر کسی
بیند که او را سراپرده است او پادشاهی بیابد ۔ و همچنین
هیچ از آلت لشکرگاه پادشاهان بود که بیند که از بهر او آورده
آید او پادشاهی عظیم بیابد ۔ پس اگر بیند که از سراپرده یا از
خیمه بیرون آمد او از پادشاهی بیرون آید و این همه آنگاه
بود که این خیمه و خرگاه جایگاه معروف زده بیند ۔ و چنین
داند که این او راست ۔ پس اگر آن مجهول بود و نداند که کراست

دلیل از کنند که آن جایگاه گور یکی شهیدان بوذ • پس اگر کسی از
پادشاهان بیند این یکی که یاذ کردیم که همی بیرون آمدند بنان
که از آنجا نشوذ او نیز از پادشاهی بیرون آیذ • و اگر اندر وی
زن نیکو روی یا کنیزکی بیند او را اندر پادشاهی حال نیکو بوذ
پس اگر بیند که این آلتها همه از بهر او ورده آید و از آن چیزی
بر کنند و اندر نوشتند او را آن پادشاهی سپری شذست •
پایندگانیش و اگر بیند که باز کردند بنا که فرو رستند از بهر او
پادشاهی بوذ که دیر بذو رسذ • یا بیند که نو روزند و همان
اندر چینه بوذ • و اما خرگاه زنی بوذ که او بیابذ و بوذ که زمینی
بوذ و شهری که بر وی سالار شوذ انکه که اندر شذنش دلیل بوذ
نیکی کنذ • ابن سیرین گفت خرگاه و دیگر خانها که از خشت پخته
و چوب و خشت کرده باشند جمله از زنان باشند در تعبیر

خلعت

باب رؤية الخلعة

اگر کسی بیند که او را کسی خلعت داذ او بذان مزینت باشذ
که شاید که خلعت دهنده ش ستاننده را از دهنده نیکی و عنایت
و پادشاهی رسذ • مگر که بیند که خوذ پادشاه بوذ پس
بیند که بر وی خلعت افکندند آن نه نیک بوذ •

باب رؤیه الخف

88

باب رؤية الخف

اندر دیذن موزه • کرمانی گفت اگر مردی بیند که موزه داشت
اندر پای و پای وی چیزی بوذ از سلاح موزه تیر بذین جایگاه از سلاح
بوذ و نگاه دارنده او باشذ از بذی • پس اگر با موزه از سلاح •
هیچ چیز نبوذ غم باشذ چنانک یاذ کردیم • و هرچ درازتر و اندر
پای تنگتر اندر غم قوی تر • پس اگر با موزه سلاح بوذ آنست که
شنیذی • و بوذ که موزه از بسیاری غم و اندوه بیند هرچ
نوتر بذتر و هرچ سپیذتر که غم ضعیف تر • کرمانی گفت •
اگر کسی بیند که یک پای موزه از وی بستدند یا گم شذ یا بسوخت
خواسته از وی بشوذ بزمین عجم اگر موزه اندر پوستین از چهار پای
و گوسفند باشذ • دیگری گفت اگر اندر پای موزه نرم بیند
سفری بوذ اندر زمین خراسان • اگر بیند که موزه او بریذه
بوذی خرمی یا بوذ • اگر مرد زندانی بیند که موزه او از پای
بیرون کردند بند از پای برگیرندش • اگر بر پای او بند
نبوذ از غم بیرون آیذ • و بوذ که دریذن موزه آن بوذ
که او را فرزند نیاید • ابن سیرین گفت اگر کسی بیند که
موزه داشت کاری که او خوذ یا او داغی رسذ • اگر کسی

ببیند که موزهٔ او بسوخت بی غم گردد ‧ پس اگر اندر خرمی ونشاط
بوذ از غمی شوذ ‧ دیگری گفت موزه نیکی بوذ ‧ پس اگر ببیند
که موزه از پای او بکشند یا نعلین او از بیماری که بر بستر خفته بوذ
رها باشد ‧ دانیال گفت اگر کسی ببیند که موزهٔ ادیم اندر پای داشت
او زن کند ‧ موزهٔ سپید زنی بوذ که بوی نباید ترسیدن
موزهٔ دریده غمی بوذ که ازوی رها یابد ‧ و اما خریدن موزه
بزرگ خواسته بوذ که بیابد ‧ اگر موزهٔ ساق بلند فرستاذ نداد
زنی بکند دوشیزه اگر زیر موزه دریده بوذ دوشیزه نباشد
اگر ببیند که موزهٔ او بچاه افکنند زن را طلاق دهد ‧
اگر ببیند که بمرد مجهول فروخت زنش بمیرد اگر ببیند که روباهی
یا دذی دیگر اندر موزهٔ او جست و موزه را ازوی بستد ‧
مردمان اند بس زنش افتند تا مرو را از راه ببرند ‧ و ابن
سیرین گفت و دانیال گویند هیچ باول زمستان هر موزه ببیند
نیک بوذ اما در دیگر کار نابیناان غم بوذ ‧ اگر ببیند که موزه از پای
او بکشند بی غم شوذ ‧ از بهر آنک پای او آسایش یافت هیچ اندر
بازرگانی هیچ کمتر نتوان تر و اگر موزه از نمد بوذ آسانی بوذ
و نیکی ‧ و اگر از پینک بوذ غم بخت بوذ ‧ و اگر از آهن بوذ زن کاتب باشد

باب روية الخياطه

باب رؤية الخياطه

اندر دیذن دوختن ‧ ابن سیرین گفت و کرمانی اگر ببیند که جامهٔ
خویش همی دوخت کار او تمام گردد ‧ و حالش نیکو شوذ ‧ پس اگر
ببیند که جامهٔ زن همی دوخت او را بدی رسد و غمی ‧ پس اگر
آن جامه را رفو همی کند اندر وی سخنها همی گویند و از آن عذر باید خوا
با او را از خویشاوندان جنگ افتد ‧ پس اگر ببیند که جامهٔ کهنه را
رفو همی کند نیک نباشد ‧

باب رؤية الخوان والخلنج

اندر دیذن خوان اگر خوانی ببیند
که بیابد او را از پس غم چیزی رسد این جهانی و خواسته و اگر
با وی خلنج ببیند چون طبق و مانند این ای نیکی بیابد از خال
یا از پس غمه ‧ و همچنین هر چوبی که بخلنج ماند ‧ اگر ببیند که
او بار خلنج خرید کار شریف یابد ‧

باب رؤية الخبیص

اندر دیذن افروشه ‧ کرمانی گفت
خبیص نوعی از دیگر طعامهاست از بهر آنک آتش در روغن کار
کرده است و اندر انگبین و شکر پس چون سازند دیگر بار
177 آتش بکار باید ‧ ازین حساب اول و آخر آن همه ختی بوذ
و چون آب دوست غنی نرم و لطیف و سازنده بوذ خداوند ‧

بخواب دارد ... از بهر آنست که شیرینی اندر دست و جیبش ●
پس اگر ببیند کسی که خبیص همی خورد یا پالوده از دست کسی که مرو را
بن داد سخن لطیف شنود که مرورا موافق بود ● پس اگر همی
خورد و نه کسی اورا داد از سخن شنیدن وی از بهر کار رنگ
بود ● پس اگر خبیص خان بیند که خایه بود بر پای کشتی
با چیزی که بدین ماند ● از تفسیر مجانین بود که ناز یا دوم را
ولیکن اندروی سختی بود و غمی و لقمه که از آن خبیص ●
سختی بود شیرین و لطیف از کسی چون پسری یا برادری یا
نزدیکی که او را بود ● باب

رؤیة الخزف اندر دیدن سفال و سفالین ● کرمانی گفت
کاری بود که اندروی نفعی نبود ● باب

رؤیة الخرز اندر دیدن مهره کرمانی گفت اگر کسی
بیند که او را مهره دادند یا مهره یافت خواسته از
مردمان خویش یا از خادمان و مردمان دون و وضیع
و فرومایه بیابد و آن خواسته را اصل نادرست بود و نپای
دارد ● از بهر آنکه نه جوهر بود و اگرچه جوهر بود ● ● ●

باب رؤیة الخاتم

اندر دیدن انگشتری ● ابن سیرین گفت اگر کسی بیند که انگشتری
سیمین داشت و نگین از یاقوت مرو را زنی بود نیکو با سخت
دل ● و همچنین اگر انگشتری را نگین بیرون بود یا جای نگین چیزی دیگر
از سنگها که بدین ماند ● و لیکن نیکویی زن بر حسب نیکویی نگین
بود ● گفت اگر کسی بیند که انگشتری بیافت و اندر انگشت کرد
او پادشاهی بیابد پس اگر سزاوار پادشاهی نبود زنی کند که مرو را
پسری آید ● کرمانی گفت اگر انگشتری بیابد و ذکر دارد نقش
وی معروف او از آن پادشاهی بهره ای بیابد ● پس اگر بیند انگشتری
داند و او اندر انگشت کرد چیزی بیابد که هرگز نیافت و
اگر انگشتری معروف بود آنگه یابد خواسته با پیشه بود یا
پرستاری یا زمین معروف از خداوند خواب پادشاهی
بیابد یا کاوی مانند پادشاهی ● پس اگر بازرگانی بود یا بازاری
بر قدر همت او بود آنگه یابد ● پس اگر ببیند که انگشتری
بیافت و اندروی زکنی بود یا اندر نماز یا اندر غزا و باقی چیزها
که دلیل پادشاهی کند پادشاهی بیابد ● و اگر بازرگانی
بود همچنین مرتبتی و مهتری بیابد ● چنانکه یاد کردیم ●

ابن سیرین گفت مردی را که انگشتری دید بی نگین آن از وی
باز گرفتن داری مثل آن خاموش کرمانی گفت اگر کسی بیند که
انگشتری از وی بستدند بستم آنک بدان انگشتری بازخوانند
از وی بهری بشود ۞ اگر دید که از وی بدزدیدند یا گم کرد بهری از آن
که یاد کردیم از وی بشود اما تمام نشود ۞ مگر که حلقهٔ وی شکسته
شود و از دست وی بیفتد یا از وی جدا شود چنانک اثرش ۞
نماند که بوی رسد ۞ کرمانی گفت اگر بیند که نگین انگشتری
از وی بشد بهری از آنچ بدان نگین بازخوانند از وی بشود
نه باصل از بهر آنک حلقهٔ انگشتری بجای مانده است و حلقهٔ
انگشتری اندر تاویل قوی‌تر است از نگین و نیکی و بدی تن ۞
انگشتری موثرتر از نگین باشد ۞ و اگر نگین نقش مهر دارد ۞
از اصل انگشتری آن قوی‌تر باشد ۞ خاصه که نقش نگین
آیتی بود از کلام خدای عز و جل یا نامی از نامهای خدای ۞ پس اگر
از این هیچ نبود تاویل از جوهر نگین باید گرفت ۞ اگر بیند
که حلقهٔ او بشکست یا بیفتاد یا نگینش نماند او را بادشاهی بشود
و اگر نام باند اندر مردم این همه آنکه بود که انگشتری را کردار
معروف بود ۞ کرمانی گفت اگر بیند که انگشتری وی کم شد

در

چیست آن کار که انگشتری بدان بازخوانند از وی بخواهد و لکن
تمام نشود ۞ اگر بیند که انگشتری بعین دیگری بفروخت او چیزی
بر آنک اندر دست دارد بگزیند ۞ ابن سیرین گفت انگشتری زر
اندر دست مرد دشمن داشتی ۞ کرمانی گفت اگر زنی بیند که ۞
مر ورا انگشتری دادند از زر چنانک مردانه بود یا نقش وی ۞
نبود مردان بود آنچ یابد حرام بود اگر کردار و نقش او نه لایق
مردان بود حکم آن همچون زر بود و آنچ اندر دست دارد از وی
بشود یا بادشاهی بدست فرو گیرد ۞ ابن سیرین گفت
انگشتری که از آهن بود از ارزیز و روی کمتر بود و کاری
بود دون که هیچ نامی نبودش ۞ و اگر انگشتری نه از کردار ر
انگشتری باشد و هیچ نقش بروی نبود آن نه خواب بود ۞
کرمانی گفت اگر انگشتری را دو نگین بود یکی اندرون و یکی
بیرون آن بادشاهی نهان و آشکارا بود چنانک بادشاهی بباید
و خواسته پس خواسته نهان دارد و بادشاهی آشکارا ۞
پس اگر یک نگین از گونه بود و دیگر از گونه و نقش نه از کلام خدای
عز و جل و نه از سخنان خوب خداوند خواب مردی بود ۞
که مید او بزنان و غلامان باشد ۞ پس اگر بیند که یکی نگین

از و شکسته شد از آن دستکاری که از وی بشود و بود که اگر بیند
که وی را انگشتری دادند فرزندی بیابد ● عالمان گفتند انگشتری
زن بود و نگین فرزند و جایگاه دیگر گفتند انگشتری زن بود
و نگین دختر ● اگر زنی بود که انگشتری سیم اندر دست دارد
و مر و را شوی نبود شوهر کند از مردمان میانه اگر جنانک
بیند که انگشتری مردی داذی دختری یا خواهری بدان
مرد دهند یا میان او و شوی جنگ و خصومت اندر افتد ●
یا بی زن شوند ● و اگر شوی ندارد خود بزنی بدان مرد دهند ●
و اگر جنان که انگشتری را تاویل پسر بود هرج بدان تعلق دارد
پسر را بود ● اگر بنده بیند که انگشتری از وی بستدند ره
کاری بود که خداوندش از وی باز ستانند ● اگر بیند که دست
از بشیبت بس انگشتری بر گرفت از گناهی که کرده بود توبه
کند و کار بصلاح آرد ● باب

رؤیة الخاتم اندر دیدن مهره ● پسر سیرین ● مهر
گفت و کرمانی که اگر بیند که از بهر کسی مهر بر گل نهاد از خداوند
انگشتری پادشاهی بدان مرد رسد که آن مهر بدو داد
بی آنک از خداوند انگشتری بشود ● پس اگر بیند که نامه را

مهر ارتها

مهر بر نهاد نامه جیزی بود و مهر نهادن که بنبشتو آن ●
اگر بیند که بدو سکها دادند مهر بر وی نهاد او خواسته
بیابد ● و اگر بیند که نن صکی داد حکیمی بود یا حکیم خواندش
پاسبان نیکان داشت آن کار قوی تر و محکم تر بود ● اگر بیند
که بر وی جیزها می بنشتند او را کار گیرا کند ● اگر بیند که
نامه مهر نهاده باز کرده بود از آن خیر پیدا بود ● اگر اندر جیب
بود از آن خیر پوشیده بود ● اگر بیند که پادشاه او را مهری داد
از انگشتری خویش او را از پادشاه پادشاهی بیابد از آن پادشاه ●

باب ــــــ رؤیة الخلخال

خلخال

اندر دیدن پای برنجن کرمانی گفت اگر مردی بیند که پای برنجن
جه پای داشت از زر او را سختی رسد و بیم و بند و زندان
بود اگر بیند بود سخت تر بود ● اما اگر از سیم باشد آسان تر
بود و زود فرج یابد ● کرمانی گفت پای برنجن زنان را زینت بود
و هرج اندر بیند از نیکی و بدی اندر حال شوی بود ● ●
اگر شکسته یا سیاه و نا خوب بیند از شوی او را بود یا بیند کان
یا مرگ یا بیم و زد دست ابرنجن زنان را دیدن شوی بود خاصه
و زینت ●

باب ــــــ رؤیة الخنزیر

خنزیر

اندر دیدن خوک • لعنت اگر کسی بیند که خوکی یافت بر مردی
چیره شود که سخت نیرو بود • پس اگر بیند که از پوست یا
گوشت یا استخوان وی یافت او خواسته از مردی یابد
که چنین بود • اگر بیند که با وی جنگ کند همچنین که یاد کردیم
اگر بیند که خوکان را همی چراند بر مردی مهتری یابد • خوک
مردی بود شهوت پرست اما ذلیل و زشت کار و بد دین •
اگر بیند که خوکی بیافت یا بکشت مردی را ستم کند بدین گونه که
گفتیم • پس اگر بیند که با وی جنگ همی کرد با مردی بدین گونه
جنگ کند • پس اگر بیند که گوشت خوک همی خورد خواسته
حرام بیابد بدان که از آن بیند و آن خواسته بوذ بی رنج آرد آورد
دیدن خوک اندر کارهای این جهان نیک بوذ و لیکن اندر دین
نه نیک بوذ • و بچه او غم باشد و شیرش مصیبت اندر خواسته
و اگر کسی که بیند که همی خورد بی خرد شود • اگر بیند که
خوک بچگان را همی چراند او بر مردم دون سفله مهتر گردد •
پس اگر بیند که خوکی بکشت او را کار دنیا نیک شود و دین تباه
اگر بیند که همی دوشید جانک خوک روذ او خرمی بیاوذ اگر بیند
که بر خوکی نشسته بوذ پادشاهی بیاوذ و بر دشمن چیره شوذ •

اگر بیند که بر پشت خوکی کار زار همی کرد بر دشمن چیره شوذ

باب رؤیة الخطاف

پرستو

اندر دیدن پرستو • پرستو مونس مردم بوذ • اگر بیند
که پرستو بیافت او کسی را بیابد که هرگز مونس او را تنها نگذارد
اگر بیند که او را بکشت یا براند او از مردم برید و تنها گردد •

باب رؤیة الخفاش

شب پره

اندر دیدن شب پره • شب پره کسی بوذ که خدای پرست و
مجتهد بوذ و مجرد • اگر کسی بیند که شب پره را بیافت یا
اندر خانه او همی پرید مردی پرهیزگار بدین گونه که با وی اندر
آمیزد • اگر بیند که گوشت او بیافت علم و دانش از مرد
بیابد و لکن او را از هیچ نفع نبرد • و بباید که او را هیچ
خواسته نباشد از بهر آنک او را هیچ پر و بال نیست • •

باب رؤیة الخیاط •

درزی

اندر دیدن درزی • درزی مردی بوذ که کارها بر اکنده
بر دست وی تمام گردد •

باب رؤیة الخراز

کفشگر

اندر دیدن خراز • خراز مردی مردی بوذ که میراث بخشد بر صلاح و صلح بر اکند •

باب رؤية الحلق

اندر دیدن حلقی ▪ هیچ کم نه بوذ غم و اندوه باشذ از جهت
پادشاه ▪

باب رؤية الخرا

اندر دیدن سرکین ▪ سرکین کاو و فازان خواسته بوذ که یابذ ▪

باب رؤية الخنفسا

اکر خنفسا بیند و بداند که کذدم است که باشذ که بوی بذ شمنی
طن بوذ و دشمن باشذ ▪

کتاب اللباس

▪ ▪ ▪ ▪ ▪ ▪ ▪ ▪ ▪ ▪ ▪ ▪ ▪ ▪ ▪ ▪

باب رؤية الادهان والطيب

کرمانی کفت اکر کسی بیند که سر از شیشه چرب
کرد و روغن بستند و شیشه بکذاشت نیک بوذ
پس اکر روغن چندانی بر سر نهذ که از پیش همی فرو
چکذ آن غمی بوذ که بذ و بیند ▪ پس سیرین کفت اکر
آنکس را شناسیذ آن روغن که روغن چ... از وی بر
چذ باید بوذن که وی را بغنیا نذ ▪ کرمانی کفت اکر
چندانی روغن بکار برذ که باید زینت بوذ مکر از حد در کذرذ

٩٦

بکذرذ و از سر همی فرو چکذ پس آن غمی بوذ ▪ اکر روغن از دوسته
بوذ آن زینت همچنان مختلف بوذ ▪ کرمانی کفت اکر روغن خوش بوی بوذ
آن زینت با نام نیکو باشذ ▪ و همه طیبها چون غالیه و مشک و کافور
اکر چه از حد در کذرذ و بخداوندش فرو چکذ جمله نام نیکو بوذ مکر آنچ
بسوختن بکار برند چون عود و آنچ بذین ماند که آن اکرچه نام نیکو
بوذ از بهر آنکه اندر دوست ما کو عود را بوی کنند و ناخوش آن نام زشت
بوذ ولیکن همه بر حد بویش و قوتش بوذ ▪ ابن سیرین کفت اکر کسی
بیند که خلوق بر وی اندوده بوذی او بیمار کردذ از بهر آن زردی
که اندر وست ولیکن طیبها دیکر دوست دارم که آن نام نیکو بوذ ▪
و هم او کفت در حق مردی که جامهٔ خویش بخلوق آلوده دیذ که بوی کار ت
عیب نمند ولکن حرام نیست و پس عیبی ندارذ و زیانی نکند ▪ ▪ ▪

باب رؤية الدماغ

اندر دیدن مغز ▪ اکر بیند که مردای مغز همی خورذ او از
خواستهٔ او بیابذ از خواسته که سخت داردذ ▪ کفت مغز پیر
و مغز استخوان خواسته بوذ نهانی که بیابذ ▪ ▪ ▪ ▪ ▪

باب رؤية الدود

اندر دیدن کرم ▪ کرمانی کفت کرم عیالی باشند که بخواستهٔ او

وبدکانی کند . اگر ببیند که اندر تن او ابریشم بود همین تاویل
باشد . اگر ببیند که از تن او کرم و شپش می ریزد یا از تن
جامه بیند خواسته یابد و عیال بسیار که روزی ایشان از
وی بود و از ان خواسته از وی بخورند . . .

باب الدم

اندر دیدن خون . کرمانی گفت اگر کسی بیند که او را جای آب از قضیب
خون آمد او را فرزندی آید نارسیده . و گفت اگر خون آمدن
از جراحتی بود که بر اندام او بود و آن جراحت تازه بود زیانی که خداوند
اندر خواسته برسد یا سختی از کسی شنیدن و اندر وی افتادن
که بدان مزدی بیابد و آن خون نزعتی بود که اندام او پاک شود .
اگر ببیند که خون بروی همی دوید بی آنک او را جراحتی تازه بود که
یا بر اندام وی چشمها دید که از آن خون با ریم بیرون آمد و اندام وی
بدان آلوده همی گشت او خواسته حرام بیابد یا کسی از وی بیابد .
اگر ببیند که خون همی آمد و هیچ بدان نیالود او را بدی و گناهی
بیرون آید بدان حد که آن خون از وی همی دود . ابن سیرین
گفت اگر کسی بیند که از وی خون و پاریم همی آمد خواسته از وی بشود

باب الدمل

اندر دیدن دمل . کرمانی گفت اگر کسی بر اندام دمل بیند او
خواسته بیابد بر حد و قوت آن ریم که اندر وی بود . . . . .

باب رؤیة الدوا

کرمانی گفت اگر کسی بیند که دارو خوردست تا بدان درمان کند آن
دارو دین او نیکو کرداند بدان حد که آن دارو کار کرد . اگر ببیند
که دارو اندر وی هیچ کار نکرد او خواهد که دین خویش با صلاح آرد
و تمام شود . پس اگر ببیند که دارو خورد نه از بهر بیماری را ولکن حفظ
تن درستی را کار این جهانی بر خویشتن نیکو کند . و هیچ از شکم
بیرون انداز در وی حال همچنان بود که یاد کردیم یک بارگی از غم
بیرون آید .

باب رؤیة الدار

اندر دیدن سرای . دانیال گفت اگر کسی ببیند که او سرای را بنیاد کرد
جایگاه معروف او را تشریف کند پاک گوهر . پس اگر سرای بیند
از جایگاهی دور . آن جهان بود که از دوری باز نیاید . ابن
سیرین گفت اگر کسی ببیند که اندر سرای نو شد اگر بنده بود آزاد گردد
اگر توانگر بود توانگریش بیفزاید . اگر درویش بود توانگر گردد
اگر خداوند سرای بود و اگر نه بود . پس اگر خداوند سرا شناسند آن
تاویل خداوندش را بود . کرمانی گفت اگر ببیند که سرای او از آهن

یا خانهٔ ش او را ز مکانی خراب بوذ • اگر بیند که از سلان یا از آبگینه بود
ان کوتاهی زندگانی خداوندش بوذ • اگر بیند که سرای معروف را بنیاد کرد
بجایگاهی معروف ان از این جهان نیکی یاوذ و اگر سرای میان سراها بوذ
نیک‌تر بوذ • دانیال گوید اگر کسی بیند که سرای مجهول را بنا کرد ان جای
گور او بوذ و همچنین اگر جایگاهی سرای مجهول خرید • کرمانی گوید اگر بیند
که اندر سرای شد که بنیاذ ان مجهول بوذ و چنان بنداشت که مردمان
همه مرده‌اند وان مردم سرا ایشان هیچ نشناسند ان سرای ان جهان
است و مرورا اجل فرا رسیده است • پس اگر بیند که اندر جای
شد و پس بیرون آمد او بیمار شوذ چنانک نزدیک مرگ برسد پس
فرج یاوذ • اگر سرا اشرف بیند یا بر کردار قصری کرده بوذ ازان
فضل و شرف بیشتر بوذ بدان جهان • پس اگر بیند که بران •
سرا یا قصر پادشاهی ستم کرد که او را شناخت یا از دستش بیرون
کرد بیرون شدن او بوذ اندر جهان • کرمانی گفت همچنین •
سراها که اندر تاویل بسراهاء ان جهان باز خوانند مهتری
بوذ و آراستن ازان این جهانی • پس اگر سرای بیند برین گونه
که اندر وی شد ان سرا بیت اراسته از بهر او تا ازین جهان بیرون
شوذ • پس اگر بیند که سراهاء این جهانی دیوارها یا ستونی

بیفتد

بیفتاذ یا طاقی یا خانهٔ یا چوب اندر وشکسته گشت یا چوبی بکندند •
یا بسوخت ان همه مصیبت بوذ اندر مردمان سرای • پس اگر بیند
که ان بیرانی اندر چوب بوذ ان مصیبت از قبل مردان بوذ •
و اگر اندر دری بوذ از درهاء خانه مصیبت از قبل زنان بوذ
پس اگر بیند که بام مجهول بوذ او زن بیابد • پس اگر
بیند که زمین سرای یا خانه از خانها فراخ تر شد از آنک
بوذ فراخی و فزونی بوذ که اندر کار خداوند سرای آید •
پس اگر ان سرا را شناخت از میان سراها او را تفسیر همچنان
بوذ که گفتیم ان فراخی بوذ • و فزونی اندر دین از بهر آنک
ان سراها از سراها ان جهان بوذ • پس اگر اندر وی کمی
نقصانی بیند یا کوتهی و یا بکشتن ازان حال که یاد کردیم ان
انکار این جهانی بوذ • پس اگر بیند کسی را که بنیادی کرد
بلب روذی او بر خطری بوذ و نداند که چون او نیند و هرچند با آب
نزدیکتر بوذ ممکن تر باشد و مخاطره‌تر دانیال گوید اگر بیند
که دنیا سرا اگر شکستن و ویران کرد تباه شدن دین و دنیا باشد •
اگر بیند که سرایش بجنبید چیزی بیابد که بدان اومید نداذه •

باب رؤیة الدراهم

اندر دیدن درم اصل درم اندر تاویل سخن بود اگر درم درست بود
سخن درست باشد، اگر درم بریده بود و پاره آن سخن جمله بریده و ناپخته و
کیسه درم بهمه حال تن مردم بود اگر بیند که از وی بستدندی درم بریده شد
یا بسوخت مر اورا اندر تن نقصانی آید و بریده شدن نام او، ابن سیرین
نیز همچنین گفت دانیال گفت درم را اصل سخن است ولکن من ستدن
دوست تر دارم از دادن، گفت بدرستی که درم خواستن پشت کرد آورده
اگر مردی بیند یا زنی که درم مردم همی کشد آن همه سخن بود، اگر درم
درست بود سخن نیکو بود، اگر بیند که درم همی زدی او مرد بد گفت
و سخن چنین که سخنها کرد کند و بر مردم بندد، اگر بیند که پادشاه درم بدو
سپرد اورا غمی رسد از قبل آنک بیند که درم همی سنجد سخن راست گفته بود
پس اگر بیند که درم را در آب انگندی خواسته خویش را بطالی ده
یا کسی چون پادشاهی که از وی همی ترسد، اگر بیند کی آب درم همی آورد
وا برو همی گرفت خواسته آسان برگیرد، اگر قاضی شهر همی بیند که درم همی
بخشد داد بود که با رعیت کند، اگر بیند کی مردم کی مر ورا درم همی دادند
آن سخن و جنگ بود، اگر درم بیند که بوی دادند یا خود کسی داد پیری بود
اگر بیند کی از وی بدزدیدند یا گم کرد مصیبتی بود که از جهت پیری بود
اگر زنی بیند که اورا درم دادند پیری باود، گفتن آن درم دین او بود

دیربود

96

دیر بود، اگر بیند که درمی بیافت پیری آید بوی، اگر بیند که گم کرد یا بدزدیدند
پیری بمیرد یا بیمار شود اگر بیند که از وی بستدندی یا از وی بشد چنانک امید
باز آمدن نباشد آن پیر بمیرد، اگر کسی بیند که پنج درم بیافت وی پنج نماز نگاه دارد
باب رویة الدقیق اندر دیدن آرد کرمانی گفت آرد — آرد
خواسته بود از وی برداشته و بهتر از گندم و نان، اگر بیند که وی را آرد بود
اندر خانه یا کسی اورا داد نیکی بود که بدو رسد از جایگاهی نامی بی رنج داد بدان
باب رویة الدراعة اگر کسی بیند که دراعه پوشیده — دراعه
بودی فراخ بود اندر خواسته و روزی باب رویة الدواج — لحاف
اندر دیدن لحاف، کرمانی گفت اگر مردی بیند که دواج از وی بستدند ندانی
از وی جدا کردند مرگ یا زن نکاحی، اگر بیند که دواج بسوخت و برهنه بماند زن
وی جدا شود و خواسته نماند باب رویة الدملج — بازوبند
اندر دیدن بازو بند، اگر کسی بیند که دو بازو بند در بازو کرد او از بهر آن
دی بیند و اورا یاری نکند و بود که نیاز باشد بو [illegible] اورا یا چیزی که بدین ماند
اگر بیند [illegible] اندر تاویل بهتر بود، اگر از سیم بود خوارتر بود و فرج
زودتر باشد بازو بند زنان را زینت بود، یا خواسته بمقدار قیمت
آن باب رویة الدینار دینار پیری بود، و چون — دینار
بسیار بیند و اندک بوی دادند زینهار مردم بود که بوی سپارند، دینار زینهار

وناز باشند • دانیال گفت اگر مردی بیند که دینار همی زد او مرد
بود که زینهار خدای تعالی آزرده و نماز نگاه دارد • اگر بیند
که دینار بر مردم همی بخشد مردی بود که مردم را اوام دهد •
اگر مردی بیند یا زنی که دینار در عخوار و اغانه ی برند خواسته
بود • واین همه میلها اصل است از گفتار ابن سیرین و ابن عبید
حبیب • ابن سیرین گفت دینار همه جمل بود دعن و بود که خواسته
بود که از جانب عراق بیابد • گفت اگر بیند که در کم کرد بدانش
رسیده بود • کرمانی گفت اگر بیند که دینار چند بیافت مجهول
یا جدا ان که ندانست یا فزون از چهار دینار او کاری بیافتد
که او را نا خوش آید • یا سخن ناخوش بشنود و هر یکی بران حد
بود که دینار بیند از کمی و بیشی و گرداند که شمار چندان بود که
علم او بدان برسد اسانتر بود و بود که دینار از زر کمتر بود از
چوانکه صورت که بر وست • اگر شمار پنج بود به یا بود • اگر بیند
که یکی از وی کم شد ان نماز بود که از وی سست باشد • دکوینا
گفت اگر دینار یکی باشد و سوره از زن آبستن بود دختری بزاید •

باب رؤیة الذب

اندر دیدن خرس • گفت دشمنی خیس دشمنی مردی ۱۹۴

بود فراخ خیر ولکن بی خرد بود مخالف • و هر کردار با وی
خیانت کند با دیگر دیدگان منکر خوردن شیر وی که ان
زیادتی بود که بوی رسید • باب

رؤیة الدجاج اندر دیدن مرغ خانگی • مرغ خانگی به
خادم بود و بچکانش ساش بوند هر که اندر خواب بیند • وین
مرغ زنی بود شریف و آزاد • پس اگر بیند که از ین مرغان بسیار
بیافت او خادمان و بندگان یابد بر حد ان مرغان مکو چندان بود
که بتو اند شمردن پس ان مشتهی بود بر مردم چنانک یاد کردم
پس اگر بیند که گوشت او همی خورد یا از پر و بالش او را از بزرگا
خواسته برسد • باب رؤیة الدف

اندر دیدن دف زدن • دف زدن شهره شدن و رسوا گشتن
بود اگر با کنیزکی بیند مشهور شود و اگر با زنی بیند همچنین • اگر
بنابیند ان دشمنی بود که شهره کرد • اگر بیند که بیری دف
بدو داد ان تخت او بود که شهره شود • باب

رؤیة الدوات اگر بیند که دواتی بیافت او را با خویشاوندان
جنگی افتد پس اگر با جواب حقی بود که بونیکی دلیل کند خویشاوندی
نفی کند • • باب رؤیة الدیک

اندر دیدن خویش ● اگر بیند که خویش را بیاوفت بر سود یا دریغ
منتری یاوذ اگر بیند که خویش را بکشت بنده کرا اندر یاوذ ●
اگر بیند که با خویش جنگ همی کرد با مردی بذین گونه جنگ
افتذش ● هیچ اندر تن خویش بینی اندر شکان بوذ ●
اگر بیند که او را بجه داذند بزبان خویش بنده بخرد که
باوذ یا پسری ● باب رویة الدرع
اندر دیذن زره اگر کسی بیند که زرهی پوشیده بوذی از بسی
بلاها ایمن گرذذ و کارهاش استوار شوذ ● باب
رویة الدخان اندر دیدن دوذ ● اگر بیند که دوذی
از مشرق برآمذه بوذی یا از مغرب ان غمی بوذ یا از رهی که اندر
مردم آوفتد و باذشاهی که بپاوذ ● باب
رویة الدراج دراج زنی بوذ نه موافق و اندر دیدن وی
نقصانی بوذ ● پس هرچ بیند که باوی کند باذنی کنذ چنین ● ●
باب رویة الدبر
اندر دیدن دبر ● اگر بیند که از دبرش کرم بیرون امذی چنانک
مار یا دیگر گونه و بسیار بیند ● عیال و خواسته ش بشوذ ●
اگر ایج بیند خون ریزذ و او ازان آلوذه نگرذد او از بوذ بیرون

99

پس اگر خون آلوذه گرذذ خواسته حرام از وی بشوذ و بوذ ●
که خواسته حرام باوذ ● پس اگر بیند که دبر عالی بوذ از ان عالم
چیزی بیند اگر ان دبر نیکو بوذ ● ان چیز از وجه نیکو بوذ
باب رویة الدیوان
اگر کسی بیند که او را دیوانی بکرده بوذندی او کاری کنذ که اندرو
نیکویی بیند و کفایت ● باب رویة الدمعة
اندر دیدن اشک ● اگر بیند که بر دیدنش اثر اشک بوذی بر جای
گریستن او ● اندر حسب او طعنه زنند و ان طعنه کار کنذ ●
باب رویة الدعا
اگر بیند که دعای کند بر ظالمی پیروزی یابذ ● باب
رویة الدبة دبه مردی بوذ زینهار دار و خواسته خزینه
کند بنیکی و بذی ● باب رویة الدلو
اندر دیدن دلو ● دلو مردی بوذ که خواسته بیرون آرذ بنیکوته
باب رویة الدخنة
اندر دیدن طیب سوختن اگر بیند که چیزی از طیب بزیر تو خویش
بسوخت او کار نیکو کنذ با مردم معاشرت و ازان ثنا و نیکو یاوذ ●
اگر مسک و عنبر بوذ ثنا تمامتر بوذ ● باب رویة الزخانه

اندر دیدن گوش سفید • گوش پنبه مردی بوذ که گوش داری کند
پادشاهان و رییسان • پس اگر بیند که در گوش وی شد که
او اندر کار مردی شوذ و سیاست بروی کند و او را پادشاهی
باید • و اگر بازاری بوذ او را به سرمایه رسد • باب

دوغ خوردن

رویة الدوغ دوغ غم سخت بوذ اگر بیند که بخرید یا بخورد
بی نان آن بیماری بوذ و اندوهی • باب

قرض

رویة الدین اندر دیدن وام • اگر کسی بیند که وام
بتوخت • اگر وام نگزارده باشد رنج کند • اگر وندی کرده بوذ
یا نیکویی بر دانسته وعده وفا کنذ • اگر وام گزارده باشد بذ هذ •
اگر نماز او فوت شده باشد یا روزه نداشته از عهده قضاء آن بیرون
آید • اگر ودیعتی پیش او فرو مانده باشد باز دهد • اگر گوای
پیش او باشد باز نگیرد • **باب رویة الدیباج**

خز ابریشم

اندر دیدن دیبا • دیبا اندر دین نه نیک بوذ اما در کار این جهان
نیک بوذ • کرمانی گفت اگر کسی بیند که قباء خز یا قز یا ابریشم
بوشیده و در بزاوی بوشد تاویل او است که پادشاهی بیاوذ بر آن
حد که خطر آن قبا و نیکویی و عنتی آن باشد • ولیکن در دین
نیک نبوذ • مگر اندر کارزار با سلاح که نیک بوذ و هیچ چیز را
زیان ندارد •

ذکر اندر دیدن

باب رویة الذکر فصل رویة الذکر

اندر دیدن ذکر • بن سیرین گفت قضیب مرد بسرش بوذ • و هر چه اندرو
بیند حال فرزندانش تاویل کند • اگر بیند که او را قضیب ببریدند او را
اجل فرا رسید یا پسرش را یا زنش را که پس از آن نزایند • کرمانی گفت
قضیب شرف و نام مرد بوذ اندر میان مردمان و پادشاه • پس اگر
بیند که او را اندر قضیب افزونی بوذ او را بری آید با نام و شرف او
زیادت کردد • اگر بیند که قضیب او بریده شد پسرش بمیرد با نام او گسسته
شود • بن سیرین گفت اگر در قضیب افزونی بیند او را بری آید
پس اگر بیند که از خویشتن ببرید و بیفکند بر راه او را غمی و اندوهی رسد
و گفته‌اند گوی و رسوای بوذ بر مردم پس اگر بیند که در زیر خاک کرد
آن گفته و گوی از وی بیفتد • و اگر بیند که از قضیب او آتشی بدر آید
و هر چه کرد وی بوذ بسوزد او را پسری آید که پادشاه گردد و جهان بگیرد
و خلق را تباه کند و بکشد و اگر بیند که از قضیبش ماهی بیرون آمد تا او را
پا بریده او را فرزندی آید که از حالش بوذ که آن ماهی را سرخ ان
اگر ماهی بود او را دختری بود که مادر را تا لب در بمیرد • و اگر لیه
بوذ او را بسری آید دزد اگر بنده بوذ او را ابلهی بوذ پدر را آن بند
و گوهرش • بن سیرین گفت اگر بیند که سوی پیش دا قضیب بوذ

واو را شوی نبوذ شوی کند اگر غمناک بی غم گردذ ۞ کرمانی گفت
اگر بیند که زنش یا زن دیگر را قضیب بوذی و آن زن آبستن ۞
بوذ و آبستن نباشذ او هرگز نزایذ و اگر زایذ فرزند نرینه زایذ ۞
پس اگر زنی بیند که کسی او را امرد دیذ و با کسی جماع کرد تفسیران
بیوه زنی یا قحبه باشند بر کام خویش و اگر شوهر ندارذ شوی
کند ۞ باب رؤية الذرع اندر
دیذن پیمودن ارش ۞ اگر بیند که خویشتن بارش پیمود و
بالای او هفت ارش بوذ و بهشتم او هشت بزیست او یا نزده
سال زندگانی مانده بوذ یا پانزده ماه ۞ باب
رؤية الذراع اندر دیذن بازو کرمانی گفت تاویل بازو برادر
بوذ یا برای بجای مردان دستینه ۞ باب
رؤیه الذوه اندر دیذن ذوه وکاوس گفت خواسته کم بیند
آنکه زنش بسیار بوذ ۞ باب رؤية الذهب
اندر دیذن زر ۞ ابن سیرین گفت اگر بیند که زر یافت غم
بیند بوذ ۞ کرمانی گفت اگر مردی بیند که زر یافت یا سیم
ایداع امتی بپست و خواسته او از وی ستوده اگر کار
کرذ بوذ آن زر و سیم اندر تاویل آسان تر بوذ ۞ و هم

صحیفه

صحیفه دیگر بوذ سخت تر ۞ دانیال گفت زر همه غم و اندوه بوذ ۞
پیغمبر گفت زر دیذن خیری بوذ جهت آنک زر را بتازی ذهب
خوانند اگر بیند که زر فرو کرذت یا اندر خانه بر سود غم و اندوه
بوذ ۞ باب رؤية الذوب
اندر دیذن گذاختن زر و سیم ۞ ابن سیرین گفت ۞
کرمانی گفت اگر بیند که زر یا ارزیز یا سیم یا آهن یا روی همی
گذاخت اندر زبان مردمان افتد ۞ باب
رؤية الذئب اندر دیذن گرگ ۞ گرگ پادشاهی بوذ ظالم
دزد و ضعیف و دروغ زن و مخالف و هر کسی که با وی کاری کند
با وی مکر کند بدین صفت ۞ باب رؤية الذباب
اندر دیذن مگس ۞ مگس کسی بوذ سفله از مردمان اگر بیند که
مگس وانه از مردمان دون سخنی بشنوذ و او را سخت آیذ ۞
باب رؤية الذنب والذوابة
اندر دیذن دم و گیسو ۞ اگر بیند که مر و را دم بوذی یا گیسو اندر
تاویل نیک بوذ از بهر آنک این هر دو اندر تاویل تیغ باشذ ۞
و گیسو را بسر یا کسی که بروی عزیز بوذ تاویل کنند ۞ ۞
باب رؤية الذبح

اندر دیذن کشتن ● اگر کسی بیند که او مردی را بکشت چنانک
کو بفند را کشت کشته بر کشنده ظلم کند اندر دینش ● ●

باب رؤیة الذفرة

اگر کسی بیند که از وی بوی ذفری آمدی او خویشتن را
تزکیه همی کند بذان چیزی که اندر وی نبوذ ● ● ● ●

باب رؤیة الذقن

اندر دیذن زنخ ● زنخ سبب خداوندش بوذ و انکس که
بیند تسلی بسیار یاوذ ● ● ● ● ● ● ● ●

کتاب الرابع

● ● ● ● ● ● ● ● ●

باب رؤیة الریاح

اندر دیذن باذها ● گفت اگر بیند که باذی بر خاست عظیم
بوذ و بترسیذ لی برحد قوة باذ ● اگر بیند که ان باذ درختی
بکند یا چوبی بشکست یا خانه ویران کرد ان مصیبتها بوذ
که مردم ان جایگاه را رسد از طاعون و بیرنجه و آبله و آنچ
بذین ماند ● پس اگر بیند که باذ درخت بکند ان عذاب
و هلاکی بوذ ● اگر باذ سخت بیند و هیچ چیز بر نکند ان غم سخت

که مردم

که مردم ان جایگاه را رسد ● ابن سیرین گفت باذ سرد عذاب
بوذ ● اگر کسی بیند که باذ او را از زمینی بزمینی همی برد مکن که
پادشاهی بیاوذ ● اگر کسی بیند خویشتن را که باذی کشته بوذی
جنوب یا شمال مژده دهند و مژده یاوذ از قول خدای عز و جل
الریاح مبشرات ● ابن سیرین گفت باذ فتنه بوذ
و باذ سموم اندر تاویل سخت تر باشد از دیگر باذها ● کرمانی
گفت اگر باذها بوذ ازانک درختان بر دهند ان نیک بوذ مردم را
از کار و پیشه و اندر دین باذ هیچ بیم و تیرگی نبوذ ●
پس اگر بیند که باذ او را از جای بجای همی برد او بسفر دوذ
و پادشاهی یاوذ بران حد که باذ او را از زمین بر داشته
بوذی ● پس اگر باذی بیند که اندرو تاریکی و گرد بوذ
ان غمی بوذ و اندوهی سخت و کار او تباه بوذ ● ● ●

باب رؤیة الرجل ونعته

اندر دیذن مرد پیر و جوان ● کرمانی گفت اگر مرد جوان
را اندر خواب بیند بصورتی که نشناسد ان بخت او
بوذ و سختی بخت باوی تا ان حد بوذ که از پیر را بیند
که با او گستاخ باشد ● پس اگر اندر ریش وی سپیدی بوذ

یاد را اندر آتش اوزا بجنت قوی تر بود ● پس اگر هیچ سیاهی با او
نبود بخت او ضعیف باشد ● دانیال گفت اگر مردی اندر سر
خود سپیدی بیند او را جاه اندرین زیادة گردد ● اگر مردی
پیر بیند که سپیدی اندر سر و ریش او بیشتر شده باشد
از انچ بود او را غمی رسد و خواسته از وی بشود ● اگر
مردی برنا بیند که سپیدی اندر سر او آمده بودی ●
خواسته او کم گردد و دینش بیفزاید ● پس سیرین گفت ●
اگر بیند که از موی بیرون جبینی بستد او نیکی بزرگ بیابد
گفت اگر پیری بیند که برنا گشته بودی نه نیک بود ● اگر
برنا بیند که پیر گشته بودی یا کهل او را اندر دین نیکو
بسایه افزون شود

باب رؤیة الرابع

اندر دیدن پیر ● کرمانی گفت اگر کسی بیند که موی سرش
دراز بودی و خداوند خواب کسی بود که سلاح پوشد او را
آن موی زینت بود و رالا او را غمی رسد ● پس اگر بیند که
پیر موی خویش بگرفت و خداوند سلاح بود او را نقصانی باشد
مگر که خداوند سلاح نبود که او را کم شدن موی کم شدن غم و اندوه بود ●
گفت پیر مرد اندر تاویل مهتری بود که بالای او باشد ● اگر

مردان بیند تا قفا همی بپرد او را فای آزادی شود ● پس سیرین
گفت سر مرد ریش او بود چون پدر و مادر و برادر مهتر و یا خداوندگار
● اگر بیند که سرش از تن جدا شد یا جدا کردند از کسی از نیازیان کردم
جدا شود ● پس اگر بیند که سرش از تن ببرید بو ذنری و او
آن سر برگرفت و بجای خویش باز نهاد و درست شد و برپای
خاسته اندر راه خدای عز و جل کشته گردد و نزدیک خدای زنده ●
اگر بیند که همی دود و سر بر اندام وی نبود او خلیفتی یابد و هیچ
کس با مهتری خویش نبیند مگر خدای را عز و جل ● اگر بیند
که سر از تن او جدا شد بی آنک او را گردن بزدند و او غمناک نبود
از مهتر خویش جدا گردد ● اگر بیند که سدی از آن مردان اندر خانه
خویش برد آن مهتران اند و بیبیان باشند که اندر آن خانه شوند ●
اگر سر مردان بیند اندر شهری یا اندر محله یا اندر خانه یا بد
آن مهتران و بیبیان باشند که اندر خانه شوند ● اگر سر مردمان
بیند که خام همی خورد آن مرد نام مهتران برد بدی ●
اگر بیند که بریان کرده همی خورد یا کسی را همی داد یا از موی یا از
استخوان او بیافت او خواسته بزرگی و مهتری یابد ● اگر
بیند که سر چهارپایان و ددان و دنبکان همی خوردی ●

خواسته یابد ولکن نه چون پسر مردم بود ◦ بشرف ولکن
خواسته بود حلال ◦ اگر بیند که پسر مردم بر دست دارد یا
خویشتن می برد یا از پس خود پنهان کرد دست او را برادری یا برات
آید ◦ اگر بیند که پسر مرده همی خورد پادشاهی بیابد اگر سزای
پادشاهی بود پس اگر نبود خواسته آن کس که خورد سرش را
بیابد ◦ **باب رؤية الریان**
اندر دیدن ریان ◦ ریان سیری از آب بود سیرابی صلاح
بود اندر دین خداوندش ◦ **باب**
رؤية الرکبة اندر دیدن زانو ◦ جایگاه رنج بردن مردست
اندر طلب روزی ◦ هر رنج اندر وی بیند از کمی و افزونی اندر
کار و پیشه مرد بود ◦ اگر مردی بر زانوی خویش بنشسته
بیند زنی بکند و اگر زنی بیند شوی کند ◦ ◦ ◦
باب رؤية الرضاع
اندر دیدن شیر دادن ◦ کرمانی گفت اگر کسی بیند که کودکی
شیر همی دهد یا خود شیر همی خورد چون کودکان او را
تنگدستی گردد اگر بیند که اندر پستان وی شیر بودی او را
کار این جهانی فزون گردد ◦ اگر بیند که شیر از پستان او

همی آید او را کار این جهان فزون گردد و بروی آسان شود و اگر
زن بود همچنین کار او زیادت گردد ◦ پس اگر آن شیر که از وی
همی آمد کسی همی خورد او را تنگدستی سخت گردد و زندانی شود
و در روزی برو ببندند ◦ پس اگر این خواب کودکی بیند نارسیده
این تفسیر مادر و پدرش را بود ◦ **باب**
رؤية الرمل اگر بیند که اندر میان ریگ همی رود او
بخواسته تو از رسد ◦ ابن سیرین گفت ریگ خواسته
بود اگر بیند که ریگ همی خورد یا همی کشید یا گرد همی کرد او
خواسته گرد کند و نیکی بیابد ◦ اگر بیند که اندر ریگ همی
رود او اندر شغلی افتد بر حد آن ریگ چی ریگ اندر پای وی
شغلی بود دینی و دنیوی ◦ **باب رؤية الرقص**
ابن سیرین گفت رقص و پای کوفتن و سرود همه گریستن
بود و بانگ داشتن ◦ **باب رؤية الرحا**
کرمانی گفت اگر کسی بیند که او را آسیایی بودی و بدو گندم
آس می کردی او نیکی یابد از دست رنج کسی دیگر و آن نیکی تا
آن حد بود که قوت آن آسیا ◦ اگر بیند که آن آسیا کسی دیگر را
بود آن نیکی خداوندش را بود ◦ ابن سیرین گفت اگر کسی بیند ◦

که سنگ اسیاش بشکست او بمیرد یا خانه‌ش ویران شود یا خواسته‌ش
بشود ● کرمانی گفت اگر بیند که سنگ اسیا سوده شد و کاری همی
نکرد تباهی کار خداوند اسیا بود ● اگر بیند که سنگ او بدزدیدند
کار و پیشه از دست او بشود یا هلاک گردد ● اگر بیند که سنگ ان
بفروخت یا بکسی داد همین حکم باشد ● اگر بیند که سنگ اسیا بر
داشت و همی بخواهد که کاری کند او دست از بازرگانی باز دارد
و زاهد گردد ● پس اگر بیند که او را اسیای بود و گنجد
اس گرداگرد ان غمی و اندوهی بود ● دیگری گفت اسیای گند
سخت نیک بود ● اما اسیا کوچک که بجانها گردانند غم و اندوه
باشد هیچ نیکی اندر ان نباشد ● اگر بیند که اسیا آوردی
کند خواسته بیاوذ ● اگر بیند که اسیا را خرمی کرد اند نیک بود
وتن آنکه پیش بیفزاید ● و گردش اسیا اگر باشتر یا باستر یا بخر
هیچ زیان ندارد و لکن قوت نیکی اندر زیادت باشد که باب
گردذ ● اگر بیند که در زمینی یا در سرای از آن او اسیا همی گردند
ان افزونی بود او را از شهر خویش و از پیشه و از کار خویش نیکی
یاوذ ● بسوسین گفت و کرمانی که اگر گردش اسیا بر سان دیگر
بینند ان جمله جنگ و کارزار و خلاف بود بر ان جایگاه بر حد قوت اسیا
اگر بیند

اگر بیند که اسیای گرد ذنی تنگ اندرو بامی بود دلیل که بیننده را پیوستن
پیش آید و ابتنی ● اگر بیند که اسیا را سنگ بود یا اهن یا چوبین ●
بجز طعام ان دلیل کارزار و جنگ بود ● باب
رویة الرمان وشجرة اندر دیدن نار و درختش ●●
درخت نار زنی بود خوب روی باکیزه که شوی بروی عاشق بوذ
کرمانی گفت درخت نار مردی بود باکیزه و نیکو و بود که زنی بود
و با او خواسته بسیار باشد اگر نار شیرین بود و بود که زمینی بود
آبادان و یا ناحیتی و باغی و بستانی آبادان که خداوند خواب باوذ
نار ترش غمی بوذ ● و اندوهی از آنکه می بیند ا خورد و ناری که بندانند
که ترش است یا شیرین از تاویل بشیرین باید کردن مگر اندر ان
خواب حقی بود که ترشی کشد دلیل ان ● بسوسین گفت ●
اگر ترش بوذ هیچ خیر اندرو نبوذ ● گفت اگر بیند که ناری
اندر دست داشت نیکو او را بسوی آید ● اگر بیند که از وی
همی خورد نیکی بسیار یاوذ ● اگر بیند که تمام بخورد او را آرزوی
سبری شده است ● اگر بیند که ناری داشت و گم کرد او را از زن
میبرد ● گفت نار روزی است که داوند از قبل زنی از درمی تا
صد تا هزار تا صد هزار بر قدر مایه مرد ● دیگری چنین که

نابودنی بوذ ● دیگر گوید که نار اقلیمی بوذ ● باب
رؤیة الروضة اندر دیذن مرغزارها ● مرغزاری که
اثرا گوهر پدیدار بوذ مسلمانی و دین بوذ ● پس هر که آن
یابد یا بیند که اندرو نشسته بوذی او را از دین چندان نصیب
بوذ ● و زمینی را که برو چیزی سبزی نباشد همین تاویل باشد
اگر چراگاهی بوذ که آن هر گونه گیاه بیند آن نیکی خواسته بوذ همه
مردم را ● باب رؤیة الرداء
کرمانی گفت ردا دین مرد بوذ ● ابن سیرین گفت مردی
که اندر خواب بیند که ردا از دوش او ببرند و اندر خون افتاذ
که چه رکن که دین از تن جدا شوذ و اندر بکاهی افتد ● و دیگران
گفته اند که هر که بیند که همی رفتی بی ردا او را دین تمام نبوذ ●
ابن سیرین گفت ردا دین و آب مرد بوذ اندر میان مردمان
پس اگر بیند که رداء او بیفتاذ یا از وی بستدند یا بدزدیدند
یا بسوخت او را دین بشوذ ● اگر بیند که پیراهن داوذ و اندر
باز ازو همی گردذ و ردا اندازذ او را دین تمام نبوذ ● ● ●

باب رؤیة الرمح

کرمانی گفت اگر بیند که نیزه داشتی با جنبش دیگر از سلاح

او پادشاهی یابد و روای کارش بدید آیذ از جای دور ● پس ●
اگر نیزه هیچ سلاح دیگر نبوذ او پیروزی یابد یا بر اذدی ● پس
اگر بیند که نیزه شکست او را مصیبتی رسد یا اندر پسر یا اندر برادر
و اگر اندر نیزه فزونی بیند بالا گرفتن و نیکو شدن کار اینان باشد
که یاد کردیم ● پس اگر بیند که نیزه او را بدزدیدند آن کار
که او را بذان باز خوانند بروی دشخوار گردذ ● و هر نیکی و بدی
که اندر وی بیند ● ابن سیرین گفت نیزه در خواب نیک نبوذ
از بهر آنک چوب است ● باب رؤیة الرمی
اندر دیذن افکندن تیر ● و دیگر سلاحها کرمانی گفت
اگر بیند که تیر همی اندازذ یا ناوک انداختن ظاهر و راست آن سخن
بوذ که بیفکند و آن سخن را بکار شدن تا آن چند بوذ که آن
تیر بنشانه روذ ● پس اگر تیر نه بنشانه همی انداخت او را مهما
نرسد بهنجار ● اگر بیند که سنگ همی انداخت از فلاخن یا از
منجنیق اندر آن هیچ نیکی نبوذ مگر بیند که بکافران انداخت
پس آن سخن نیک بوذ یا دعا که او را کنند ● اگر بیند که پیکان
همی انداخت یا بسباق تیر همی انداخت اندرین هم هیچ نیکی
نیست بجز در مصاف کافر اگر ایشان را که بسباق تیر همی انداخت ●

شناسد از بیشان نیکی بیاوذ • وانرا بهتر بوذ که سباق از وی •
ببرند • واگر بیند که مردی بسباق منجنیق همی انداخت میان او
مردی جنگ افتذ • اگر بیند که بنشانه سنگ همی انداخت اندر
جای طعنه زنند •

باب ۹۲ رؤية الرماد

اندر دیدن خاکستر • دنیال گفت اگر کسی بیند که خاکستر یافت
زنی بکند که اندرو نیکی بوذ • گفت خاکستر خواسته بوذ •
بی نیکی از بهر آنک سوخته دوبارست ویافتنش از باذشاه بوذ •
وگفت اگر بیند که خاکستر یافت یا همی برد یا گرد همی کرد سخن باطل
بردست گیرد •

باب ۹۳ رؤية الرصاص

اندر دیدن ارزیز بسرسیرین گفت اگر کسی بیند که ارزیز
یافت چندپاره گرد آورده او نیکی ازین جهان بیاوذ • اگر نه کاذ
کرده باشذ • واگر کار کرده بوذ خراج وکارکنان باشند • •

باب ۹۴ رؤية الرهنة

اندر دیدن نوا • کرمانی گفت اگر بیند که جایگاهی او را بنوای
داذند یا خویشتن را بگرو کان کرده بود او در کاری وفا بجای
آورده بوذ • اگر بیند که او کسی را بنوا دارد هیچ چاره نبوذ
که او ظلمی کنذ • اگر خویشتن را اندر دست دزدی بیند یا کسی

وان کشت بر حد خویش باشد • ووقت او بیش هم چنین بوذ •
بس اگر ببیند که او را کشته بوذ آن کردار او باشذ اندرین • و
اندرین جهان • بس اگر مردی بوذ جوینده جهان خواسته بوذ
گرد آورده تا بذو رسیذ • یا ببیند که دانه از خوشه بیرون آورذ •
اگر دانه جدا بوذ روزی باشذ پراکنده • گندم خواسته باشذ
از بس بسیار رنج • ببسر سیرین گفت اگر کسی ببیند که اندر
میان کشته همی بوذ واندرو گذاره می کنذ نیکی بوذ خصوصا اندر
دین • اگر کسی بیند که وی کشت همی درود و گرد همی آورد او
خواسته گرد آورذ • واگر بیند که بیا همی بیاورد خواسته او پراگنده شوذ
واگر بیند که کشت بسوخت مردم را قحط رسیذ • اگر بیند که
اندر خانه کشت کرد او را از کاری روزی بوذ • اگر بیند که
برزیگری کردی و زمین همی شکافت یا کار دیگر کردی که برزین
ماند از کار برزیگری بجایگاه مجهول او کاری کنذ بسندیده و
خذای را بوستن و منت بزرگ بیاوذ •

باب ۹۵ رؤية الزجاج

اندر دیدن آبگینه • بسر سیرین
گفت وکرمانی نیز که آبگینه گوهر زنان است • اگر بیند
که آبگینه گردی او را بازنی بیکاری بوذ اگر بیند که بیاورد او

او زنی باوذ اما او را باید داری بی نفا بوذ هم ذان گوهر آلکینه

باب رؤیة الرزق

اندر خیک خیک شیی مردی بوذ که بر دست وی خواسته حلال
هزینه شوذ وبو لها واب خورها سازذ خیک انکبین مردی
بوذ عالم که مردم را علم اموزذ و او ازان کار تکنذ

باب رؤیة الزمرد

اندر دیذن زمرد کرمانی گفت زمرد اندر تاویل مذهب مردی
بوذ اندر براذران و خداوندان دین و اندر خواسته
حلال و اندر علم نیکو پس اگر بیند که مرورا بهری از زمرد
داذند مرو را اندر براذران یا اندر فرزندان یا اندر علم فزونی
بوذ اگر بیند که ازوی بستذند یا گم کرد یا بدزدیدند او را
نقصان اندر آن شوذ ازین مردم بوذ که یاذ کردیم

باب رؤیة الزرور

اندر دیذن دوکارده دوکارده کسی بوذ سفری که همواره اندر
سفر بوذ چون خسته یا بیکی یا انج بذین ماند پس اگر بیند
تا دوکارده را بیافت یا از گوشت او بخورد او مردی بذین گونه یاوذ
وازیشان نیکی بیبند

باب رؤیة الزنبور

دراز است وان دندانها دو بوذ ازعزی بوذ اورا و خاندانش
را کفت وان دندان اندر میان دیگر دندانها همچون مهتر خاندانست
وپشت ایشان پس اگر بسیار باشند نقصان بران آیذ که مهتر
همه باشذ و هیچ اندروی آیذ از افزونی وکمی اندرین این مردم
بوذ که یاذ کردیم وان دندان که از پس این دندان بوذ وانکاه
بیاید که مردم بخندذ خال بوذ یا خاله و هیچ اندرین دندان
بینه اندر تن مردم بوذ و این دندانها که از پس ایشان اند
همه اهل بیت و خاندان مردم بوند و خویشاوندان دور یا
کی ذکان ناریسینه و هیچ اندرو ببیند از کمی و فزونی اندر
تن ان مردمان بوذ پس اگر ببیند که دندانی بجنبانید یا بر کند
یا کسی بجنبانید و برکند ننگ بوذ و غرامتی بوذ اندر خواسته یا انج
بذین ماند سعید مسیب گفت اگر کسی ببیند که دندانها او بیفتاذ
همه هیچ کس از خاندان او نماند و همه پیش وی بمیرند پس
سیرین گفت اگر دندان خویش برکنده ببیند که او را ناخوش آیذ
او داغی رسیذ از خاندان و مردم خویش وکفت بیفتاذن
دندان کسی بوذ که بمیرذ از خاندان او وجنبیذنش بیماری بوذ
از اهل بیت واگر ببیند که از بس جنبیذن بحت گشت

شدن بیمار بوذ ۵ اکر بیند که بینیاد وا ازوی بشد جمله مردمانش
درپیش او مرده شوند و عمل او ازبی همه بوذ ۵ از کفتار سعید
مسیب بن اکر بیند که دندانی از دندانهاش کم شد ان کس
که ان دندان را بزو بازخوانند ازوی جدا شوذ و بغربی افتذ
بی اکر دندانی از دندانهاش ببیند که رنک کرفتست یا سیاه
شذست ان عیبی بوذ که اندر اهل بیت او ببینن آیذ ۵ اکر بوی
ان ناخوش ببیند او را بزشتی نام برند و بوذ که ان بصراین مردم
باز دارند ۵

باب رؤية الساق

اندر دیدن ساق و قدم ۵ ساق و قدم روزی و خواسته مردم
بوذ ۵ از بهر انک ایستاذن و معول بدوست ۵ و بوذ که ساق عمر
مرد باشذ ۵ اکر بیند که او را ساق از آهن بوذی زندکانی
او دراز بوذ ۵ اکر بیند که ساق او از ابکینه بوذی او زود
بمیرذ و خواسته از وی بشوذ ۵

باب رؤية السکر

اندر دیدن مستی اکر کسی بیند که مست
بوذی و داند که از مستی او خمراست باذشاهی و خواسته یابذ
و اکر نه از خمر بوذ بی بوذ و تری که اخذ انش ببرذ بران که آن
مستی بوذ ۵

باب رؤية البجز

111

باب رؤية البصاق

اندر دیدن سر ابره ۵ اکر بیند که او را سر ابره دان بوذ نعمت
و باذشاهی یابذ اسباه سالاری ۵

باب رؤية السفود

اندر دیدن بلسک ۵ بلسک قیم خانه بوذ
هرج اندران بینی بقیم خانه باز کرددذ ۵

باب رؤية الشراب

اندر دیدن شراب ۵ اکر بیند که شراب
همی خورذ او در کارها باطل بوذ ۵

باب رؤية السبی

اندر دیدن غارت کردن ۵ اکر بیند
که جامه او بستدند و او عریان باند او را از باذشاهی عزل
آیذ ۵

باب رؤية السبق

اندر دیدن سبق بردن ۵ اکر بیند که او سبق همی برد بستور
یا بآیینه یا باشتر اندر [illegible] و کار خذای عز و جل سبق بردن
یا بچیزی که دلیل ان در تاویل بزین باشذ ۵ و غلبه او را باشذ
که سبق برذ ۵ و اکر مغلوب را بیند [illegible] حاجتی بیاوذ اکر
نشناسذ اندر دیدن شرف یابذ و نام نیکو ۵

باب رؤية السواد

اندر دیدن جامه سیاه ۵ جامه سیاه اکر
ببیند در بیداری ازان بوشیذ نیک بوذ ۵ و اکر نبوشیذ ۵

واندر خواب بیند مهتری و پادشاهی و خواسته خلیفه تولب بود ●
باب رؤیة السمور اندر
دیدن سمور ● سمور مردی بود کافر بیدادگر ● باب
رؤیة السفنج اندر دیدن سفنج ● سفنج غنیمت بود ●●
باب رؤیة السوس
اندر دیدن لنبه ● لنبه مردی بود که دزدی کند لوکی لوکی
از متاع خانه و یا چاکری از آن خانه دزدد ● باب
رؤیة میزاب اندر دیدن میزاب ● میزاب مردی بود
بذل کند و راحت نام و او لخواسته بود ● و هر آن کس که بو
نزدیکی کند خواسته یابد ● باب
رؤیة السایل اندر دیدن سوال کردن ● آ [illegible] کنذ
بی خانها اندر آن نیکی بسیار است جه [illegible] کار بزرگ است [illegible]
اندر دین و دنیا چیزی کی یابد ● باب رؤیة
السطل اندر دیدن سطل خادم سرای زنان [illegible] بند ●●
باب رؤیة السکرجات
اندر دیدن سکرجه خادم بود اندر خانها و با زنگانیها ●●
باب رؤیة السکین المایدة

دیدن کاردخوان ● کاردخوان غلامی بود نیک و شتاب
کار ● باب رؤیة السلعة
والسلسلة اندر دیدن سلعه ● اگر کسی بیند که حدوی سلعه
آمدی آن خواسته بود که بیابد ● اما سلسله معصیتی بود هر که
بیند سلسله بپاید معصیتی بکند ● باب
رؤیة الساطور اندر دیدن ساطور ● ساطور مردی بود شجاع
که خونریزی کند بیان کارها خوار و دشخوار ● باب
رؤیة السفط اندر دیدن سفط ● سفط زنی بود که
مردم نگاه دارد ● باب رؤیة الباغد
اندر دیدن باغد ● ساعین دوستان بوند و خویشان و
همباذان که او را از یشان نفع بود و بریشان توکل کند ●●
باب رؤیة السرة
اندر دیدن ناف ● ناف زن مرد بود و کنیزکان که زیر دست
او بوند ● باب رؤیة السیل
اندر دیدن سیلاب ● که [illegible] گفت سیل دشمن بوند ● اگر
بیند که اندر وی همی آمیزد با دشمنی اندر آمیزد ● اگر بیند که بیرون
و با کار شد از غمی و اندوهی محنت بیرون آید ● اگر بیند که سیل

اندر سرایا اندر محله افتاد ان سرا و ان محله را مرگ رسد ٭
حتی جی سبیل دشمن بوذ و بلا و بیماری ٭ باب

رؤیة السمك

اندر دیدن ماهی ٭ ابو عبد الله گوید که
اگر کسی بیند که ماهی بگرفت و ان ماهی ماهیی دیگر اندر دهان
داشت او زنی بکند که زن را پسری بوذ و ماهی کی بوذ که
علم دین داند یا قران ٭ اگر بیند که برهنه بوذی و ماهی همی گرفتی
از رود یا دریا او مردی بوذ که مرو را دین نبوذ ولکن درم
رنج او حلال بوذ ٭ اما ماهی تازه هرچ بزرگ بوذ خواسته بسیار
باشد و توانگری بیاوذ ٭ اگر ماهی خرد و کوچک بیند چندانک
نتوان شمرد غم و اندوه بوذ ٭ اگر بیند که ماهی بیافت تازه یا
دو ماهی زنی یا دو زن بیاوذ ٭ هر که در زمین مشرق شهرها،
هندوستان و سند و دریا مشرق در خواب ماهی بیند
تفسیران زن باشد ٭ اگر در شکم ماهی مروارید بیند یا
بیشتر او خواسته بیاوذ یا دو فرزند ٭ و همچنین ماهی بزرگ
اندر تاویل چون [illegible] ی و دو بیند زن باشد اما چون بسیار
باشد چندان که شمار نتوان خواسته و توانگری بوذ ٭ اگر
ماهی شور بیند او را غمی رسد از قبل بنده یا غلامی یا خادمی

ران خو

ران حسنه که از ان ماهی بیاوذ و بخورد ٭ و شور اخرد و بزرگ
یکی بوذ اگر کسی بوذ که طبع او اندر خوردن ماهی امیخته بوذ غلبان
این باشد و اگر نه شور بیند ٭ و او را خواسته و تنگی بوذ ٭
اگر ماهی را بیند زنده که اندر جایگاه مجهول همی گردند ان بحالت
زنان و خادمان باز گردد و ممکن باشد که از ایشان کار نا بایست
در وجود آیذ ٭ اگر بیند که از قضیب او ماهی بیرون آمد او را
دختری آیذ ٭ اگر بیند که ماهی از دهنش بیرون آمدی
و در شکم او مروارید بوذی اثر تفسیر از گوهران کنند ماهی
تازه توانگری و غنیمت و مروارید هم چنین ٭ باب

رؤیة السباحة

اندر دیدن شناه کردن ٭ ابن سیرین
گفت اگر مردی بیند که اندر آب افتاد و گاهی شناه می کرد
و گاهی غرق می شد و گاهی می طپید و بهمین حال بماند مرده
شود اندر بترین حالی ٭ اگر از وی بیرون آمد از همه غم
رستگاری یاوذ ٭ گفت اگر بیند که شناه برد و سلامت از
آب بیرون آمد او نیکی یاوذ ٭ اگر بیند که اندر آب صافی روشن
شناه کرد پس از وی بیرون آمد او از غم رهایی یاوذ ٭ اگر
بیند که اندر آبی شناه همی کرد پس از وی بیرون آمد مرو را

نمی رسد سخت پس رها شود ۞ گفت آب روان اندر قصّه
سخت تر بود و آب ایستاده ضعیف تر ۞ اگر بیند که اندر رودی
شناه همی برد او بکاری باز داشته بود و بود که زندانی گردد
و اندران دیر بماند و بیرون آمدنش از آن زندان بود و بود که
و دیری میان سختی بود که اندر تلخشکی ۞ پس اگر بیند
که بدان شناه از آب بیرون آمد اندران زندان نماند

و رها گردد ۞ **باب در رؤیة السفینة** در کشتی

اندر دیدن کشتی ۞ ابن سیرین گفت اگر کسی بیند که اندر کشتی
نشست و بیرون آمد زندانی گردد و مر او را غمی رسد
و غرامتی و لکن بعاقبت رها گردد ۞ اگر بیند که اندرو نشست از
بلای و غمی و فتنه رها یابد و جی گفته اند که کشتی رها شدن
بود از بلا و فتنه ۞ اگر بیند که کشتی از دریا بر آمد ۞ و او را اندر
سفر کسی بود از خویشاوندان با متاع و سلامت باز او رسد ۞
اگر بیند که اندر کشتی نشست و بر سر آب بود و از آن بیرون
نیامد از مرد زندانی گردد یا از بیماری رها یابد ۞ کرمانی
گفت اگر کسی بیند که اندر کشتی یا اندر دریا بود او را پادشاهی پیوسته
گردد یا یکی از نزدیکان پادشاه ۞ گفت کشتی رستگاری است

پیوسته بودنی سفری بکند ۞ اگر بیند که بر تخت خفته بودنی بر
بسته پادشاهی یابد و لکن اندر کار دین سستی کند ازیرا که خواب
غفلت بود بدین جایگاه و جایگاهی کاهلی بود که خواب شدن لیس
کشتی بود و رستگاری ۞ اگر بیند که بر تختی بودنی پادشاهی یابد
با ارب و خویش کاری که او را اندران نفعی بود ۞ **باب**

پرده **رؤیة البستان** اندر دیدن بستان گفت بر دهاکم و بیش کهک
و بزرگ تنگ و فراخ که بر در تو باز کند مانند تنعّمی بود و غم غنت ۞ و هیچ
تنگ تر و ضعیف تر اندر غم ضعیف تر و هیچ رنگی با وی بود ندارد و ۞
چندان بنی دارد که خداوندش را هلاک کند ۞ کرمانی گفت
اگر بر وی از آن بود که بر در سرای بزرگ یا اندر بازار فرا گذاشته
او را تاویل اندر غم قوی تر بود و هیچ از وی بیند که در بند شود ۞
یا بکشت یا تباه گشت غم از خداوندش بشود چنانک یاد کردیم ۞ واما
بوده که معروف بوده بجایگاهی که مدام او یخته بود هیچ زیان ندارد

در سلاح ۞ **باب در رؤیة السلاح**

کرمانی گفت اگر کسی بیند که سلاح تمام پوشیده بودنی یا ناتمام ۞
دشمنان بر وی هیچ دست نیاوند نیابد ۞ اگر جوشن پوشیده
بودنی نگاه دارنده او بود از دشمن ۞ اگر بیند که سلاح داشت

ومیان گروهی بی سلاح بوذ اگر تنها کرده و برو حیلتها سازند •
ولیکن دست نیابند • پس اگر ایشانرا نیز سلاح بوشند قوت افزاید •
که سلاحش بهتر و بیشتر بوذ • پس اگر ایشان مردان مجهول
باشند که او ایشانرا نشناسد و یا پیران بوند یا پیری در میان
ایشان باشد ایشان جمله دوستان او بوند • واگر جمله برنا بوند
و ایشانرا نشناسد همه دشمنان او بوند • واگر ایشانرا شناسد خوذ
دیذن ایشان باشد و مردم را هیچ تاویلی مخالف نبوذ • پس اگر
آن سلاح شمشیر اندر برداذ یا تیری یا کمانی یا عمودی یا جبهای
که بزی کارزار شاید که کند ان همه پادشاهی بوذ که یابذ بر حسب آن
سلاح و مایه و خطرش و هرچ بیند ازین جنس که بشکست یا ازو
بستند یا بکسی داذ یا بفروخت یا ازآن پادشاهی بوذ اندر آن پادشاهی
بوذ ملکش بدزدند یا بفروشند یا بکسی دهد اساس آن بوذ و تفسیرش
آن بوذ که آن کار بروی دشوار گردد • ولکن ازوی بنشوذ • • •

باب در رویة السیف

شمشیر

اندر دیذن شمشیر • بسر سیرین گفت شمشیر سری بوذ •
یا پادشاهی • اگر بیند که شمشیری از وی بستند زن و
کوذکی اندر شکم تباه کند • اگر بیند که نیام شمشیر او بشکست زنش

بمیرد

بمیرد • اگر آبستن بوذ انک در شکم او بوذ بماند • گفت شمشیر کشیده
که اندر دست خویش ببیند عزی سخت بوذ که بگوید اگر ببیند که بذو کسی
همی زند آن عزی بوذ • پس اگر از جایگاه زدن خون براید سخن
سخت تر بوذ • گفت اگر کسی ببیند که او را تیغی داذند پادشاهی
یابد یا فرزندی آیذش نرینه • اگر کسی ببیند که او را سلاحی داذند
چون شمشیر یا کارد و انکس که توانگر بوذ توانگریش بیفزاید و اگر
درویش بوذ توانگر گردذ • اگر زنی ببیند که او را تیغی •
داذند یا کمانی یا نیزه او پسری بزاید • گفت اگر مردی دید
که تیغی داشت و بدو مردم را همی زد بزرگی یاوذ • پیغامبر
علیه السلم اندر خواب دید که سوراخی اندر شمشیر او بوذی •
گفت مرا اندر اندام زیانی رسد و این آن بوذ که او را دندان
بشکستند و درویش انکار کردند • پس اگر ببیند که او را تیغی •
اندر نیام بشکست پسرش اندر شکم مادر بمیرد • اگر ببیند که قبضه
شمشیر او بشکست او را پدر یا مادر یا براذر بمیرد یا کسی از نزدیکانش
اگر ببیند که نعل شمشیرش بشکست آن مرگ مادرش بوذ • یا آن
خالهٔش پس اگر ببیند که بروی زنند آن سخن فزونتی بوذ • •
اگر ببیند که شمشیر اندر دست داشت بالا پسر بوذ و نیت نداشت

ی کشیذ ان ولایت که باید نتواند باستن • اگر بیند که از
لوتاهی بروی پیچیده بوذ همین تاویل دارذ • اگر عمده خویش بیند
خیانت بوذ که گفته آمد • اگر بیند که حمایل شمشیر بریده شد
ان ولایت ازوی بشوذ • و از جهت ان تاویل ولایت نهاذیم •
که گردن جایگاه ردی و پیشهاردست و جایگاه ولایت قلادهٔ اهن
واهن الت باذشاهی • وهیچ از سلاح آهنین بوذ باذشاهی
باز خوانیم • وهر آهنی که از التها دیگر بوذ غیر سلاح ان قوت
این جهانی بوذ • خدای عز وجل میگوید وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ • •
فیه بأس شدید ومنافع للناس • یعنی اندر
اهن قوتی است سخت و منفعت مردم • اگر بیند که کسی •
شمشیری بوذ بی جنگی که میان ایشان بوذ ان زننده •
داماذ او گردذ • اگر بیند که سوراخی اندر شمشیر او بوذ یا زنگ
گرفته یا تیره گشته ان حالی بوذ که اندر ان چیزی اید که •
شمشیر را بذان باز خوانند چنانکه اگر جایگاهی بوذ که شمشیر
زبان بوذ شکسته شذن زبان بوذ از چیزی که خواهذ
گفتن وتو هیچ بذان مانند همین حکم داذه جایگاه
بوذ که شمشیر را بفرزند باز خوانده اند در حال شمشیر بفرزند
باز گردد •

که بر کسی زند • کارزاری کند او باذشاهی یابذ که اندر ان باذشاهی
مرورا نام و ملک بوذ • گفت شمشیر مردی بوذ ونیام زنی اگر
مردی بیند که تیغی بر کشیذ وتیغ اورا از زیر بوذ او را پسری
آید مخنث • پس اگر بیند که بر کسی شمشیر زذ اندر ان کس
سخن گوید اگر بیند که ازوی خون نیاید ان سخن بوذ بخیر
وصلاح • اگر بیند که ازوی خون آمد سخنی بوذ که بذان سخن
ان کس را که زند از گاهی بیرون آرذ و خدای عز وجل مرورا
بذان سخن شنیدن باداش نیک دهد از بهر انک خون گناه
است پس اگر خون خداوند بوذ که زننده نیز خون الوده شوذ •
زننده بذان سخن خواسته حرام یابد • اگر هر دو الوده شوند
هر دو خواسته حرام یابند • اگر کسی بیند که مرد مجهول
شمشیر بر اندام او زذ و اندام او پیوسته خانک ازوی جذا گشت
او اندر شهرها پراکنده شوذ • اگر مردی بیند که او را تیغی داذند
اندر نیام و ان تیغ اندر بر افکنده بوذ او را پسری آید • اگر بیند
که خوذ تیغی اندر بر داشت ولایتی یابد وحال او اندر ان ولایت
بذان حد بوذ • که ان تیغ از زمین بر داشته بوذ • هر تیز دین
مرد بوذ • اگر بیند که ان تیغ که در بر افکنده بوذ بر زمین •

باب رویة السکین

اندر کارد ● اگر بیند که او را کاردی دادند و هیچ سلاح دیگر
با وی نبوذ بدین جایگاه کارد پسر بوذ ● پس اگر سلاح دیگر
با کارد ببیند پادشاهی بوذ ● و نیزه و تیر و چوبه و خنجر ●
و انچ بدین ماند چون با سلاحها و دیگر باشند از سلاح و شمرند تاویل
ان باشذ که شنیذ ● پس اگر هیچ سلاح با ایشان نباشذ و نه ان
دلیل که انها را پیراذ یا بذر یا پذ تغییر توان کردان نیکی بوذ
که خداوندش بیاوذ ● اگر کاردی ویش بوذ توانگر گردذ و اگر توانگر
بوذ کار بهتر شوذ ● گفت اگر کارد اندر نیام بوذ زنش
ابستن بوذ پسری زایذ ● و اگر اندر دو کارد بوذ زنش
بر دو پسر ابستن بوذ ●

باب رویة السوط

اندر دیذن تازیانه ● اگر بیند که او را تازیانه
دادند اندر پوست گرفته او را پادشاهی بیاوذ ● و بوذ که پسری
بوذ ● پس اگر اندر پوست گرفته نبوذ بر جماعتی از عرب و
خواسته ایشان والی گردذ ● پس اگر ببیند که تازیانه
شکسته شذ ان پادشاهی از وی بشوذ ● اگر ببیند که بدان
تازیانه کسی را همی زذ یا کاری بدان همی کرد تاویل ازان

بباید کردن از [illegible] انکه کار او قوی تر است از انکه تازیانه [illegible] ● پس
اگر ببیند که کسی را به [illegible] تازیانه همی زذ دو زنی بد کردن کسی ●
پیاده [illegible] تازیانه زنند ●

باب رویة السراج

اندر دیذن چراغ ● دانیال گفت اگر چراغی
اندر خانه یا اندر جای بیند روشن و تابان ان نیک شذن حال
ومختاران را بوذ ● اگر روشنایش ضعیف بوذ کارش ضعیف باشذ
اگر ببیند که چراغ بمرد و [illegible] خواب دلیل دیگر نباشذ دلیل
مرگ [illegible] شذن کار [illegible] و گسسته شذن [illegible] ● ●
دانیال گفت اگر کسی ببیند که چراغ یا آتش اندر خانه خویش یا دیگران
نو کرد خداوند ان جایگاه بمیرذ ●

باب رویة السکر

اندر دیذن شکر ● شکر اندر خواب سخن شیرین
[illegible] لطیف از کسی یا بوذ یا [illegible] دیگری کو [illegible] شنوذ [illegible]
[illegible] دلیل [illegible] ● اگر ببیند که شکر همی خورد و زنی بیاوذ یا سخن خوب
بوسد ستانذ از کسی یا نیز یا دو [illegible] ●

باب رویة السوار

اندر دیذن دست اورنجن ● اگر بیند که
دست اورنجن اندر دست داشت دست تنگ گردذ ● اگر بیند که
بوذ دشمنانش او باشذ ● اگر از سیم بوذ ایمان [illegible] ● ● ● ●

[illegible] [illegible] پادشاهی اندر دست او کرد [illegible] تاویل ان بیرون

بود [illegible] [illegible] [illegible] ۝ باب رؤیة

السنور [illegible] دیدن گربه ۝ اگر بیند که گربه را بکشت یا چیزی

بدوی [illegible] [illegible] [illegible] بیرون [illegible] یا بوذ ۝ اگر بیند که گربه [illegible]

[illegible] [illegible] دزدی دان [illegible] بوذ ۝ اگر بیند که چیزی

[illegible] [illegible] [illegible] ۝ اگر گربه را شناسد [illegible]

[illegible] ازان جایگاه چیزی [illegible] بوذ ۝ اگر گربه را بکشت و از پوست

[illegible] [illegible] [illegible] عیب بوذ اگر گربه را بکشت و از پوست

۝ [illegible] [illegible]

[illegible] اوچیزی [illegible] دزدی بوذ [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] اگر کشت بیمار شوذ

بیند که [illegible] [illegible]

اگر بر گربه [illegible] [illegible] [illegible] ۝ اگر بر [illegible] ۝

گربه چیزی [illegible] دان [illegible] بیماری دراز [illegible] ۝ بسر [illegible]

کفت [illegible] [illegible] [illegible] که بیماری [illegible] ۝

[illegible] [illegible] [illegible] ۝ اگر گربه کوهی بوذ بذتر [illegible] ۝

باب رؤیة السلحفاة

اندر دیدن کشف ۝ کشف مردی بوذ زاهد و خذای پرست

[illegible] ۝ اگر کسی بیند که کشفی یافت او بر مردی بدین کونه کامیاب

[illegible] و او را چیزی یا بذ یا دختری [illegible] کودد و از دانش و علم زاهد او بهره

رذ ۝ اگر بیند که کشفی بر راهی یا بر جایگاهی افتاده بوذ ان

عالمی بوذ که جایگاهی مجهول ضایع کرده ۝ اگر بیند که اندر میان

خانه بوذ اراسته ان جایگاه عالمی بوذ اندر نیکی و کرامت ۝

باب رؤیة السرطان

اندر دیدن خرچنگ ۝ خرچنگ مردی بوذ که رفتن او دشوار

بوذ و همت او بلند و اما اندر کار عسر ۝ و اندر تن غمت عظیم بوذ

اگر بیند که خرچنگ یافت او نیکی بیابذ و بر مردی چنین که یاد

کردیم پیروز شوذ ۝ اگر بیند که از کوشت خرچنگ همی خوردی

او خواسته و نیکی بیابذ ازان جایگاه دور ۝ و هر کار که خرچنگ

اندر وی بوذ بر خذاوندش دراز کردذ و میانجیش دیر بوذ

خرچنگ همه جانوراسنت چون مار و جینو و ها دیگر ازین ۝

قیاس ۝ و دشمنی هر یکی بر حسب سلاح او بوذ و قوتش ۝ ۝

باب رؤیة السعال

اندر دیدن سرفه ۝ اگر کسی بیند که سرفه زدی از کسی شکایت

کنذ ۝ اگر بیند که مرو را دهان باز کرده بوذ او را ان

که از کسی شکایت کنذ و نکنذ ۝ باب

رؤیة السم اندر دیدن زهر ۝ اگر کسی بیند که اندر

زهر دادندی و آن زهر مرو را بکشتی از سببی نیکی یابد
و اگر او را نکشتی او را از آن سبب غمی و اندوهی رسد

باب رؤية السهم

اندر دیدن تیر تیر مردی بود و اگر بیند که تیرش
بشکست پسرش بمیرد اگر بیند که تیر اندر جعبه باشکونه نهاد
یارانش بروی برگردند

كتاب الشين

باب رؤية الشمس

اندر دیدن آفتاب دانیال گفت آفتاب خلیفت زمین است
اگر کسی بیند که آفتاب با وی سخن همی گوید او را بزرگی رسد از قبل
خلیفه اگر بیند که آفتاب سیاه شد چنان بود که اندر پادشاه
بزرگ آید اگر بیند که آفتاب را ابر بپوشید ملک را غم عظیم
رسد پس ابن سیرین گفت اگر کسی دو آفتاب بیند که آهنگ
یکدیگر کنند و از یکدیگر اندر گذرند چیرگی آن را باشد که بر بالا باشد
و نیز عجب کنند که میان دو گروه بدروغ جنگ کارزار همی سازند
پس ابن سیرین گفت اگر کسی آفتاب را اندر بستر کبود و آن ستارگان

که گرد در باشد

گرد وی باشند پراکنده شوند پادشاه آن زمین هلاک شود و مردمانش
پراکنده گردند اگر کسی آفتاب را پاکیزه و روشن بیند پادشاه عادل
و منصف بود پس اگر لختی تیرگی اندرو بود از جور خالی نبود
اگر جمله سیاه بود مردن پادشاه بود پس ابن سیرین گفت اگر
کسی آفتاب را روشن بیند و صافی و اندر وی همی نتواند نگرید پادشاهی
عظیم بیابد اگر او سزاوار پادشاهی بود و اگر نه از خویشان او کسی
که سزاوار باشد بیابد و لکن چاره نبود از آن که خداوند
خواب را نیکی و بزرگی تمام اندر آن سال برسد اگر کسی بیند که
آفتاب اندر خانه او بر آمده بودی پادشاهی و نیکی بسیار بیابد
و ممکن باشد که نیکی یا تنش از زنی بود که بخواهد اگر بیند
که ابر آفتاب را بپوشید پادشاه درویش شود یا بیمار گردد
یا پادشاهی از وی بشود پس ابن سیرین گفت اگر بیند که آفتاب
و ماه هر دو از آسمان بیفتادندی مردن فقها و پادشاهان
بود پس ابن سیرین گفت چند جایگاه دیگر آفتاب و ماه مادر
و پدر بود الا بینی که یوسف علیه السلام همین خواب دیده
اگر بیند که آفتاب برفت و ناپدید گشت آن دلیل بود که
از زمین برداریند اگر بیند ~~اگر بیند~~ که آفتاب و ستارگان

از نیکو نیکوتر آنکه شده ملک از زمین هلاک شود و سر دهانش
بر آکنده شوند و بود که تشنها خیزد ۞ کرمانی گفت آفتاب ملکی
هست هر کسی که بیند که آفتاب یافت او از ملکی عزت و بزرگی
یابد ۞ اگر بیند که آفتاب گشت و از آسمان همی تافت پادشاهی
یابد تا آن چند که نور او بود ۞ اگر بیند که بر زمین بودی
و نور از وی همی تافت چنانک نتوانستی در وی نگریدن و
مرورا نه روشنائی بود و نه تیرگی خداوند این خواب نعمت خواهد
و اگر اندر غمی بود خدای تعالی او را فرج دهد ۞ و پس اگر سیاه
بود تیره و نه تابان خویش ملک را بدو احتیاج افتد بکارها
پس اگر بخت بزرگ بود مر او را باید که بود اندر طلوع باده ۞
پس اگر او را همی خوار داشت و نه چنان داشت که باید که
آفتاب را دارند او با ملک خیانت کند و فساد بجا آرد ۞ ۞
پس اگر او را بر آسمان بیند چنان که هست و لیکن او را روشنائی
نبودن کم شدن سایهٔ پادشاه بود ۞ پس اگر روشن
و تابان بود و همی تافت و بخانه فرو آمده است و مرحبا آن ۞
نبود زن کند و چاره نبود که او را با کسی از خاندان او از پادشا
بزرگی و نیکوئی رسید بدان چند که تابش آفتاب بود ۞
بر ایشان ۞

ابن سیرین گفت اگر بیند که ماه و آفتاب در محله برابر هم بودی اینجا ۞
کار داری افتد ۞ گفت اگر کسی بیند که آفتاب را بگرفت او زنی کند ۞
عفت نیکو اگر زن ندارد و الا او را دختری آید عفت نیکو ۞ پس اگر بیند
که آفتاب را بپوشید یا چیزی دیگر چنانک روشنائی از وی برفت ۞
کاری بود که ملک را افتد از بیماری یا دگرگون شدن حالش پس ۞
اگر بیند که آن ابر از وی باز شد آن بیماری از وی بشود ۞
اگر بیند که آفتاب و ماه و ستارگان همه بر آسمان گرد آمده بودند ۞
و جمله بتابیدن روشن و منور و او را بدیشان دست رسید او بکار ملک
کامیابد ۞ و بکار روزی یابش و بزرگان و مهتران اگر پادشاهی را سزا ۞
بود ۞ پس اگر ایشان را روشنائی بود و سیاهی و تیرگی با ایشان
بود خداوند خواب هلاک شود ۞ و اما سیاه گشتن و تیره شدن ۞
ایشان برگشتن نعمت بود از ایشان ۞ آفتاب اندر تاویل ملک ۞
بزرگ بود چون خداوند خواب و ملک در یکی شمرو ناچیز ناجیب ۞
باشند ۞ اگر زنی بخواب بیند که آفتاب در خانه او بر آمده بودی ۞
و شوی ندارد شوی کند بزرگوار ۞ باب

رؤیة الشعر اندر موی

۞ ابن سیرین گفت که من موی
بسیار و سیاهیش دوست دارم ۞ اگر مردی بیند که موی سر او

اندر موی کسی بسته بوذت و اینکه ان هنباذ باشند بریکدیگر زیان ●
اگر بیند که موی پس یا پیش فرو ریخت بو باید ترسیدن از انک حالش
تباه گردذ و ابش شوذ ● اگر کسی بیند که موی از تن خویش پاک همی
کند یا ستردن از ان که باید نزدن او موی بوذ از افزونی نعمت این جهانی
بوذ و زیادتی نیکی ● اگر موی بیند که کف او موی بر آمده بوذ دلیل
او را غمی رسیدن و ... بر وی نشیند ● و اگر بر سینه و بر شکم موی
بیند همچنین غمی بوذ و فامت ● و اگر بر ران بیند یا بر ساق هم فام بوذ ●
و اگر بر رعای او همچنین ● اگر بیند که موی بر اندام او دراز شده بوذ
چنانک از ان گوسفندان اگر کسی بوذ که این جهان داوذ افزونی ●
خواسته و درازی عمر و کم شدن غم و اندوه و نیکو شدن حال و روا
کار خلق وی خواب بوذ ● اگر بیند که موی و پر و ریش و اندام تنش
سخت دراز شده است او را ثابت یاد کرد ● اگر میان سر گیسو بیند
او را سوی آید یا دو ● و اگر سیاه بوذ بادشاهی و توانگری یابذ ●
اگر بیند که موی او پخته شذ اگر غمی دارد فرج آیدش و اگر
وامی دارد توخته گردذ و اگر بیمار بوذ بهتر گردذ ● و اگر مرد ٣٢١
اصلع بیند که مویش بر سر بر آمده بوذ خواسته یابذ ● اگر
بیند که انبه موی همی کند از غمی که دارد یا دشمنی رها یابذ ●●

موی بغل راعیین چکم بوذ ● دانیال گفت موی گوسفندان ●
خواسته بوذ از قبل پادشاه و موی تن مرد خواسته بوذ و بهترین
موی که بر اندام بوذ انست که بر عورت بوذ و بر ساق و بترینش انک
زیر بغل باشد و اندر بینی و بر سینه از بهر انک موی روی تمام بوذ ●
و از ان بینی غم و از ان بغل و شکم تباهی دین و انک بر ناف و زهار
بوذ دین ●

باب ... در رؤیة شرب الماء من الاوانی اندر دیدن آب خوردن از اناها

اب خوردن از قدح

دانیال گفت اب خوردن از قدح گوهر زنان است ● پس اگر بیند
که از قدح اب خورد او زنی کند و از ان زن خواسته یابذ ● پس
اگر اب خوردن از کوزه بوذ خادمان باشند و بلبله همچنین ●
پس سیرین گفت خوردن آب از خنب زنان ازاذ بوند و یافتن خواسته
از ایشان ● و گفت خوردن اب از قدح زندگانی دراز بوذ و روزی
فراخ و همچنین خوردن اب باران روزی مبارک بوذ ● کرمانی گفت
اگر بیند که او را ابی داذند از قدح یا از کاسه ابگینه ان نیز هم گوهر
زنان است و ان اب فرزند بوذ ● پس اگر بیند که ان کاسه
بشکست و اب بماند ان زن که ماذر بمیرد ● و بچه بماند ●
اگر بیند که اب برفت و قدح بماند بچه بمیرد و ماذر بماند ● اگر بیند که

آتش اندر دهن همی آید او را خواسته شود اگر کسی بیند که قمری آب باران
دری یا ده درم یا صد درم یا هزار درم بیابد ❁ باب
رؤية الشيخ اندر دیدن پیر ❁ گفت مرد پیر اندر خواب بخت بود
چون شناسی بی تاویل اگر شناسد قوی تر از آن باشد که نشناسد ❁
و بونا را چون نشناسی غم بود و دشمن ❁ باب
رؤية الشعر العين اندر دیدن مژه چشم ❁ مژه چشم نگاه
دارنده دین است اگر بیند که مژه او فرو ریخت مردی بی ران بوذ ❁
باب رؤية الشتم
اندر دیدن دشنام دادن ❁ اگر کسی بیند که بر ظالمی نفرین کرد ظالم
بروی چیره گردد ❁ کرمانی گفت اگر مردی بیند که کسی دشنام
داد آن کس بر آنکس دشنام چیره گی یابد ❁ باب
رؤية الشجر اندر دیدن درخت ❁ کرمانی گفت درختان
به وقف همه مردان باشند و حال هر مردی بر حسب آن بوذ ❁
از میان مردان که حال آن درخت میان درختان ❁ اگر بیند
که با درختی همی کوشد یا کاری همی کند او را با مردی که هم گوهر آن
درخت بوذ کاری افتد ❁ اگر درخت سبز بیند برگ آورده
بیو آمن خویش او را بسیار نیکی و خوشی آید ❁ اگر درخت خشک بیند

او را زیا

و را زیانی رسد ❁ و صحیح خوش اوی بوذ از آن درختان مردی
بوذ ستوده و هر چه نا خوش بوذ مردی بوذ نکوهیده ❁ اگر درخت
درخت خشک بیند هیچ نیکی اندر آن نبوذ ❁ اگر درختی بیند
در محله خشک شده و اندر آن محله بیماری بوذ آن بیمار بمیرد ❁ و اگر کسی
از آن محله غایب باشد باز نیاید ❁ اگر بیند که اندر بوستانی زیر درختی
همی رفت او خواسته از آن توانگر یابد ❁ اگر بیند که اندر زیر درختی
جمله خفته است او را بر کت آید ❁ اگر بیند که بر درختی بوذ که
دراز و از بر آن همی چیدی و یا همی خوردی خواسته بی رنج یابد ❁ ❁
و بعضی گفته اند که بدان خرم شوذ مگر که اصل آن میوه در تاویل
نیک بوذ ❁ چون انجیر و زیتون و امثال این ماند ❁ اگر بیند که بر
درخت بلند بوذی او بفرو د بزرگی بپیوسته گردد ❁ اگر بیند که در
بسیار بوذی همه بار او بیفروختی و بازرگانی یابد و روزگانی دراز
پس اگر بیند که درخت معروف همی برید او بیمار گردد یا بمیرد
یا اگر کسی از خانواده او بمیرد ❁ اگر درخت مجهول بیند بوذ آن
تاویل در خویشاوندان دور بوذ ❁ ابن سیرین گفت اگر کسی بیند
که در بوستانی نشسته بوذی و از درخت میوه همی خوردی همی چیذ
او را کاری مبارک خجسته و از وی نیکی یابد ❁ اگر بیند که بر درخت

بوذی بر از انار او را توانگری فراز رسید ❁ پس اگر بیند ❁
که نشسته بوذی و انار همی چیذی چنانک بذو رنج نرسیذی
او خواسته بیاوذ بی رنج ❁ و هر چه بیند از درخت که سخن همی گفت
از نیک و بذ آن کاری بوذ هم از آن گوهر که مردم را از و عجب آیذ ❁
که بیابانی گفت درخت تمام رسید ببالا و بپهنا معروف در مجلس یا
در نماز گاه همی دین مرد بوذ ❁ اگر بیند که آن درخت بگندیذ گشت ❁
دین او بزیان آیذ ❁ تفسیر درختی که ساقش ستبر بوذ و قوی ❁
تاویل بذین صفت کنند ❁ ساق ستبر نمازش بوذ و بیخ زکوة و شاخها
روزه و هر چه از و قوی یابی بذین باز گردذ ❁ و شاخهای کوچک ❁ ❁
برادران که از بهر دین برادر او باشند و برگ درخت خواسته
خداوند خواب ❁ اگر بیند که برگ او درخت نیکو گشت آن مرد را ❁
دین نیکو بوذ ❁ میوه درخت ورع بوذ و خواسته ❁ بباید دانست
که ایستاذن درخت بساق باشد و ایستاذن ساق بیخ و وبال و شاخ
و برگ و میوه را ایستاذن با آب و آب او گرویذن است بخذای تعالی
و هر که از درختی بذین صفت کم شوذ او از مردمی بذین شکل
و سیرت دور ماند ❁ اگر درختی بیند ازین نوع که او را همه چیز
بوذ نیکو بوذ که خذاوند شی را آن همه هنرهاست مگر نیکو روی ❁

اگر بیند

اگر بیند که این درخت خشک گشت یا بیریذند بی برنایذ که تا او ❁
بمیرذ و نامش ازین جهان بریده شوذ ❁ و از آن دین که داشت
برگردذ ❁ و اگر بیند که درختی را آب همی داذ و آن آب از ❁
میوه بوذ آن مرد با مجدی از آن خویش گرد آیذ ❁ ❁ ❁

باب فی رؤیة الشطرنج

اندر دیذن شطرنج ❁ گفت شطرنج باختن کاری بوذ از
کارهای باطل پس اگر بیند که بیند او بر کاری باطل که همی جویذ
چیره شوذ ❁ و اگر خداوند خواب را با کسی جنگ بوذ پیروزی
یابذ زیرا که این بر مثال مصاف نهاذه اند ❁ و اگر بیند که بماند ❁
کاری که همی جویذ نیابذ ❁ و اصل شطرنج اندر خواب دروغ گفتن
است چه جمله صورتها است ❁ و نرد همچنین باطلی بوذ از باطلهای
جهان ❁

باب فی رؤیة الشوک

اندر دیذن خار ❁ اگر کسی از خار بهره یابذ چندان از ❁
دین بیابذ ❁ اما درختی که بر و خار بوذ یافتنش دشخوار بوذ و اندر
بس نیکی بوذ ❁

باب فی رؤیة الثلج

اندر دیذن ثلج ❁ اگر کسی بیند که ثلج همی خورذ بوقت خویش
و او را غمی باشد از غم رها شوذ ❁ و نیکوییها بیند ❁ ❁ ❁ ❁

باب رؤية الشعير

اندر دیدن جو ● جو روزی بود بسبک بی رنج و لکن اندک و فایده
بااو بود ● اگر بیند که همی خرید یا کسی بزود او را خواسته بود بانتن
درستی ● اگر بیند که جو همی خورد اندر دین نیک بود ● و جو ماه
گونه که خورد خام پخته خشک و تر بریان کرده جمله نیک بود

باب رؤية الشبه

اندر دیدن برنج ● برنج اگر مرد حاجت بیند و اگر زن خواسته بود
از قبل جهودان یا ترسایان که بیاید ● انگشتری برنجین بر همین
گونه بود ● باب رؤية الشکر

اگر بیند که سپاس داری همی کند نیکی اندر دین و دنیا یابد ●

باب رؤية الشاهین

اگر کسی بیند که شاهین یافت وحشی او بسی یابد ● ● ●

باب رؤية الشحم

اندر دیدن پیه ● اگر کسی بیند که پیه گاو همی خورد او را نعمت
در رسد و فراخی عیش و حشمت تمام ● پیه گوسفند ●
خواسته بود بسیار و پیه کسی را از روغن پیه اولی تر بود ●
که در خواب بیند ● باب رؤية الشفة

دیدن لب ● اگر کسی ببیند که لب وی ریش شود همتش بشود
اگر لب زیرین شود زنش بمیرد ● باب
رؤية الشمع اندر دیدن موم ● شمع اندر خواب عالمی بود یا
قیم سرای و چراغ نیز همچنین ● ● ● ● ● ● ● ● ● ● ●

کتاب الصاد

باب رؤية الصلاة

اندر دیدن نماز ● کرمانی گفت اگر بیند که سوی مشرق نماز می کرد
مشرق نمازگاه ترسایان است یعنی او جمله از ان ترسایانست و گفتار
و مذهب او از ان ترسایان و توبه باید کرد ● اگر کسی بیند که نماز سوی
مغرب همی کند از ان جانب نمازگاه جهودانست مذهب او بد مذهب ●
جهودان نزدیک است از ان سبب که دارد باز باید آمدن ● و
توبه باید کردن و از خدا تعالی بباید ترسیدن ● و اگر ان ●
زمین از جمله نمازگاه مسلمانان بود واجب کند که زیان ندارد ● ●
ابن سیرین گفت اگر کسی بیند که با جهودان نماز همی کند از قبله
بگردید یا با ترسایان یا با گبرکان مرد کی بود که با چنین مردم
نشست خاست کند و بدان که می کند راضی نباشد ● دیگر که

گفت اگر کسی بیند • اگر کسی سوی قبله نماز همی کند خدای تعالی •
مر ورا حج روزی کند لقوله تعالی فَأَیْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ • کرمانی
گفت اگر کسی بیند که از سوی پشت قبله نماز همی کند او مسلمانی را باز پس
پشت افکنده است و گناه بزرگ از وی در وجود آمده یا سوگند دروغ یاد کرده
و از مسلمانی بیزار شده • یا زنی را از آن دشنام داده که لعنت خدای
بر آن سبب برو واجب شده است یا گناه عظیم کرده مر ورا از گناه توبه
باید کرد • کرمانی گفت اگر مردی در خواب بیند که متحیر باشد
و نداند که قبله بکدام جانب است او مردی بود که اندر دین خویش
متحیر گشته بود • اگر بیند که بر بام کعبه نماز همی کردی همین حکم
بود • اگر بیند که راست سوی قبله نماز همی کند رای او درست و
راست است • اگر بیند که طهارتش و رکوع و سجودش و ایستادنش
و خواندنش درست و راست بود رای او درست و با سنت •
پس اگر ازین همه یکی ناقص بود او در دین مذهب ما به خلاف
کردست • و همچنین اگر بیند که اندر واجب و مستحب چیزی افزود
شک در کار او آید • دیگر گفت اگر برخیزد که نماز کند اندر مسجدی
و خواهد که چیزی خواند نتواند او مردی بود که مهمتری
همی جوید و دین را افزار سازد • اگر بیند که مردم نماز سوی قبله

وکشته

همی کنند و او با ایشان نماز همی کند او را با جمع مسلمانان هیچ خلاف نیست •
اگر بیند که او سوی قبله نماز می کند و دیگران نه او بر حق است •
و دیگران بر باطل • اگر بیند که قومی در مزگت نماز همی کردند •
بعضی موافق قبله و بعضی مخالف قبله مردمانی باشند که میان
ایشان هوا و تعصب افتد • و پراگنده شوند • ابن سیرین گفت
اگر کسی بیند که اندر نماز بازی همی کرد نه نیک بود • گفت اگر کسی
بیند که اندر نماز چیزی همی خورد از طعام یا شراب او مردی
مرائی • اگر بیند که خبیص همی خورد او زنا بوسه دهد
چون بروزه بود • و هر شیرینی که بیند و شکر و خرما که در نماز
اقامه دو خورد او را جزین تاویل نکنند • باب

۳۰ رؤیة الصنم اندر دیدن بت • گفت اگر بیند که صنم همی
پرستید صنم باطل بود و تفسیر او لنی بود که بر خدای دروغ گوید
باطل • و همه صورتها ساخته باطل است • پس اگر صنم
از چوب بود او تقرب کند بمردی که بمذهب و دین نه پاک بود •
• اگر از سیم بود دین او تباه شود • و تباهی دینش از آن روی
بود • که دست در ناجوری یا خواسته زند که پیش او ودیعت
بود • اگر آن بت از زر بود از وی کاری در وجود آید که دشمن

بیندش و سه از دل کند و سرور از ان بی‌مراسته باشد ۞ پس اگر
اوی بود یا از اهل یا از وزیر کاری که از و اید جهت جستن این جماز
بود جهت انک هر سه خواستهٔ این جهان است و بت را الکو هر ناز باید
خواند اگر جز بت چیزی دیگر بود که کافران دون خدای او را پرستند بر
چین قیاس باید رفت ۞ اگر ببیند که صورتی از وی یا از کسی بدزدیدند
بود که با وی بحرام بنشینند ۞ اگر ببیند که صورتی بخرید ان
مرد غاش بر دکان گردد ۞ اگر ببیند که صورتی همی کردی و با ان
بازی کردی بازنان بازی کند ۞ باب

رؤیة الصلیب اندر دیدن بردار کردن ۞ اگر کسی ببیند که او را
بر در پادشاه بر دار کردند و داند که ان پادشاه فرمود دست مرورا
بزرگی و مایهٔ عظیم رسید ۞ و بود که پادشاهی بیاوذ ۞ اگر داند که
پادشاه نفرموذ دست و سزاوار بزرگی نبوذ اندر ان هیچ خیر نباشد
و رسوای بوذ ۞ و بود که پادشاهی بذو معزول گردذ و بالا گیرد ۞ ۞

باب رؤیة الصوت

اندر شنیدن بانگ ۞ بانگ و نام مرد و فخر او اند ر میان مردم
بران جمله بود که بانگ و شنوای او بود ۞ باب

رؤیة الصوم اندر دیدن روزه داشتن ۞ کرمانی گفت

اگر کسی ببیند که بیرون است یا لگامی بر دهان او کرده اند دست باز داشتن
بود ۞ از حرام و معصیت پس اگر او بر عکس بود که دلیل بر خواستهٔ این
جهانی کند یا اتباع دین بران برسید ۞ بود که نیکویی باشد که
از بهاذ یا ماننذ ان چشم دارد و بدان نرسیذ ۞ باب

رؤیة الصدر اندر دیدن سینه ۞ ابن سیرین گفت اگر کسی
ببیند که صدر او فراخ گشت ان زیادتی و افزونی بود اندر دینش
پس اگر تنگ ببیند ان کفر بود ۞ کرمانی گفت فراخی و تنگی سینه ۞
سخاوت و بخیلی تاویل باید کرد و سستی کی و بردباری ۞ باب

رؤیة الصراعة اندر دیدن کشتی گرفتن ۞ اگر ببیند که با کسی کشتی
همی گرفت او بر پشت که افتاد جهت انک تغیر حال ظاهر در وقت باشد

باب رؤیة الصلح اندر

دیدن اشتی ۞ کرمانی گفت اگر کسی بخواب ببیند که او را با کسی جنگ
بوذ و پس صلح کرد او را غنیمت رسیذ ۞ باب

رؤیة الصبی اندر دیدن کودک ۞ کرمانی گفت و ابن سیرین
گفت اگر کسی ببیند که کودکی را بر گرفت بوذ که نیکی و خواستهٔ بیابد ۞
پس اگر ببیند که بسی کودکی را بریان کرده است و از ان همی خورد ۞
از ان فرزندش نیکی یاوذ ۞ و منفعت عظیم ۞ گفت اگر کسی ببیند

که کودکی را اندر کنار دارد خواسته یابد ▲ باب ❊
رؤیة الصحرا اندر دیدن دشت ▲ ابن سیرین گفت اگر کسی بیند ▲
خویشتن را اندر دشتی بیند و او اندر تنگی بوده است او از دشواریها
و تنگیها بیرون آید ▲

باب ❊ رؤیة الصعود

اندر دیدن بر کوه شدن ▲ ابن سیرین گفت اگر بیند که بر جایگاهی
شد بلند تر از زمین او افزونی و پادشاهی یابد اندر دین ▲ اگر بیند
که بر آنجا درکی بروی بگشادند دری از درهای روزی بروی گشاده
شود ▲ کرمانی گفت اگر کسی خواهد که بر کوهی بر شود و برنج بری شود
آن کارها بود که همی جوید و بدان حد که دشواریش رسید
بیابد ▲ اگر بیند که بر سر کوه شد او آن کار را بتمامی بیابد ▲ اگر
این جهانی بود و اگر آن جهانی و هر بر شدنی که باشد بر کوه و
تل و عقبه و قصر و جایگاهی که از زمین بر داشته بود ▲ جمله
یافتن کاری بود که همی جوید بدان حد که ببیند که بر شد ▲

باب ❊ رؤیة الصمغ

کرمانی گفت صمغ از آن هر درختی که بیند فضلها بود از خواسته
مردی که آن کس یابد ▲ باب ❊
رؤیة الصولجان اندر دیدن چوگان ▲ اگر کسی بیند

که چوگان اندر دست داشت و بدان گوی همی زد او آنچ همی جوید بیابد ▲
ولیکن نه راست آید کرمانی اگر بیند که چوگانش کشته بودی اندر دین ▲
او جمیع نیکی بود و آنچ همی جوید یابد مگر اندر آن جهت و باز ایستی کیرد ▲

باب ❊ رؤیة الصوف

اندر دیدن پشم ▲ کرمانی گفت اگر جامه پشمین بیند که پوشیده ▲
بود او خواسته بسیار یابد ▲ اگر جامه بود که او را تفسیر این جهانی ▲
بود ▲ و اگر جامه بود که تفسیر او دین بود دین یابد با خواسته و نعمت
این جهانی ▲ و صوف نابافته بود از پشم بهتر و فاضل تر بود ▲ اگر
بیند که خروار پشم یافت او خواسته عظیم یابد ▲ و اگر دو خروار
یا سه خروار یابد خواسته بیشتر بود ▲ دانیال گفت پشم خواسته بود
گرد آورده ▲ پس اگر بیند که جامه پشمین خرید یا بار پشم اندر خانه
برد خواسته یابد و جلال و خوشی ▲ باب ❊
رؤیة الصفر اندر دیدن روی ▲ اگر مردی بیند یا زنی که
روی یافت خواسته بود از قبل جهودان یا ترسایان که یابد ▲ ▲
گشتن وی را که از روی بود همین تاویل کند اگر پاره روی بیند که یافت
نیکی یابد اگر کار کرده بود خادم و کارکن باشد ▲ ابن سیرین گفت
اگر کسی بیند که مرو را چیزی از روینه در جوالی پیش آوردند

خواسته نگاه داشت بنزدیک او بنهند باید که زینهار نگاه دارد

باب ... رؤية الصيد [شکار]

اندر دیدن نخجیر کفت اکر کسی ببیند که کوسفند کوهی یا کاوی یا بزی
بشکار بکرفت یا کسی بدو داد نیت داشت که از کوشت او بخورد یا بخشد
غنیمت و توانکری بود اکر سرش یا کوشتش یا پوستش بیافت توانکری
بود کش باید و هیچ ماده بود تفسیر آن زنان باشد چنانک
یاد کردیم در پیش کوشت و موی و پوست ایشان جمله خواسته
بود و شیرشان همچنین و اندر دیدن نیکی و افزونی باشد اکر نرکوی
ببیند که او را طاعت داشت مردی مرو را طاعت دار کردد که
اندر دین ... اکر ببیند که جانوری کشت کوهی او از مسلمانی بر
کردد مکر که ببیند که آهوی کشت آن خوشی بود که از زنان یابد

باب ... رؤية الصقر [جرغ شکاری]

اندر دیدن جرغ اکر جرغی ببیند تعلیم ناکرده و بی طاعت و مر
او را بود او را پر آید و بجای مردان رسد اکر ببیند که شکاری
و آموخته و طاعت دار بود و شکار همی کند و چون بخواند بیاید او
پادشاهی بیاود و اندر آن حاکم بود اما ظالم بود از بهر آنک جرغ را
خوردن آن بود که بظلم یابد و از دیکر را از دیکر مرغان بستاند

واندر دیدن

و اندر دین او ثباتی آید

باب ... رؤية الصيقل

کرمانی کفت صیقل و شمشیرکر و زراد اندر تاویل مجاهدت
که آهنکر و انک شمشیر روشن کند آن کس بود که کار پادشاه را ترتیب نهد
و نیکو دارد و لجب کند که ایشان بکفتار دروغ زن باشند اندر
کارها این جهانی اما کارها بزرک از دست ایشان برآید

باب ... رؤية الصائغ [زرکر]

اندر دیدن زرکر زرکر مرد دروغ زن بود و اندرو هیچ خیر و نیکی
نبود اکر مردی را زرکر همی خوانند که نه زرکر بود و آن کس که
او را زرکر خوانند شغب بود و آن کس عشی بندند که از آن یا خبر
باشد

باب ... رؤية الصباغ [رنکرز]

اندر دیدن رنکرز رنکرز مرد دروغ زن بود اما از دست او نیکی بسیار
جدا شود و پدید آید

باب ... رؤية الصراف [صراف]

اندر دیدن صراف صراف مردی بود که علم جزافات داند که بهیچ
کار باز نیاید اما انک درم کزیند مردی باشد که بختیار کارها
کند اکر مرد عیاردینی بود و اکر مرد دنیا ... کزیند بسندیده بود

باب ... رؤية الصياد [شکاری]

اندر دیدن نخجیربان صیاد مردی بود که زنان را جوید و هیچ نیابد مکر
بمکر و حیلت

باب ... رؤية الصاعقة

اندر دیدن صاعقه ● اگر مردی بیند ابر با صاعقه ببیند و برق ملکی گردد
که عذاب باد از بهر آنک ابر با صاعقه و برق بی باران عذاب بوذ ●

باب ... رؤية الصك

اندر دیدن صک ● اگر بیند که او را صکی دادند مهر او را خواسته
روزی بوذ ● اگر بیند که صکی بروی نبشته او را حجامت کنند ● اگر ۲۵۸
بیند که حجامت کردند صکی بر وی نویسند یا شرطی بر وی نهند ● ● ●

باب ... رؤية الصفرة

اندر دیدن زردی ● هر از جامها زرد و میوه‌ها زرد و طعامها
زرد دیدن جمله بیماری بوذ ● باب ... رؤية
النخل اندر دیدن بوییدن درخت خرما ● اگر بیند که درخت خرما
ببریدند آن کار که اندر دست اوست بخلل بوذ و اگر چیزی دیگر بوید شوذ

باب ... رؤية الصحن الدار والصفة

اندر دیدن صفه و میان سرای ● میان سرای دختر بوذ یا خواهر
و صفه میان سرای پدر و مادر بوذ ● باب ...
رؤية الصحيفة اندر دیدن صحیفه اگر بیند که صحیفه همی نوشت ●
او را میراثی روزی بوذ یا بهری از میراث بر حد صحیفه ● ●

باب ... رؤية الصحرا اندر
دیدن دشت ● دشت جمی بوذ بوجه فراخی و سبزیش ● ● ●

باب ... رؤية الصانعين

اندر دیدن پیشه داران ● ملاح کسی بوذ که در تنگی بسر آورد و لیکن
او را لحظه بهتر از آن باشد که دیگر زندانیان را از بهر آنک در یاب باز نتاند
بوذ ● مصور که صورت جانوران کند کسی بوذ که بر خلق دروغ گوید ●
نقاش کسی بوذ که جهان آراید بر خود و بر مردم ● کاسه روغن فروش
مردی بوذ که مردم را نفع رساند ● اگر چندان روغن بکار بوذ که از وی
چکد غمگین شوذ ● مشاطه مردی بوذ بسیار سفر ● اگر بیند که جامه
یا رسنی یا زنبیلی بیوذ سغ کرد ● کحال کحل دارد نه بینا بوذ اندر فال مگر که
بیند که کحل را بر مادر انگند ● و اگر آن مادر از آن بوذ که او را بسال باد
خوانند آن سال بر وی نیک بوذ ● و اندر آن سال نعمتها یاوذ ● و اگر
مادر آبستن گردد خواب قوی تر بوذ ● و اگر این حال میان مردی و زنی
بیند حلال و حرام آن بجایگاه و علامات تواند دانست مثل در مسجد
یا در میان مردمان نیک یا اندر کردن فاعل و مفعول در سینه باشد این
جمله علامت حلالی بوذ ● و اگر در جایگاه مجهول یا معلوم و مجهول ببیند
دلیل آن کند که ایج در آن سال یاو دخواه بوذ ● و اندر جلاب هیچ خیر نیست

نیست مگر که بیند که گوسفند آورد • یا چهارپا، دیگر یا پرستار پس تعبیر
او از آن باید کرد • اگر بیند که بنده یا پرستار همی فروخت نیک بود ••
نباشد نه نیک بود مگر که بیند که انگور همی فروشد پس آن نیکی و فراخی
بود و بدان دلیل که در زندان یوسف علیه السلم پرسیدند واجب
کند که او خدمت پادشاه کند گفت اگر کسی بیند که شیر همی فروخت نیک
بود • از بهر آنک دیدن شیر روزی بود • اگر پادشاهی بیند خراج
ستان بود باز دکانی خواسته فروشد و بسیار خواسته گرد آورد •
سقا مردی بود که کارها دینی کند و خدای از وی راضی باشد •
اگر بیند که آب همی کشد بخانه خویش و بخانه دیگران خواسته گرد کند
از بهر خود و از بهر دیگران • اگر بیند که آب اندر جامها همی کرده
خواسته بود گرد کرده بر روی خشک آب • دربان مردی بود •
از تاویلش جی درگاه پادشاهان هیچ کس بزرگ تر از حاجب و بواب
نیست و تاویلش زود راست شود جی بواب نزدیک بود بپادشاه و
حاکم است بر آنک مردم را باز دارد و راه دهد • دلال اندر خواب
نیک بود • حمامان بود که مرد را از موی و تن پاک کند حجامت بر ملامتی
القیبی او مردی بود بد کردار که خواسته مردم خورد • حلواگر
مردی بود لطیف سخن و سخاوت ایجان • مروارید فروش اگر جایگاهش

دلیل

130

دلیل بکردارها ای نیک کند نیک باشد • و حکم آن قاضی بود یا
واعظی یا قرآن خوانی یا سخن گوی که مردم را آگه یابند • تره فروش
مردی بود که اندرو هیچ نیکی نبود • دانیال گفت اگر بیند که
جوهری گشته پیشه و کار وی جز خدا بوسه نباشد • بزاز
مردی بود که انمایه ولکن پس از آن گرانمایه شود • درم و
دینار فروش مرد زشت سخن باشد جی درم و دینار اندر
تاویل سخنهای زشت بود و هیچ نیکی اندرو نیست • بساط و گلیم
و خز و برد فروش همان باشد که در بزاز یاد کردیم • مرغ فروش
جون نخاس بود که برده کان فروشند • چوب فروش کینه بود
که دین برین جهان بگزیده باشد • اگر از بهر ثمن درم یا دینار
ستاند مردی بود که این جهان و روزی خویش بر خویشتن
تباه کند • بخن و جنگ و همه طعامها را جون بدهد و دینار
فروشد حکم برین گونه بود • اما فروشنده حبوبها او میوه را
فراخ گوهران نیک بود همچون فروشنده گندم باشد و تفسیر آن
نه نیک بود و از خریدار فروشنده را بهتر بود • فروشنده جامه
خلقان بهتر از خریدارش جی تفسیر آن درویشی بود • خریدار
و فروشنده جامها نو نیک اند و آنک خرد بهتر از فروشنده و اندیه •

جامه نو هیچ بدی نیست مگر موزه که سیاهی نباشد که حسن
گفته نو اولی تر ▲ اگر بیند که جبه نو وخت نیک بود ▲ اگر بیند که
کهنه کی نو وخت بد بود ▲ اگر بیند غیره بد بود ▲ اگر کیمخت خر دنیک
بود ▲ غاس و بیطار و رایض و لجام گر و بود دادا این همه مردمان ▲
پادشاه باشند و سپاه و تدبیر و راستی ایشان نگاه دارند هر یکی ▲
بر خط و مایه و گوهر کار ▲ دوی گر و اردو کن و لکینه گر و انگ پوست
خرما باشد این جمله اندر تاویل چنان اند که سبو گر و نعلین دوز ▲

کتاب الضاد

باب رؤیة الضرب بالمقرعة وغیرها

اگر بیند که مر ورا بتازیانه بزدند چنانک نشان بروی بماند و وقت
زدن او را فرو بسته بودند یا بدست می داشتند و خون از زخم او همی
آمد آن نه نیک بود که ویرا از آن او بزیان برند و خدای تعالی ▲
مر ورا مزده دهد ▲ پس اگر بیند که مر ورا بتازیانه بزدند ▲
چنانک فرو بسته نباشد و نه کسی مر ورا بدست دارد و خون ▲
از وی بیامد او خواسته بیاود و نیکی بروی پیدا شود ▲ پس ▲
اگر خون از وی بر اندام وی فرو دآمد آن خواسته حرام بود ▲

زدن

زدن بغیر تازیانه چنانک نشان بروی بماند غنی بود که اندر و گویند
پس اگر خویشتن را زده بیند چنانک ندانند که او را چون زدند او نیکی ▲
و خواسته و جامه بیاوذ ▲ و بهترین زدن اندر تاویل آن بود که دست
و پایش گشاده بود ▲ اگر بیند که کسی او را همی زند نه نیکی یاوذ ▲ اگر بیند
کسی چیزی بر سر کسی زد مر ورا سرزنش کند ▲ اگر کسی بیند که او ایشانرا
تا از وی جدا گردد او سفر کند و مردمانش از وی برپه گردند ▲

باب فی رؤیة ضرب العنق

اندر دیدن گردن زدن ▲ اگر بیند که بشمشیر گردن او همی زدند
روزی بیابد نوذ ▲ اگر بیند و بر ستاره بیند آزاد شود ▲ اگر مردی
بیند که او را جایگاهی که او را خوش آمد گردن بزدند امیرش اندر
زمین غریب کشته شود ▲ اگر بیند که او را گردن زدند و سر او از وی
جدا گشت اگر وام دار بود وامش گزارده شود ▲ و اگر حج نگزارده باشد
حج کند و اگر از کسی می ترسید ایمن شود ▲ و اگر فرزندش رنجور بود فرج
یاوذ ▲ و اگر دیرگاه بود تا بیمار باشد کار او وی برینه شود و نیکی و
صلاح شناختم کرد و از بلاها رها یاوذ ▲ و هم چنین اگر زنی ▲
بیند اندر دور کار نادانش یا مردی که از ذرد شم تا الذرفج یاوذ ▲
اگر مردی بیند که او را از زن هیچ غمی نباشد آن مرد از نعمت جدا ▲ گردد

پادشاهی ازوی بشود و حال بروی بگردد ● باب
رؤیة الضرطه اندر دیدن رها شدن از باد ● کرمانی گفت
اگر کسی بیند که اندر میان مردمان بادی رها شد و یا جایگاهی که نه جای
دست شستن بود و آن باد را بانگ بود بزبان مردم با سخنی که گویند
اندر افتد و او را نکوهش کنند و اگر اندر خلا باشد کاری بود که بروی
آسان گردد ● باب رؤیة الضیق
اندر دیدن تنگی ● اگر کسی بیند که از تنگی بیرون آمد بفراخی او را
کاری که کند و اندر آن ترسی بود بجایگاهی افتد که امن و فراخی بود
و کار او بصلاح آید ● و اگر از تنگی بجایگاهی افتد که همی ترسد اندر آن
هیچ خیری نبود ● ابن سیرین گفت اگر کسی بیند که سرای او تنگ
بودی یا زمینش بخل و دل تنگی خداوند خواب باشد ● ● ●
باب رؤیة الضحک اندر
دیدن خندیدن ● ابن سیرین گفت اگر بیند که همی خندید یا
بازی همی کرد آن همه گریستن بود ● باب
رؤیة الصبغ اندر دیدن گفتار ● گفتار زنی بود بدکردار و
زشت دیدار ● پس اگر بیند که بر گفتاری نشسته بودی زنی
زشت را باید ● اگر بیند که بپیچید بدو اندر افتد میان او و زنی

وعش عمر المرء قبل ...

باب رؤیة الطبق
اگر اندر خواب طبق بیند از خلال یا از سبوع یا ابو شبه نیکی باشد
باب رؤیة الطرش
اندر دیدن ناشنوا ● اگر بیند که او ناشنوا بود کافر بود ● کرمانی
گفت هیچ خیری و نیکی اندر مردی نبود که خویش را کر بیند
از بهر آنک تباهی دین بود ● باب
رؤیة الطبل اندر دیدن جستن اگر بیند که او طبل همی کرد
نمی بدو رسد ● باب رؤیة
الطین اندر دیدن گل ● گل غم و اندوه بود ● دانیال گفت اگر بیند
که اندر گل همی رفت او را غم سخت رسید ● ابن سیرین گفت اگر کسی
بیند که در گل همی شد در بلا افتد و فتنه ● کرمانی گفت
گل و تول و لای تیره غم و اندوه بود ● باب
رؤیة الطلع التمر اندر دیدن طلع خرما کرمانی گفت اگر کسی
طلعی از طلع خرما بیافت یا درو یاسه را خواسته بیابد یا فرزندی ●
اگر از آن طلع دیگری را دید که می خورد خواسته از آن کس خورد ●
که باوی ● اگر بیند که ابو ... طلع بیافت و از آن نخورد آن نخی
بود که دلیل بر بدی کند یا پادشاهی بروی خشم گیرد پس خشنود شود ●

باب رؤیة الطیلسان

اندر دیدن طیلسان ● کرمانی گفت طیلسان بها و قوت مرد
بود و آب روی و دیدن مردم ● اگر بیند که طیلسان او بدزدیدند
یا بسوخت یا از وی بستدند مصیبتی بود که او را رسد از قبل
پدری یا برادری یا کسی که بوی عزیز بود ● پس اگر بیند
که مردی برنا یا پادشاه گونه از وی بستد مصیبتی بود یا زیانی که
ناچار بدو رسد اندر خواسته و آب روی ● باب

رؤیة الطوق

اندر دیدن طوق ● ابن سیرین گفت اگر
بیند که اندر گردن طوق دارد آن دینها را بود که اندر خویشتن
پدید بود ● کرمانی گفت اگر طوق از زر یا از سیم یا از ارزیز اندر گردن
دارد خویشتن را اندر دیابد که کارش تباه خواهد شد ● پس
اگر طوق اندر گردن دارد از دو گونه بود مثلا از روی و آهن یا
از ارزیز و آهن و نیمها از دو و نیمها ... باشد ● یا دعوی
کند که نه اندر وی بود چنانک یکی گوید که من از عجم و نه از عرب بود ●
و نسبت خویش بود دعوی کند که نه از وی بود یا مذهب خویش خلاف
راستی نماید ● باب رؤیة الطاووس

طاووس اندر دیدن طاووس نر ● طاووس نر پادشاه بود پارسی نیکو دیدار و

بسیار خواسته

ووجه عند ذکر فصلات الاسعر ... وام على النعوس ...

133

و بسیار خواسته اگر کسی بیند که طاووس نر یافت و او را بود او بر ملکی
چنین گونه دست یابد ● و بسیار خواسته و حشمت بدو رسد ● اگر
ماده بیند که طاووس ماده یافت زنی بود عجمی نیکو دیدار که از آن زن بسیار
خواسته یابد و فرزندان ● اگر بیند که از پوست طاووس یا گوشتش
یا استخوانش چیزی یافت از آن زن فرزندی یابد ● اگر از خایه
او یافت ... از آن زن یابد ● یا نیکی از قبل او و حشم او روشن
شود ● باب رؤیة الطیر المائی

مرغابی اندر دیدن مرغابی ● مرغابی اندر همه گونه بهترین مرغان است ●
از بهر آنک او را پر و بال بیشتر است و رنگهایش بی بیم تر و بخیرتر ببریدن
شامی اندر آب و خشک ● اگر بیند که از وی چیزی بیافت او خواسته و پادشاهی
یابد و بدانچ تمنا دارد ● و بسیاری آن خیر که بزرگی آن مرغ بود ●
و مایه و خطر او و بسیاری پر و بالش ● اگر بیند که از این مرغان
چیزی بیافت او بجاست خویش یابد بزرگتر بود و هر چه پر و بال او خواسته
بود ● بانگ مرغ نه نیک بود خاصه که یکدیگر را بانگ همی دهند چی از آن
بچه و لیکن تاویل کنند ● بانگ بط شنودن از خانه نوحه
و مصیبت باشد ● بچه آهو ... حکم مخالف است که بزرگ را و استخوان
وی بهترین چیزها است ● و هر چند بچه بیند بسیار ... باشند ●

باب رؤیة الطبیب

اندر دیدن پزشک ● پزشک مردی بود دانا و چاره اندر کار دین و ایمان دلیل که بیمار اندر تأویل کسی بود که دینش تباه بود، طبیب آن بود که بیمار را علاج کند و فقیهان که دین تباه را نیکو کردانند

رؤیة الطباخ اندر دیدن طباخ و نانبا و بریان کن تأویل ایشان بخنان بود و جنگ از بهر روزی و هیزم آتش را اندران فعل بود که آن را باشد خاصه نان و بریان که میان آن آتش هیچ حجاب نبود

باب رؤیة الطحان

اندر دیدن آسیابان آسیابان که از بهر خویش آرد همی کند مردی بود که از بهر روزی خویش کار کند و رنج برد و بود که مهتری با کدخدا بود، پس اگر آسیابان مرد پیر بود مردم آن خانه را نیک بود و روزی ایشان فراخ بود، و ان روزی از ایشان گسسته نشود تا ایشان زنده باشند و اگر آسیابان برنا بود کمتر از این باشد

باب رؤیة الطریق

اندر دیدن راه راه اندر تأویل صراط بود و صراط دین خویش اگر بیند که اندر راه راست همی رفت او با دین راست بود و شریعت و مسلمانی درست و حق ازان جهان اندر صلاح دین، اگر بیند که راه همی جست او دین صلاح جوید اگر راه بیافت آنچ می جوید یابد اگر بیند که بر سر راهی خیره مانده باشد در دین خیره شود، اگر ببیند

ولا تمشین فی [illegible] الارض مرحا [illegible]

137

اگر راه تاریک و ناروشن همی رفت او اندر دین بدعت نهد یا باطلی همی جوید اگر راه او بر وی روشن شود از آن بیرون آید ● اگر در راهی سبز و نبات و صحرا ببیند مسلمانی باشد ●

باب رؤیة الطبل

اندر دیدن طبل ● طبل مصیبت بود خاصه که با آواز بود و رقص و بازی کوفتن و بانگ داشتن ● پس اگر طبل تهی بیند سخن باطل باشد ● و طبل زدن باطل آشکارا بود

باب رؤیة الطیب

اندر دیدن بوی های خوش ● ابن سیرین گفت اگر کسی بیند که ● غالیه یا مشک بر خویشتن آلوده مرو را مزد آید که بدان خرم شود ● و هر چه از طیب سیاه بود زندگانی و مهتری بود ● و بود که از وی سخنها گویند که اندرو باشد ● اگر بیند که ذریره بر اندام کرد غنی و ستایش بود که اندر وی گویند و اندرو نبود ● ● ابن سیرین گفت دخنه دوست که ان نیرم چون ذریره بود از بهر آنک اینها بر تن و جامه نپاید مگر آنک بوی در کیرند ● و گفت روغن بان تا مشک اندرو نبود دوست ندارم ● عنبر و دیگر اخلاطها شک آید ●

باب رؤیة الطلاق المرأة

اگر بیند که زن را طلاق بداد او ●

از پادشاهی معزول گردد ● اگر او را سه چهار زن دیگر باشد
بعضی از پادشاهی او برود ● ابن سیرین گفت اگر کسی ببیند که زن
را طلاق بداد و دیگری را بزنی بستد او یکی بیاورد از آنک او بس خواهد
تأویل این بود که خواهد از آنک طلاق دهد ● و هم او گفت که اگر
یکی پادشاهی دارد و زن را طلاق دهد معزول گردد ● اگر ببیند
که زن را طلاق داد و از آن سبب غمگین گشت و یا خود از جهت زنان
غمگین بود غم یاود ● باب رؤیة
الطرد اگر ببیند که کسی او را بجنبانید بنگاشت و بیرون کند ●
باب رؤیة الطعنة
اندر دیدن نیزه زدن ● آنک نیزه زند بر حد زخم بزی ببیند و از آنک
[illegible] بود ● باب رؤیة
الطعام اندر دیدن خوردنی ● هر خوردنی که آتش را
اندر آن اثر باشد هیچ نیکی اندر و نبود مگر چیزی که گوهر
آن قوی بود چون خبیص و غیر آن ● باب
رؤیة الطنبور اگر کسی بیند که طنبور میزدی اندر خانهٔ او
مصیبتی افتد ● باب رؤیة الطبار
اندر دیدن ترازوی قپان ● ترازوی قپان قاضی القضات باشد

واحسن الا الادوار تکلکرر غایهم مختبر تجارات الاقدام التسامها

یا وزیر بزرگ دهقان غلامان بیت المال ● و ساهیس و بازرگانان و ترازوی درم و دینار
باب رؤیة الطحال
اندر دیدن سپرز ● سپرز گوسفند و روزه خواسته بود از خویشاوندان ●
باب رؤیة الطرخون
طرخون مردی بود نیکو مهر و نکاربند خوی ● باب
رؤیة الطنفسه اندر دیدن طنفسه ● یزید بن عبد الملک در خواب دید بر وی
که طنفسه از سر او برگرفتند و بسر سیرین رفت و گفت بخواب دیدم که طنفسه
از سر داشتم از زیر من برگرفتند و بنداختند و من بر زمین نشستم ● ابن
سیرین گفت این خواب نه تو دیدی این خواب نه تو دیدی این خواب یزید مهلب
را بوده است و اگر خواب درست شود یزید بن عبد الله او را هزیمت کند و چنان
اتفاق افتاد که او گفت باب رؤیة الطی الثوب
اندر دیدن نوشتن جامه ● اگر کسی که جامه نوردیده را گرفت و باز کرد او سفری
کند ● و اگر باز کرده در پیچید غایبی از آن او باز آید
کتاب الظاء
باب رؤیة الظلمة
اندر دیدن تاریکی ● اگر کسی که اندر تاریکی افتاد او بی راه شود ●
باب رؤیة الظفر

اندر دیدن ناخن ٥ ابن سیرین گفت ناخن اندر خواب قدرت مرد بود در دین
اگر بیند که ناخن وی دراز گشت درازی وی شکستن کاری بود که بروی سخت
گردد و هم تباه شدن او بود ٥ پس اگر درازی وافزونی او ناخن بود و هیچ
شکستن ندارد نیک بود این جهان را ٥ پس اگر در ناخن نقصانی بیند زیان
خواسته بود وضعیف شدن ٥ دیگری گفت که مرگ پسرش بود یا یکی از
مردمانش ٥ ابن سیرین گفت اگر کسی بیند که ناخنهاش درازست قوتی بود که
یابد اندر دشمنها ٥ پس اگر بیند که ناخن خود بگرفت نیک بود اندر دین و سنت
ولکن قوت ببرد و ناخن پای را همین حکم بود باب

رؤیة الظهر اندر دیدن پشت ابن سیرین گفت پشت مرد برادرش بود و
هرچ اندرو بیند از نیک و بد اندر برادرش بود ٥ پشت قوت مرد بود و آنک
بدو مستظهرست ٥ و سیع راست خداوندش باشد صلب جان مردست و جایگاه
فرزند که فرزند ازو زاید باب رؤیة الظبی

اندر دیدن آهو ٥ اگر بیند که آهو بگرفت کنیزکی یا کنیزه یابد ٥ اگر
بیند که آهو بکشت کنیزکی را دوشیزگی ببرد ٥ اگر بیند که آهو را از قفا
بکشت یا از جایگاهی که نه جای کشتن بود او غلامان را دارد بجای زنان
اگر آهو نر بود آن کار رسواتر بود ٥ اگر بیند که از گوشت وی بخورد
خواسته زن نیکوروی یابد ٥ اگر از گوشت و پوست او چیزی یابد همان حکم بود

اگر بیند که آهوی را بکشت یا اندر دست او بمرد او را غمی رسد از قبل زنان اگر بیند
که آهو را از دام بر آنک یا شکار وی گردد او زنی یا کنیزکی را دشنام دهد ٥ اگر
بیند که بزد و شکار کرد توانگری یابد ٥ اگر بیند که شکار اندر یافت او
توانگری خواسته همی که دران رسد ٥ اگر بیند که آهوبچه را بگرفت او را
پسری یا دختری آید باب رؤیة الظل

اندر دیدن سایه سایه پادشاهی بود که دشمن ازوی برسد سایه کوه
و دیوار و درخت جمله آن بود که مردم بدیشان گریزند و خوبی یاوند یا بری
شدن از کارها یابد کتاب العین

باب رؤیة العلماء

اندر دیدن عالمان اگر از عالمان یکی را بخواب بیند یا از فقیهان و نیک مردان
اندر زمینی بر حال نیکوی آن فراخی و راحت و اسباب مردم آن زمین باشد و اگر
اندر هیئت متغیر یا ترسی باشد خدای عز و جل از همه بدیها ازیشان باز دارد
اگر مردم آن جایگاه اندر کار نا بایست باشد باید که توبه کنند چی دیدار
ایشان همچنانست که دیدار پیغمبران پس اگر آن عالم یا آن فقیه را نشناسد
ابن سیرین او رزشکی بود چنانک یاد کرده شد که رزشک مجهول عالم بود کرمانی
گفت اگر کسی بیند که یکی شد از عالمان یا فقیهان با نیکان درین جهان که امنی و مهتری
و پادشاهی یابد کرمانی گفت اگر بیند که وی فقیهی یا عالمی بودی و مردمان

ازوی همی اموختندی وهمی بذرفتندی در بلایی کرفتار آیذ کی مردم ازان نام برند
هیچ سکی نیست اندران کی یکی خویشتن را عالم یا قاضی بینذ خاصه کسی کی نا سزاوار بوذ

باب رؤیة العین

اندر دیذن چشم اکر بینذ کی چشم او کور بوذی او را دین تباه است اکر توبه
نکنذ و ازان باز نیایذ اندران هلاک شوذ اکر بینذ کی چشم مردمان می خورذ
خواسته ایشان بیاورذ بو سعید (؟) کفت چشم مرد دین اوست اکر بینذ کی او یک
چشم داشت او را یک نیمهٔ دین غالست اکر هر دو چشم نداشت او را دین تباه کرذذ
اکر بینذ کی احول بوذی او را دین نا تمام است اکر بینذ کی نابینایی را دست
کرفت وهمی برد مردی را براه راست راه نمایذ اکر بینذ کی نابینا شذ دست
وی را دست کرفته همی برند او را چشم بشوذ و بیرون دست کرفته کرداند اکر بینذ
کی چشم او درد کنذ اندر دین او تباهی ایذ و بهلاک نزدیک کرذذ ازانچ کی درذ
چشم بوذ و ممکن کرذذ کی به شوذ اکر اندر چشم حرکت بینذ عیب بوذ اندر
دین ما خذاوند ش را زیان ندارذ اکر بینذ کی چشم او اندر اسفته بوذ دین او را
برو عیب کنند و او را ازان هیچ زیان نرسذ اکر بینذ کی درد چشم روشنا
شذ کم کرذذ بقدر ان خللی در دین او آیذ اکر بینذ کی چشم او برکنند
او را حق نابینا کرذذ اکر بینذ کی دیذه او چنان نیست کی مردم همی بینند
بروشنی نا بینذ کی روشنائیش ضعیف شذ است و مردم نمی دانند ازنهانی بوذ کی اندر

فان تجتنبها کنت سلما لاهلها وان تجتنبها نازعتك کلابها

137

باب رؤیة العصب

اندر دیذن رکها رکها ان بوذ کی کارها بار تکذ بکر بوف ۵

باب رؤیة العورة

کرمانی کفت عورت آن عورت خذاوند خواب بوذ زن و مادر و خواهر عورت مرد
از زنان بوذ تا از انو پس اکر بینذ کی از عورت او چیزی سر اشذ از زنان او
کسی در میان مردم رسوا کرذند و اکر چنانک حمله جامه بکند مکر چندانک
عورت او بوذ دار هر کاری میان اندر بسته بوذ و طلب همی کند اکر دران
خواب دلیلی بوذ از انکی میان بستن او برستش خذای بوذ عز وجل و اکر دلیل
دیکر کند کناهی می جویذ و دران جستن حریص است و بذو رسد ۵

باب رؤیة العریان

اندر دیذن برهنه برهنه شذن نیک بوذ مردی را کی نیکی کند از بهر انک
دست باز داشتن بوذ از ین جهان و بذ بوذ از اکی ان جهان چو بد از بهر انک
هلاک و رسوا کرذذ و از همه نعمت بیرون آیذ اکر بینذ بیماری کی
خذای عز وجل او را شفا دهذ و اکر وامی دارد وام او توخته کردذ ...
بی غم کردذ و ار کهنار بیر سیرین است

باب رؤیة العود

اندر دیذن بربط بو سعید بیرین کفت اکر بینذ کی اندر خانه
بربط زد او را مصیبتی رسذ پس اکر بینذ کی رود بربط بکسست یا از طنبور

او از غم و اندوه رها شود   و اگر رود زدها وی تمام بود آن بخت قوی تر بود
ربط و هرج بدان ماند لهو باشد و باطل و گفتار دروغ برهم بافته او بهر آنک رود زدها
او را او از همچون سخن گفتن بود و آنک نه سخن باشد   بر اگر مالک ربط و رود
نابود یا طبل یا رقص آن مصیبتی بود کی مردم آن جایگاه برسند و بهر آنک نای و طبل از ربط
قوی ترست   و اندر ربط تفسیر دیگر هست و ان تاویل آنست کی دروغی گوید در
ستایش خویش یا اندر نژاد وی کسی بود کی بدین گوید دروغ گوید   اگر بیند
ربطی بر کسی زد کسی را نکوهش و سرزنش کند و آن سرزنش جهت کار باطل و دروغ
و طنبور و رباب همین حکم بود

باب رؤیة العسل

اندر دیدن انگبین   اگر بیند کی انگبین همی خورد اگر بنده بود آزاد کرده شود
و اگر آزاد بود نیکی یابد

باب رؤیة العصیر

اندر دیدن عصیر و اندر دیدن شیره   گفت درخت انگور زن بود و دانهٔ او بنات
زن و انگور سیاه بوقتش وی بی وقت غم و اندوه و بیماری بود کی بهر دانه کی از آن بخورد
اندوهی خورد و هیچ خیر اندر دیدن او نیست   و انگور سپید بهمه وقت دلیل
بر نیکی خداوند خواب کند   اگر بار آن در کار نیکوی باشد آن نیکی از وجه حلال
باشد و اگر اندر کار بد باشد از وجه حرام   و از هر دو حال زود بدو رسد
ابن سیرین گفت اگر بیند کی انگور همی چیند و سرکه همی کرد یا می پخته یا مویز او روزی
فراخ و نیکی بسیار یابد   دانیال گفت اگر کسی بیند اندر تابستان کی خوشه انگور

بیافت

اگر آن کس که جای او آمد سری بود مجهول آن بخت او بود و اگر برنا بود دشمن باشد
پادشاهی بروی تباه گردد   و اگر معروف بود مدد پادشاهی او باشد
و حالش چنان گردد کی دیدار آن کس و سخن گفتنش و نامش چنانک مرورا بفال باید
گرفت و این معنی اندر اول نامه یاد کرده ام   اگر بیند کی او اندر حال جان کندن
بودی غمگین گردد بحال معزولی رسد   اگر بیند کی کسی او را گلو باز
گرفته بودی همین تاویل بود   اگر کسی کی اندر هیچ کاری نبود بیند کی او را و
عهدی آوردند او کارداری یابد   اگر کارداری بیند کی منبر او بشکست یا اندر
روی افتاد یا نماز همی کرد و نمازش تمام نشد یا از سر موی باز گرفت یا رگ از وی بستدند
یا شمشیر از گردن او باز کردند یا سرای کی اندر آن بود ویران شد   یا مرورا دامی
نهادند و اندر افتاد یا گاوی مرورا سرو زد یا اسپی پای برو نهاد از همه معزول
گشتن او بود   اگر بیند کی عمامهٔ او بر سر وی سوخته شد اندر پادشاهی او بیفزاید
اگر بیند کی از خفته یا نشسته بودی بایستاد کی پادشاهی برود ه

باب رؤیة العاریة

اگر کسی بیند کی چیزی عاریت گرفت کی دیدن آن چیز اندر خواب نیک بود
نیکی یابد   اگر کسی از وی عاریت کرد و یا کسی نیکوی کند کی باید بیزار بود
و اگر آن عاریت چیزی باشد کی گوهر او نه نیک بود وبال از همچنان بد بود ه

باب رؤیة العظم

اندر دیدن استخوان استخوان خواسته مردی بوذ و آن استخوان کی روی گوشت و نیکی بوذ

باب رؤیة العتق

اگر آزادی بیند کی بنده بودی و او را آزاد کردندی او گوسفندی بکشد و ممکن
کی از بهر عید قربان کشد اگر این خواب بیمار بیند شفا یابد و اگر وام دار بیند وامش
گزارده شوذ و اگر حج نگزارده باشد حج کند و اگر اسیر بوذ رهایی یابد و اگر بنده بیند آزاد کردد
خدای او را بیامرزد

باب رؤیة العقده

اندر دیدن گره اگر کسی بیند کی بر رشته گره زده بودی کار استوار بکند اگر باز گشاید
آن کار را خوار دارد گره کی بر چیزی افکند استواری کار خداوند خواب بوذ و بافتن
ازدی و دوتوی و باز گشودن خوار کشتن

باب رؤیة العظانه

اندر دیدن مالوبره مالوبره مردی بوذ کی اندر میان مردم تباهی کند و دشمنی افکند
و بر نیم راندی آموزد اگر بیند کی یکی را یافت و آن بهر خود ساخت و یکی را از تن
بیفکند اگر بیند کی او را بکشت بر روزی یابد بر کسی چنانک یاد کردیم
اگر یکی را اندر خانه خود بیند و از گوشت او بخورد بر کسی رغبت کند ه

باب رؤیة العصبر

اندر دیدن شبره اگر بیند کی شبره خرید و اندر خانه برد او یکی خواری یابد

باب رؤیة العشق

اندر دیدن عاشقی اگر بیند کی عاشق بودی درد اندوهی دارد کی هم بر بنی تبدیل کند و هم بزی

و مامی الاجیفة مستحیلة علیها کلاب منش اصفرارها

بجسم

یا دست و وار همی کند مصیبت بوذ اگر مردی بیند کی مرده کردنت در کردن
آورد او را اندر آن بیماری افزونی بوذ کرمانی گفت اگر بیماری بیند کی او درست
شدست و از خانه بیرون رفت و هیچ سخن نگفت مرگ او بوذ مگر کی بیند کی با مردم سخن
گوید برین علامات به شدن بوذ اگر بیماری بیند کی زنی مجهول گرفت
و او خوی رنج دارد دلیل کند بر مرگ او و نیکو شدن حال او در آخرت اگر زنی بیمار
بیند کی شوی کردست و شوی او مرده بوذ مرگ او باشد و نیکو شدن کار آن جهانش
اگر آن شوی پیری بوذ مجهول از آن بیماری بیرون آید و دنیاوی نیکی یابد ه
دانیال گفت بیمار را نیک بوذ در خواب کی گوسفندان بیند و اگر اسب و گاو
بیند همچنین و اگر خدای را عز و جل بیند و فرشتگان را سخت نیکو باشد
اگر بیند کی اندر تن او گوشت بوسیده یا روغن یا درازی بالهنای او بیفزوده
یا ماهی تازه یابد یا جامه را پاک دست این جمله صلاح حال او باشد و فرج یابد از بیماری

باب رؤیة عین الماء

اندر دیدن چشمه آب محمد بن عبد الله گفت اگر بیند کی از چشمه آب همی خورد
کی معروف بوذ اندر دیهی یا اندر شهری عمر او دراز باشد و ابن سیرین همچنین گوید
اما بدان اندر چشمه آب اندر خانه نه نیک بوذ و نه نیز اینجا آب خوردن کرمانی
گفت اگر بیند کی اندر سرای یا دیواری یا جایگاهی کی نه لایق بوذ چشمه بگشاد
اندوهی و اندوهی رسد و هر چند آب بیشتر بوذ غم و اندوه بیشتر بوذ و بوذ کی مصیبت بوذ

مردم آنجا ببینند زانی بیند کی از چشمه آب خورد غم باود اگر سیر بود از غم بجست و ...

باب رؤیة العرب

اندر دیدن تازیان کرمانی گفت اگر کسی بیند کی تازی گشته بودی و سخنها
بسیار گوید محال و بر خویشتن دروغ گوید

باب رؤیة العضد

اندر دیدن بازو کرمانی گفت تاویل بازو اندر خواب برادری بود یا جفتی
کی کار مردان بسته بود

باب رؤیة العطش

اندر دیدن تشنگی تشنگی اندر دین خلل بدبود

باب رؤیة الاعضا

اندر دیدن اندامها اگر کسی اندر خواب بیند کی ورا
اندامها همی بریدندی چنانک ازوی کم شدی او سفری کند کی مردم خاندانش براسر
ازوی جدا شوند و پراکنده گردند اگر بیند کی گوشت وی شرحه همی کردند
و اندامهاش پراکنده همی گشت تفسیر آن همچنان بود کی از آن ضرب کارد و تاویل
آن گفتار بود کی در وی گویند و بود کی ورا زیانی افتد اندر خواسته اگر بیند
کی اندامی از اندامهاش آهن گشت قوی بود ورا از آن کس کی آن اندام را بدو بازخوانند
اگر بیند کی اندامی از اندامهاش روی گشت مال از بیرون خواسته یابد اگر بیند
کی اندامی از اندامهاش آبگینه گشت آن کس را کی بدان اندام بازخوانند باداری بود
هلاک باز کردیم

باب رؤیة العدو

اندر دیدن تاختن اگر بیند کی [illegible] تاخت و همی شتافت بکاری که همی جوید [illegible]

[illegible] مردی بزرگ بود و میان مردم نام دارد و از خاندان بزرگ بود
[illegible] باشد اگر مردی بیند کی ورا بکشتند [illegible] بخورده [illegible]
[illegible] اندر گوشت [illegible] زن را ببینند [illegible]

باب رؤیة العضة

اندر تاویل پادشاهی بود
اندر دیدن بدندان گرفتن اگر بیند او مردی را بدندان بگرفتی سبب دوست داری
دوست داشتن آن کس بود کی بدندان بگرفت واگر خشمناک گرفت مخاصمت کند

کتاب الغین

باب رؤیة الغم

ابن سیرین گفت اگر کسی بیند کی غمگین بود او همگین بودی خرمی و نیکی بود و برکات
کرمانی گفت اگر بیند کی اندر غمی بودی و از غم بیرون آمدی از غمها رهائی یابد

باب رؤیة الغیبة

اندر دیدن [illegible] اگر بیند کی اندر [illegible] ببینند و اندر طلب کردن
[illegible] بود اگر بیند کی اندر [illegible] روی چیزی [illegible]
[illegible] بود [illegible]
وسفر اندر دم بود

باب رؤیة غلق الباب

مردم آزاد اینبار زنی بیند کی از چشمهٔ آب خورد غم باود اگر بیره بود از غم جست و ب

باب رؤیة العرب

اندر دیدن از زمین و اسمان بجمالش کند اگر کسی بیند که بازی لسته بودی او بخندها
بوشنده و ماغمی که بیرون آمدنش بد بذ نبود

باب رؤیة الغنا

اندر دیدن سرود گفتن و پای کوفتن و بانگ داشتن باطلی بود با مصیبتی ه

باب رؤیة الغربال

ابن سیرین گفت اگر بیند کی غربالی با رو زنی در خانه برد آن فزونی و نیکی بود اندر
خانه و اسباب

باب رؤیة الغرق

غرق

اندر دیدن غرق شدن کرمانی گفت اگر بیند کی اندر رودی یا اندر دریای
غرقه گشت و اندر آب بمرد با دید کی از آب بر می آمد و فرو می شد و دست و پای
زد و بر آمدن همی نتوانست اندر کار این جهان و آن جهان یابد غرقه شود
اگر پس از غرقه شدن بیرون آمدن بیند اندر کار این جهان رهائی یابد و اندر دین
صلاح   اگر بیند کی اندر کشتی بودی و غرقه شدی همین حکم دارد ۷
اگر بیند کی کشتی غرقه شد و او رهائی یافت اما بهری از خواسته او هلاک شد
اورا اندر خواسته زیان رسد اما بذو باز رسد با عوض آن باز یابد ه

بار

...ند زر دزدی بود و میان مردم نام دارند و از خاندان بزرگ بود
تر باشند   اگر مردی بیند کی او را بکشت یا از گوشت وی بخورد تفسیر
آن است کی اندر گوشتها یاد کردیم   اگر بیند کی از گوسفند اندر روزگار عید
قربان گشت کسی پیری بدست او رهائی یابد با برده آزاد کند   اگر بیند کی قربان
کرد اگر آزاد است بالا گیرد و اگر بنده است آزاد شود و اگر اسیر بود رها شود و اگر از
کاری ترسان بود ایمن شود   و اگر وام دار بود وامش گزارده شود   و اگر کسی بیند
کی حج گزارده بود حج کند   و اگر بیمار بیند شفا یابد   و گفت گوسفند میش زنی بود
شریفه کریمه فراخ دست اگر بیند کی او را همی دوشید از چنین زنی نعمت خواسته یابد
اگر بیند کی او را از بهر گوشت بکشت و حاجت خویش از چنین زنی بیابد   اگر بیند
که نه از بهر گوشت و خوردن کشت زنی بدین گونه بزنی کند   اگر بیند کی گوسفندی
از خانه کم شد یا بدزدید زندان حالت زن او بود   اگر زنی بیند کی پوست گوسفند
بود از کسی کی او را بداد آن گوسفند باز خواند چیزی یابد   اگر بیند کی بره یافت
فرزند خجسته یابد   اگر بیند کی او را بکشت نه از بهر گوشت او را بیمری بمیرد
یا از آن کسی از مرحم او   اگر بیند کی از آن گوشت همی خورد خواسته اندکی یابد
اگر بیند کی بار کان خنک همی کند نا کار دار دشان او راغمی رسد   اگر بیند کی با گوسفندی
کارزار همی کند با مردی بزرگ کارزار کند و حر کی از او بود کی در خواب حر کی یافت
از بهر آنک ازدو کو بهر اند و حکم آنچنانست کی از آن دو کرد کی لسی کی بیند کی خیر کی

ازا بوذ کی افتذ   واکر اندر خواب [illegible] کوسفند [illegible]
کی سفند زیرا کی ایشان از یک کوهر اند وهمچنین اکر دو خر باشد باید واسب
بس اکر بیند کی بر کوسفندی نشسته بوذی فراخی ونیکی یابذ   واکر بیند
کی از کوشت وی فربه ونخته می خوردی وبر اخرمی رسذ وفراخی یابذ   اکر بیند
کی کوسفند کشته وپوست کنده اندر خانه برد اندران خانه کسی بمیرذ واکر کوشت
از نیمهٔ زبرین بوذ یعنی پاره وران کس که میرذ از جانب پدرش بوذ   واکر از نیمهٔ
بالا بوذ از جانب مادرش وان همه انکه کی کوشت تازه بوذ مکر کی طمع ستذ خواب
جنان بوذ کی هر کاه کی در خواب کوشت بیند بیداری نیز کوشت بیند   اکر بیند
کی کوشت خام تازه همی خورذ مران کس را بزبان سخن ناپسندیده کویند   اما بریان خوردن
نیک بوذ وخداوندش روزی یابذ لکن اندک مایه غمی با آن باشذ زیرا آنک آتش
بذو رسیذه است واز کوشت هرچ فربه‌تر نیکوتر   بس اکر بیند کی کوسفند
همی چراند بر مردمی از عرب مهتری کند   اکر بیند کی از کوسفندان سپید
باشند از مردمانی پارسی که بریشان مهتر کردذ ۵

باب رؤية الغراب

اندر دیدن کلاغ   کلاغ مردی بوذ فاسق واندر کتب دروغ زن   اکر بیند
کی با کلاغی جنک همی کند یا کاری دیکر با مردی هم برین کونه کی یاذ کردیم
کارزار افتذش   اکر بیند کی وی کلاغی یافت وخواست کی از ابدازان کاری بوذ

[illegible]ی مردست کیرهنی ناک ورا از آن نفعی بوذ   بس اکر کلاغی بیند
[illegible]سرای یا اندر محله اندر آن جایکاه مردی بوذ برین کونه کی یاذ کردیم
واکر کلاغی بیند کی از هر روی شکار همی کرد او دروغی وباطلی کویذ واندر دیذن هیچ
نیکی نیست

باب رؤية الغزل

اندر دیدن ریسمان   کفت زنی اندر خواب دیذ کی دوک همی رشت تای سپید وتای
سیاه پیش ابن سیرین رفت وخواب با او بکفت   ابن سیرین کفت ای زن از
خدای بترس وبا شوی خویش مرد دیکر هنباز مکن ۵ ۵

باب رؤية الغضب

اندر دیدن خشمناکی   اکر بیند کی وی خشمناک بودی وخشمناکی وخدای را بوذ
کاری کند کی اندران نیکی بوذ   واکر بار جهت این جهان بوذ خواری کرده است بر دین

باب رؤية الغالية

اندر دیدن آنک مردی اورا غالیه داذ وبا روی انداخت او از آن مرد ادبی
بیاموزذ کی او ثنای نیکو کویند بدان ادب ۵ ۵

کتاب الفاء

باب الفم

اندر دیدن دهان   اکر بیند کی دهان بکشاذ عزم کاری دارذ   ابن
سیرین کفت دهن جایکاه ومنزلت اوست وهرچ اندرو بیند از افزونی وکمی

اندر منزلت او بود. کرمانی گفت اگر اندر خواب خویشتن را مرده بیند
که زانی ازوی ببرید چنانکه ازوی جدا شد او از مردم خویش جدا گردد
و بغریبی افتد و مرگ او اندر غربت باشد.

باب رؤیة الفصد

اندر دیدن رگ زدن. اگر کسی بیند که او را رگ زدند بی‌هنگام
او را خویشاوندی بمیرد (؟) و منزلت آن رگ چی رگ خویشاوندست و بدیدن
رگ بدین سان (؟) دلیل بر محنت کند. اگر بر درازا بیند جراحت کشتن باشد برنده (؟)
با سختی باشد که شود. با نمامی باشد که پیش او بکند ه ه

باب رؤیة فرج الرجل

کرمانی گفت اگر مردی بیند که او را همچون زنان فرج بودی آن مرد را دلیل کند
اگر مردی با وی گرد آید چنانک با زنان آنک فاعل باشد بر حاجتی و تمنائی که دارد
کامکار شود.

باب رؤیة الفعلة

اندر دیدن کارکردن. کرمانی گفت اگر بیند که کارکنان اندر سرای او کار همی کردند
او را با زن جنگ افتد یا از دوستی دوری جوید یا کاری دیگر کند که بدین ماند.
بسرسیرین گفت اگر کسی بیند که کارگران اندر سرای او کار همی کردند او را با
خویشاوندی جنگ افتد.

باب رؤیة الفرصاد

اندر دیدن توث. بسرسیرین گفت توث مردی نرم طبع بود ه

باب رؤیة الفجل

بود زشت که از وی وجود آید و هیچ نیکی اندران نبود. اگر بیند
که اسب او را بود و میان زمین و آسمان همی پرید از شرف هر دو جهان باشد و دلیل
کند که سفری کند. بسرسیرین گفت خرمه بهتر از سیاه باشد از بهر آنک سیاه
تاریکی بود. کرمانی گفت اگر اسب ابلق باشد اندران کار بود شهره که خواهد
اگر سیاه بود اندران کار خواسته و خرمی و مهتری یاود. اگر کمیت بود خرمی
باشد اندران و پادشاهی. اگر ابرش بود پادشاهی باشد با صلاح زنده
و سمند بیماری اندک باشد. و از جمله تاویلات از اسب دیدن بود نه بلا بی
اگر بیند که از اسبی که برنا او اعز و شرف باشد بر امثال پادشاهی ازوی بشود
چنانک هیچ الی نوی نرسد. اگر از اسب اسبی باشد که تاویل آن گناه
کردن بود از گناه بیرون آید. بسرسیرین گفت اگر بیند که اسب با وی سخن
گفت از کار که از اسب را بدان تاویل کنند جائی کشد که مردم اندر وی تعجب
بمانند. اگر اسبی بیند مجهول که اندر سرای او رفتی با محله نعمی شد و فال نت
که از اسب کرامت مرد شریف اندر زمین آید بر حذر و خطر و ما بقا از اسب
اگر بیند که اسبی برین گونه از میان آن مردم بیرون شود و مردی از سواران
برسد و آن سوار از گرد سرای همی تازد باران سخت آید و سیل. اگر اسب
سانی ببیند چهار دست و پای از مهتر محله باشد. اگر آن محله
از محلها که با حجاز بود شرف از بنی هاشم یاود. اگر محله‌ها دیهی باشد شهری

دیگر باشد از نجار و بنا و آنچه بدین ماند اگر بیند که اسبی نشسته بودی ابلق
رنگ سیاه سپید و سبز او مرد نیک بود که او را حرمتها بسیار بود اگر اسب بادی باشد
اندر وی هیچ سپید نبود آن مرد که آن اسب راند و بازخواند بزرگوار بود و لیک
مولا بود و حال او چنان باشد که بدان عزه شود و اگر دست و پایش سپید بود
آن مرد تازی بود و او مولا اگر بیند که بر ابلقی نشسته بودی زن جسته و شریف
یابد و این گفتار ببر سیرین است پس اگر اسب سیاه باشد زن توانگر بود
اگر جرمه بود زن خوب روی باشد اگر سبز بود خداوند عزو دین بود
اگر با کشه بود با زن بسری بود اگر بیند که کره زیارت و را پسری آید
پس اگر مرد را پسر بود و شاید که او زن کند با اندر خواب چیزی بود دلیل چیزی
دیگر کنند از اسب عقاری بود که بیاید با زمینی یا باغی یا چیزی که بدین ماند
و رنگها را او بیان است که پیش ازین یاد کرده ایم اگر بیند که اسب و بمرد
باید زد بزند با گم شدن حالی بود که زنش را بد اگر بیند که گوشت اسب
خورد نام نیکو یابد و فزونی اگر بیند که شیر اسب همی خورد پادشاهی
او را دوست بدارد و روزی نیکو یابد اگر بیند که از پس کسی بر
اسب نشست بکار پس بیند که از اسب راند یا نخواند و خلیفت از مرده
کرد که در پیش بود پسر سیرین گفت پس ازین نبی و بلایی هر دو گفت
دانیال گفت سرگین اسب و از آن خر خواسته بود که گرد کرده کرمانی گفت

اگر کسی بیند

۱۴۷

اگر بیند که اسب پالانی او را طاعت همی دارد زن او فرمان بردار بود
اگر بیند که اسب با وی سخن گفت او از قبل زنان خواسته یابد و پایه کبر
اگر بیند که مردی ورا بر اسب پالانی نشاند زن نیکو از آن مردی بخواهد اگر بیند
که با پالانی جنگ همی کند او را با زن جنگ افتد اگر بیند که با پالانی
تو بر جماع همی کند با زن خویش نیکی کند و زن مرو را سپاس دار گردد اگر بیند
که بر وی نشست و همی راند و سفری کند اگر بیند که پالانی و در خانه که سرگین
مراغه همی کرد او را بخت اندر روز بهیت و خواسته بیابد اگر بیند که پالانی
او را بدندان گرفت زنش با وی خیانت کند اگر بیند که پالانی او بمرد زنش
بمیرد اگر بیند که غرق شد بر زنش باید ترسیدن اگر بیند که دزدان
پالانی و ببستند زن از وی بر آید اگر بیند که گم کرده مردی باز نش کرد آید
و میان ایشان مفارقت افکند اگر بیند که در چاه کرمان با اندر خلا افتاد
بیمار شود اگر بیند که بر پالانی نشسته بودی و آن پالانی در آسمان
و زمین همی رفتی او زن توانگر رسد و کار او بالا گیرد با آن زن اگر بیند که سگ
اندر دم پالانی جست و بهری از وی ببرد دشمنی در پی زنش باشد و آن دشمن
بر کیش کبری بود اگر بیند که کسی پالانی او بدزدید دیگر در پالانی
او جست مرد بچود در طلب زنش باشد و این گفتار ببر سیرین و سعید مسیب
است کرمانی گفت اگر مردی بیند که اسب را همی تازد بلخود همی رود طلب

کردن از جهان بوذ وان جهان ورسیدن بذان نعمتها که بذان نتانت بسر بر
ماذ بار بالاینی همچنانست کی زنی وانرا تفسیر است و اکر عجمی بوذ و دون ر نها
حلم همچنان کی ذکر کرفته است اکر ابرش که اندر هیچ خبر نبوذ اما اندر
زنی ابرش نیک بوذ اکر اسپی بنذ بالاینی و نداند کی او خداوند او کیست
و مرور اهیچ آلتی نبوذ مرد بود دون اکر بیند کی خداوند بالای بکشت
خادمی یا وصلی بذ و از همه کار کردن مستغنی کرد ذ کوشت و شیر بالاینی را
حلم تاویل همچنانست کی از اسبان ذکر کرد .

باب رؤیة الفیل

اندر دیدن فیل اکر کسی بیند کی بر پیلی نشسته بوذی و مرور اهمی راندی
چنانک همی خواستی و سلاح پوشیده داشتی او پاذشاهی عظیم یاوذ و بر مردم
باری چیره کرذذ اکر از اندام او پوست شیر چیزی بیاوذ او تاویل آن همین است
اکر بیند اندر لشکرگاهی بر وی نشسته بوذی سروری رکسی یاوذ کی او بذان
درجه باشذ کی شیر دارذ اکر بیند کی پیلی پای بر و نهاذ او را اندر ان
شهر سختی رسذ اکر اشتری با چهارپای که نه از چهارپایان کارزار بونذ
پای روی نهند نیک نباشذ اکر بیند کی نه اندر کارزارگاه بر پیلی نشسته
بوذی والیان نداذ کی بر پیل نشستند او زن عجمی یاوذ اکر بیند یک
بر پیلی چیره شذ بر چنان زنی چیره شوذ اکر او را نتواند داشتن

ان زن بروی چیره

ن روی چیره شوذ اکر بیند کی پیلی را کاری با بایست فرموذ و پیل او را
طاعت می داشت از زنی کاری جوید کی نتواند کردن اکر مردی بروز
اندر خواب بیند کی بر پیلی نشست زن را طلاق دهذ یا بزن از وی بذی رسذ
هیچ نیکی نبوذ اندر دیدن پیل بروز اکر بیند کی پیلی اندر شهر در آمذ
آراسته شذن دولت پاذشاه از ولایت بوذ و خداوند خواب را هم نیکی رسذ
اکر بیند کی پیلی را بکشت او بر مردی بزرک چیره شوذ پیل اکر آراسته بوذ
و اکر نه او را تفسیر زن بوذ اکر بیند کی پیل را سرو بوذ از کرذ کی بذان پیل
باز خواننذ دو قوت و سرو مشتر بوذ و بر همه چیزی سرور و قوت بوذ

باب رؤیة الفارة

اندر دیدن موش موش اندر تفسیر زنی بوذ مستور لکن نهان از وی نا خوب بوذ
اکر بیند کی موشی داشت و بران کونه کی خواست او را می داشت او زنی بر ان کونه
کی یاذ کردیم بیاوذ اکر بیند کی یافت و لکن او را نداشت و یا بکشت بر زنی
چنین چیره کرذذ اکر بیند کی او را بسنک یا بچیزی دیکر بزذ او زن چنین را دشنام
دهذ یا پیغام فرستذ اکر بیند کی او را بکرفت بر زن چنین حیلتی و بندی
سازذ یا بفریبذ کفت دیدن همه موشان اندر خواب نیکی بوذ مکر رنکشان
که چون موشان مختلف بینذ بهری سپیذ و بهری سیاه آن روز و شب بوذ اکر خویشتن را
اندر استواری بیند دلیل کند کی او را زندکانی دراز بوذ اکر بیند کی از طعام او

همی خوردند یا از گوشت وی یا از طعمه یا از زمین که او بدان نشسته بود
یا از آن درخت کی بر بالای او بود یا از آسمانه خانه آن همه نقصانی بود اندر
زندگانی او   اگر بیند کی از بینی او موشی بیرون آمد یا از قضیبش بیرون
بدان زن گونه نباید   اگر بیند کی موشی از دهانش بیرون آمد سخن که از دهانش
بیرون آید او را هرزه‌ای کی اندرو هیچ نیکی نبود   اگر بیند کی موشی از دبرش
بیرون آمد مرو را عیالی پدید آمد که اندرو هیچ خیری نبود   اگر اندر خانه
موشان بیند اندر خانه او زنانی آیند کی اندر ایشان هیچ خیری نباشد اگر اندر
بستر یا جامه موش بیند همین تاویل دارد   پوست موش جواسه [?] بود
از زنی رند گونه کی یاد کرده آمد باب

رؤیة الفهد اندر دیدن یوز   یوز دشمنی بود دشمنی او آشکارا باشد
و دشمنی او میانه بود   با یوز کارزار و جنگ و همه حالی همچنان باشد کی بهر د زندکان [?]
گفته شد باب

رؤیة الفراش
اندر دیدن پروانه   پروانه کسی بود ضعیف کی پیوسته کرد هلاک کردن
و فراش کسی بود کی او را همی از جهان یا زهم [?] آورد و این را بجا تخریج کرده اند که بستر زن

باب رؤیة الفال
اندر دیدن فال زدن   فال زدن بر غو و غیر آن اندر تاویل باطلها اجتهادی بود
و اندر بیداری و خواب راست دانستن آن نه نیک بود و شعر و سخنها مر عرف [?]

همین نادر

همین نادر بود و اندر آن هیچ خیری نباشد   مگر شعری کی اندر آن حکمت باشد

باب رؤیة الفاس
اندر دیدن تبر   تبر خادم بود   اگر بیند کی بدان چیزی می برید ببریدن آن کار بود
کی طلب می کند و با اندر آنست باب

رؤیة الفسطاط
اندر دیدن سراپرده   اگر بیند کی ورا او سراپرده برزدند اگر لایق او باشد
پادشاهی یابد اگر نه بزرگی باب

الفالوذج
اندر دیدن فالوذه   اگر بیند کی فالوذه همی خورد چیزی از حلواها و سخن لطیف
نیکو موافق شنود و مراعاتی یابد باب

رؤیة الفاختة
اندر دیدن فاخته   فاخته زنی بود چنین که گفتیم   و بچه او زنی بود همچنین که
یاد کرده آمد باب

رؤیة الفواق
اندر دیدن فواق   اگر کسی که او را فواق افتادی از خشم کرده و عیبی گویند اندر آن
که نه کلا او بود و با سماع کشد سخت باب

رؤیة الفتیلة
اندر دیدن فتیله   فتیله فرمان بود کی فرمان دهند و خدمت مردم کنند
اگر سوخته شود فرمان ببرد باب

رؤیة الفخذ
اندر دیدن ران   ران مرد خویشان و پیوندان بوند و مردمش   اگر بیند کی ران او
ببریدند و از وی جدا گشت او غریب شود و سفری کند کی اندرو بیم مرگ بود

باب رؤیة الفجر

اندر دیدن جزیره غم خواسته بود از قبل پادشاهی ٥

باب ٥ رؤیة الفرج

اندر دیدن شادی شادی و بازی و لهو اندر خواب غم و اندوه بود

باب ٦ رؤیة الفزع

اندر دیدن ترس ترس اندر خواب نیکی باشد کی بیابد بجایکی کی بدان بیرون کردد

کتاب القاف ٧

باب ١ رؤیة القیامة

اندر دیدن قیامت و برخاستن از کور و دیدن صور و بر آمدن آفتاب از مغرب
و شمارگاه کرمانی گفت اگر کسی بیند کی قیامت برخاست داد خدای عز و جل
بدان جایگاه گسترده شود اگر مردم آن جایگاه بی داد کرند هلاک بدیشان
نزدیک شود و اگر ستم رسیدگان اند بر ظالم پیروزی یابند از جهت آنکه روز
قیامت روز کار گزاردن است و داد داذ زو ستدن اگر بیند کی پیش خدای
عز و جل ایستاده است و علامتها قیامت جون برخاستن از کور و یا مر صور را بیش
خدای تعالی بردن یا بر آمدن آفتاب از مغرب و انج بدین ماند یا اندر دیدن صور
غمی و ترسیدن بزرک باشد همه خلق را از پادشاه بزرک اگر داند کی بانگ صور
جز او کس نشنید صلاحی بود اندر دین وی خاصه اگر بیند و چنان داند
کی خلق شنیدند و او نشنید تباهی دین او بود لقوله تعالی ان شر الدواب

عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون تر رن خلق لا لا رن و کیران بود

باب ٢ رؤیة القلم

اندر دیدن قلم یکی از عالمان گفت کی قلم مرد را بزرگمایه بود اگر بیند کی از بهر خویش
قلم نیکو کرد او را اندر دو جهان بزرگی بود یا چیزی یابد کی هیچ کس از خاندان او
نیافته باشد و نه از ماندگان او ابن سیرین گفت اگر کسی بیند کی قلمی اندر دوات
نهاد زنش آبستن کرده و فرزند نرینه آید اگر بیند کی قلم از دوات بر گرفت او را
پسری آید اگر بیند کی قلمی یافت علمی یابد اگر بیند کی بر زمین نبشت از علم
کی یابد در آن معنی بود کی نویسد یعنی کی اگر شعر نوشت علم شعر یابد و اگر چیزی
دیگر همچنین اگر مردی بیند کی دو قلم خود یافت او را چند پسر آید و بود کی بسیاری
قلم بسیاری مردمان باشد

باب ٣ رؤیة القرآن و قرائته

اندر دیدن قرآن و خواندن آن دانیال گفت اگر مردی بیند
کی قرآن سراسر بخواند او را عمر سپری شده است اگر بیند کی نیمی قرآن خواند او را
نیمی عمر گذشت ابن سیرین گفت اگر کسی بیند کی قرآن همی خواند دلیل کی او مردی باشد
کی دست در قرآن زده است و بدان کار می کند اگر بیند کی آیت قرآن یاد داشت رحمه
شنید بود کی با نامی از نامهای خدای عز و جل همچنین دست بقرآن زده است
اگر بیند کی از مصحف قرآن خواند او جی بند علم بود

باب ٤ رؤیة الفقیر

اندر دیدن فقیر فقیر و هرج بدان نیک ماند جون کی از وست

اندر بیا و بالای نماز و قوی تر است

باب رؤیة قوس قزح

اندر دیدن قوس قزح اگر بیند که سبز بود فراخی و نواخی بود
اندر شهرها اگر زرد بود بیماری باشد اگر سرخ بود باغها را بار نیک بود و
که خون ریختن باشد اگر با او درازی بود اندر آن بسیار باران ولکن نیکی بود

باب رؤیة القمر

اندر دیدن ماه دانیال گفت ماه وزیر ملک باشد و ستارگان دیگر مهتران او
پس اگر بیند که او ماه را بپوشید غم سخت باشد که بوزیر ملک رسد اگر بیند
که ماه با وی سخن گفت بزرگی از قبل وزیر یابد ابن سیرین گفت اگر کسی بیند که ماه
و آفتاب را بیافت پادشاهی و نیکی عظیم بیابد از قبل خلیفه یا وزیر او اگر کسی
بیند که ماه در خانهٔ اوست پادشاهی و نیکی یابد اگر ماه را در کسوف بیند
و ستارگان گرد وی بودند پراکنده شده و زیر آن زمین هلاک شوند و سپاه او
پراکنده گردند اگر بیند که ماه اندر آن بخت از سلطان نیکی بود و پادشاهی اگر
بیند که ماه بگردید بر زمینی پادشاه آن زمین از حال خویش بگردد یا بدین زمین
قحطی اندر آید اگر دو ماه را عظیم روشن بیند و گرد هر یکی ستارگان
روشن و یکی نزدیک از دیگر همی رود آن دو پادشاه باشند که آهنگ یکدیگر
دارند و میان ایشان جنگ افتد خبر که از آن بود که روشن تر بیند اگر از آن
دو یکی کوچک باشد و یکی بزرگ و بزرگ سوخته شود کوچک چیره شود اگر

زنی بیند که ماه اندر کنار او افتاد و یا در کنار پادشاهان زن خواهد کند اگر
یکی بیند که ماه همی فروشد کار وی بود که همی جوید و اندر آن نرسد کرمانی گفت
اگر کسی بیند که سه ماه برآمد بر آسمان فتنه بود که اندر آن زمین افتد و خلاف
جهت پادشاهان پس اگر بیند که ماه بشکافت تباه شدن دین
مسلمانی بود و بیرون آمدن مردی از خارجیان کرمانی گفت اگر کسی بیند
که ماه بی از جای خویش برآمد بی وقت آنکه آمدن او بود آمدن ملکی بزرگ ما به
باشد بدان زمین پدید آمدن فتنه یا کاری بزرگ که اینجا ظاهر گردد
اگر برآمد نشان نه از جای خویش باشد زیانی بمردم آن جایگاه رسد اگر بیند
که ماه با ستارگان برآمد و ناپدید شد کاری بود که هیچ حال تمام نگردد

باب رؤیة الفلاح

اندر دیدن دهقان کرمانی گفت دهقان مسلمانیست اگر بیند که اندر دهی یا اندر
شهر استوار باشد اندر دین صلاح و افزونی یابد اگر بیند که از ده او بیخته
بودی درون یا بیرون همین حکم باشد اگر بیند که اندر شهر نامی کوشید
که ده روفه همین تاویل دارد اما هیچ خیری نباشد اندر بیرون آمدن

باب رؤیة القلب

اندر دیدن دل دل پادشاه است و آنکه کار و مدبری او کند اگر بیند که
دل او قوی تر بود نیکی کافی باشد.

باب رؤیة القرطق

اندر دیدن قرطه قرطه فرج بود تا از کار سخت برو گشاده شود ابن
سیرین گفت قرطه فراخی بود و فزونی اندر خواسته و خرمی دیگری گفت
زن کردن بود دیگری گفت سفر بود دیگری گفت نیک باشد

باب رؤية القارورة

اندر دیدن شیشه کرمانی گفت شیشه کی اندرو روغن بود زنی باشد کی مردم خوب
آراسته دارد اگر بیند کی از شیشه سر چوب کرد تا وی روغن باز کردن و شسته دست
باز داشتن

باب رؤية القدم

اندر دیدن پای اگر بیند کی او را پای ببریدند او را نیمی خواسته بشود و اگر هر دو
پای او ببریدند خواسته او تمام بشود اگر دید کی پای راست او ببریدند روزی
چند از پادشاه پرهیز کند و دعا و تضرع همی کند تا مگر بلا از وی بگردد ابن سیرین گفت
اگر کسی بیند کی اندر پای وی قوتی بود زیادت از آنک در بیداری او سفری کند
و خواسته سود کند و ابو بشر گفت اگر بیند کی پای مردی همی خورد چشم باید
داشت کی بر وی حسد برند اگر بیند کی خاری اندر پای او رفت او را طعنه زنند

باب رؤية القتل

اندر دیدن کشتن کرمانی گفت اگر بیند کی مردی را بکشت چنانک گوسفند را کشند
بر کسی ظلم کند اندر دین و کشتن او نه حلال بود اگر بیند کی مرو را همی کشند
بر وی ظلم کنند بدعه کی اندر دینش آید یا گناهی کی او را اندر آن گناه کشند

اگر کسی مردی را

اگر کسی مردی را بخواب بیند بلجام کرده کی آن کینه باشد از آن مردمان که بر راه خداوند
بدعت آرند اگر بیند کی زن خویش را بکشت و بر وی نام ایزد تعالی همی برد چنانک
گاو و گوسفند کشند بزرگی یابد و سروری برد اگر بیند کی یکی را بکشتند و از کشته
خون همی دوید کشنده از کشته خواسته یابد اگر بیند کی او را بکشتند او را زندگانی دراز بود

باب رؤية القيح

اندر دیدن ریم ابو عبد الله گفت اگر بیند کی ریم و خون بیکجا از اندام
او همی آمد خواسته از وی بشود کی ریم و خون قوت مردست

باب رؤية القرح

اندر دیدن ریش اگر بر اندام ریشها بیند خواسته بیابد و از جدی کی آن ریش بود

باب رؤية القيء

اندر دیدن قی ابن سیرین گفت اگر کسی بیند بجای قی از گلوی وی خون بر آمد
زن های وی اندر دست دارد با رنجی بسیار زاید کرمانی گفت اگر کسی بیند کی او را
آسانی قی آمد توبه کند بدل خویش اگر بقهر کند و بدشخواری توبه او بستم
بار بیم عقوبت باشد اگر از آنچه از دهان انداخت هیچ تلخی نبود از گناهان
باز آید و توبه کند اگر تلخ انداخت تلخ بود از گناه بدل خویش دست دارد
اگر جای قی برکنند برآورد و خواسته حرام با رجای دهد قی کی بتکلف زاید
خواب از بند و وجه بیرون نیست یا توبه کردن باشد یا چیزی باز دادن

کی بظلم در دست دارد. پس اگر بیند کی همی خورد از پس توبه با سر گناه شود با بار داده
بازستانند

باب رؤیة القبلة

اندر دیدن بوسه دادن. اگر کسی بیند کی محرمی را بوسه داد و اندر کنار گرفت
سخن لطیف بود کی از کسی را گوید. کرمانی گفت اگر بیند کی مردی را بوسه دهد
بی شهوت دهنده از وی نیکی یابد. پسر سیرین گفت اگر بیند کی مردی را بوسه داد
او را با آن مرد دوستی سخت افتد. اگر زنی چند را بیند کی یکدیگر را بوسه دادند
ایشان کارداران تو باشند. اگر خوب روی بوند کارداران نیک سیرت باشند
و اگر زشت روی باشد کارداران بد کردار و سالها بد ه

باب رؤیة القفل

اندر دیدن قفل کرمانی گفت قفل اگر بر در بود و اگر بر جای دیگر کار خداوندش بود

باب رؤیة القثاء

اندر دیدن خیار و خیار وارنک همه زرد بود بیماری بود و همه سبز سال نیک
اگر بوقت آن بیند. ابو عبد الله گفت بوقت و بی وقت سال نیک بود و فراخی نعمت
اگر بیند کی خیار همی کشت او را خیری آید

باب رؤیة القناة

اندر دیدن کاریز کردن. اگر بیند کی کاریزی یا چشمه یا رودی همی کند او را بسر
یابد بهره

باب رؤیة القصب

اندر دیدن نی. پسر سیرین گفت نی مردی بود درویش. اگر بیند کی نی یافت

او مردمانی اند درویش کی ایشان هیچ خیری نبود. نی شکر مردمانی باشند
توانگر کی از ایشان نیکی توان یافت اما بدشخواری. دیگری گفت نی بی شکر بخواب
سختی و بیکاری بود کی اندر آن هیچ خیر و نیکی نبود. کرمانی گفت نی شکر اندر
خواب بهتر بود

باب رؤیة القاضی

اندر دیدن قاضی. اگر مردی بیند کی در میان مردم قاضی بودی و مردم
از وی علم آموختندی و او نه سزاوار آن باشد و اندر سفر بود مر وی را راه ببرند
یا بلایی بدو رسد و نعمت خدای تعالی بر وی دیگرگون شود. و لکن گفتاری بدرفته
بود در میان مردم چنانک گفتار قاضیان. اگر مردی قاضی را بخواب بیند
کی نشناسد منزلت او بدان جای رسد کی دیدار قاضی بود رحمت نکوی و زشتیش
و قاضی را احکام و عالم تاویل کشد جهت آنک قاضی بحق خدای است عز و جل و بود کی
تفسیر آن ترازو کنند

باب رؤیة القرع

اندر دیدن کدو. درخت کدو فاضل ترین درختهاست کی بدان ماند اگر در جایگاه
مجهول بود بزرگی و قوت خواب زیادت باشد. اگر بیند کی کدو همی خورد
او نیکی یابد و سرور دانش بیفزاید. اگر از نعمت خدای تعالی خیری کم کرده
باشد باز یابد. اگر با کسی جنگ کند پیروز شود. اگر از کسی ترسناک
باشد ایمن شود. هر کی بیند کی کدوی یافت نیکی یابد برسته و جامه و بچه
جمله نیک باشد. اگر بیند کی درخت آن از بن و بیخ بر کند بیم مرگ او باشد

اگر بیند که رو بهی نشاند نیکی باو رسد

باب رؤیة القطن

اندر دیدن پنبه بسر سیرین گفت درخت پنبه مردی بود بزرگ و به خواسته بود و چون از دانه جدا کرده بود روزی بود اگر بیند دست اندر درخت پنبه زدست او مردی بوسته شود اگر بیند که درخت او خشک شد حوال مردی یا زنی بود از خانه او اگر بیند که پنبه از دانه جدا همی کرد او را غمی رسد اگر بیند آن پنبه یا پنبه دانه بفروخت از غم رهائی یابد

باب رؤیة القز

اگر بیند که قز خرید او را بیماری رسد اگر بیند قز فروخت او از بیماری و از غمها رهائی یابد

باب رؤیة القبا

کرمانی گفت اگر کسی بیند که قبا فراخ یا ابریشم پوشیده داشت تاویل آنست که پادشاهی یاود رحمد و خطر آنک پوشیده داشت ولکن از جمله دردین نبود از بهر آنک پوشش مسلمانان نیست مگر که در کارزار بیند با سلاح جهد که کارزار حکم از دیگر است و بغایت پسندیده دارند بسر سیرین گفت قبا اندر خواب فراخی بود و خواسته

باب رؤیة القمیص

اندر دیدن پیراهن دانیال گفت پیراهن سپید زینت بود خاصه زنان را که زن بود و اگر زن بیند خود زنی باود مستور و پارسا پس اگر زنی یا مردی بیند که وی را پیراهنی دادند از نیکی بود که بدو نشان رسد اگر بیند که پیراهن بر خویشتن بدرید

آن مردی بود خشمناک از آن خشم بیرون آید و بروی آسان کرده اگر این خواب کودکی بیند او را سختی رسد اگر مردی بیند که پیراهن کهن پوشیده داشت آن تباهی کار کودکانش بود اگر بیند که جامه نو پوشیده است و جای دریده چنانک نیک نتوان کرد خداوند خواب را پس از آن فرزند باید اگر خدا ناشد که نیکو نتوان کرد پس آن مرد جاذوی کرده باشند و اندر آن جاذوی بماند و اگر پیراهن دریده بیند در پیدن سخت زشت از جنگ و بیمار بود و اگر بیند که او را جامهای کی پوشیده داشت بهری برکندند او را بهری خواسته شود کرمانی گفت پیراهن حال مرد بود از بهر کار زو پیشه کی اندر آنست اگر پیراهن او نو و درست و سخت بود فراخی روزی او بود از آن کار و پیشه پس اگر آن پیراهن که پوشیده دارد کهن و دریده باشد آن درویشی خداوند خواب بود و دریده و بالخر پیراهن جامه دیگر پوشیده داشت یا مرقع کرده بود آن بیمی و ترسی بود که خداوند جامه را رسد و غم سخت قوی پس اگر بیند که پیراهنش بخون آلوده بود نیی او را بلای و غمی رسد کرمانی گفت اگر پیراهن از کتان و پنبه باشد از آن قوت نبود کی از ابریشم بسر سیرین گفت اگر بیند که جامه دیگر کتان داشت او را درنگ بود پس اگر دو جامه بیند بر سر یکدیگر پوشیده او مردی بود نهان وی نیکو تر باشد از آشکارا پس اگر بیند که جامه کتان پوشیده داشت و بالای او

جامه سخت نیکو کرده او را اسکار الهتر ازیشان

باب رؤیة القلنسوه

اندر دیذن کلاه   بسر سیرین گفت اگر بیند کی او را کلاهی داذند یا بر سر او نهاذند
او را باذشاهی دهند   اگر بیند کی او را کلاه سیاه داذند یا بنذکی بر سر نهاذ
مر او را نایبی رسد اگر کلاه سیاه بذ و لایق باشد   بس اگر کلاه سیاه لایق
او نبوذ او را بکاری کشند کی نباید   و گفت کلاه سیاه مرد باذشاه را بهتر بوذ
از سبید و سبید بهتر از لونی دیگر و کلاه نمذین از بهر درویش بهتر   کرمانی گفت
اگر بیند کی کلاهی داشت کی در سرای بیزدان کلاه مهتر او بوذ چون برادر
یابذ یا عم یا برادر زم مهتر یا خداوندی یا کسی که بذین ماند و حال او بوذ نزدیک
ان مهتر اگر کلاه نیکو بوذ حالش نیکو بوذ و اگر بذ بوذ بذ   بس اگر کلاه
چرکن بوذ یا دریذه مهتر او غم رسد و بهیچ اندوه بیند زشتی و بذی اندر ان مهتر
باشذ   اگر بیند کی اندوی همی ستدند کلاهی از دست ان مهتر بستانند و اگر
از کسی که آن همی ستاند برنایی بوذ مجهول مرگ ان مهتر بوذ یا جذا شذن مرگ
یا زندگانی   و بوذ کی فرو افتاذنش فرمان آن مهتر بوذ و نامش ... از سر او
بیفتد مرگ یا زندگانی   بس اگر بر سر خویش سمور بیند یا روباه یا آنچ بذین ماند
مهترش اندر کار دین و دنیا ناباک بوذ   بسر سیرین گفت اگر زنی بیند که
بر سر کلاهی داشت و مر و را شوی نبوذ شوی کند و اگر شوی دارد بسری آیذش

اگر بیند

اگر بیند کی با کلاه سخن همی گفت یا مهتر خویش سخن گوید   کرمانی گفت اگر کلاهی
بوذ مجهول نه بر ان گونه کی مردم دارند بذین مرد بوذ دینی کی درو شت
اگر کلاه سبید بوذ خداوندش را دین پاک و بزرگ باشد   اگر سبز بوذ او را
پارسایی و دانایی یار خوانند   اگر سرخ بوذ یا رنگی دیگر جز از رنگ یاد کردیم
اگر کلاه خز بوذ زیان کار بوذ و نه سوذ و لکن از حال بگردد از آن تولد کنند در افواه
زیادت از آن افزونی باشد چنانک اگر هزار درم بیابذ مردم گویند ده هزار یافت

باب رؤیة القوس

اندر دیذن کمان   بسر سیرین گفت اگر کسی بیند کی کمان اندر دست داشت
بر دشمن ظفر یابذ و از سلطان نام و روایی آیذ   بس اگر بیند کی کمانی اندر
دست داشت و بذان تیر همی کشید سفری کند و باز جای خویش رسد از آن سفر
اگر بیند کی کمان بشکست یا زه کمان بگسست آن سفر تمام نشوذ   بس اگر بیند
کی او را کمانی داذند او را پسری آیذ یا برادری   بس اگر کمان اندر قربان
دارد و زن او آبستن بوذ پسری زاید   بس اگر بیند کی کمانش
بشکست او را مصیبتی رسد اندر باذشاهی یا بکسی که بروی عزیز بوذ
از فرزند و خاندان   بس اگر بیند کی کمان او بشکست بی آنک تیر
انداخت او را زیانی بوذ و مصیبتی که بذو رسد از کسی کی بروی عزیز بوذ
بس اگر بیند کی کمان همی کشید یا بوی تیر همی انداخت نا بهلذ و اندر باذشاهی

مرا کندم شود . اگر جد کی حد شانزده زن بر بود . اگر زنی بیند کی او
کمانی داذند یا تیغی یا تیری او را پسری آید . اگر مرد سپاهی بیند
پاذشاهی یابد . و اگر او را زن بود زنی باشد کی او را از آن زن پسری آید
اگر بیند کی کمان بر زه نتوانست آوردن یا نتوانست کشیدن یا تیر از وی
افکند از آنج گفتیم باز خوانند اندر زنان و پسران و دبیر اذر یا پسر پاذشاهی سزوی
دشخوار گردد . پس اگر بیند کی کمان بفروخت از فروختن او کند
آن چیز بوذ کی کمان بوذ و باز خوانند اندر زنان و پسر او خریدن همچنین . پس اگر
بیند کی کمان گروهه مهره همی انداخت دشنام بوذ کی بذان کس دهذ
کی بذو همی انداخت . اگر بیند کی توپ تیر همی انداخت سخنانی بوذ
خوش و با طرب کی از وی [illegible] آید اگر بر کار افتد سخن بر کار افتد

باب رؤیة القصعة

اندر دیدن کاسه . اگر بیند کی او را کاسه چوبین خلنج بودی او دختر
عم را بزنی کند . اگر بیند کی کاسه [illegible] نهاده بودی ثرید اندر وی
وارسان ثرید کشفی بخشیدی او را پسری آید توانگر و فراخ روزی

باب رؤیة القدر

اندر دیدن دیگ . اگر بیند کی دیگ بر جای نهاذ خوانه [illegible] بسیار
از آن پاذشاه [illegible] . کرمانی گفت اگر بیند کی آتش همی کرد اندر زیر دیگ

مهمان [illegible] داوند . اگر بیماری بیند کی [illegible] یافت [illegible] آن بیماری
ازو گذرد . اگر مردی بیند کی دست و پای او بسلسله بسته است و بند
است . اگر بیند [illegible] کار روی [illegible] سلسله بود کی مرگ او اندر آن باشد
اگر کسی بیند کی اندر زندان بود بند اندر پای هیچ نیکی اندر آن خواب نباشد
کرمانی گفت بند خداوند دین را [illegible] بوذ بر دین و قوت و خداوند این جهان را
از شاهی و قوت و [illegible] ملک و خداوند خواب را خرمی و شادی . و پیغمبر
علیه السلام گفت بند بر پای ثبات [illegible] بوذ . و اگر کسی بیند کی مر او را
زنجیر [illegible] کند . اگر بیند کی زنجیر را بکشتی [illegible] دختری یا خواهری بوی دهد

باب رؤیة القردة

اندر دیدن بوزنه . بوزنه دشمنی بوذ ملعون کی نعمت خدای از وی برگشته
بوذ . اگر بیند کی بر وی نشسته بوذی و مر او را همی [illegible] خانگی همی [illegible] اسپی
بر دشمنی بزرگ [illegible] چیره شوذ . اگر بیند کی از گوشت وی همی خوردی
او را غمی و بیماری رسد . اگر بیند کی با وی [illegible] همی کند و بر وی چیره
شوذ مر او را دردی رسد بر به شوذ . و اگر چیزی کی بوزنه را بوذ مر او را
دردی رسد [illegible] به شذن نیز [illegible]

٥ ٥

باب رؤیة القمریة

اندر دیدن [illegible] [illegible] گفت [illegible] مر او را [illegible]

ازیشان از بیند از نیک و بد از کسی بود چنین که یاد کردیم اگر بیند که
[illegible] با فاخته بیافت نیستی اوند که اندر وی نیکی بود و هرچ از بچه
وخایه ایشان بیند همچنان است از [illegible] خانگی و بچگان اش ۵

باب رؤیة الفحّام

اندر دیدن انگشت‌گر که مایه زنی بود یا کنیزکی خوب روی اما او را دل یار
نبود اگر بیند که او انگشت داد زنی یا کنیزکی یا زنی زین گونه بیاورد
اگر عیالش حامله بود او را پسری سیاه روی آید اگر بیند که او را
دام گرفت هم زین گونه کنیزکی یابد اگر بیند که او را انگشت کنیزکی
دو سه برگی برد اگر کسی که مایه را نقد همی کرد زنی را سختی آموزد اگر
کسی بود مردی را

باب رؤیة القطاة

اندر دیدن اسفرود اگر بیند که اسفرودی یافت او پسری یابد که بدو خرم
شود و چشم او روشن گردد دراج و گنجشک و بلبل و طوطی همه را همین تفسیر بود
اما طوطی بود که زن بود و نیز که غلام باشد ۵

باب رؤیة القصّار

اندر دیدن گازر گازر در دیدن مردی بود که مردم را پاکی و شستن [illegible] او بود اگر
بیند که جامه خویش همی شست با آن کرد بی‌گمان جامه اندر زنا و یا گناه باشد
از گناه بیرون آمدن خداوند جامه بود اگر بیند که کسی دیگر جامه

آن دیدن کرده است از کسی از گناهان باز ایستد اگر بیند که گازر [illegible] نخواهد

باب رؤیة القصّاب

قصاب اندر زنا و بر ملک الموت بود اگر قصاب مجهول بود ملک الموت را
[illegible] کردار [illegible] اگر [illegible] قصاب بود بیند که قصابی همی کرد
او کسی را بکشد و خون بریزد بنا حق [illegible] الحرام ۵

باب رؤیة القلانسی

اندر دیدن کلاه‌دوز کلاه‌دوز خداوند مهتری و ریاست بود [illegible]
کلاه‌دوز که مرد بود بر از کسی که کلاه [illegible] مهتری [illegible]
که تنها همی بیفت

باب رؤیة القبّار

[illegible] گورکن اگر بیند که اندر گور کندنش و برا زندان کنند اگر بیند که
در زندان مجهول کندنش اندر گورش کنند اگر زندان معروف [illegible]
مرور و غمی رسد اگر [illegible]
اگر بیند که او را اندر [illegible] اگر بیند که [illegible]
بود [illegible] اگر [illegible] بود [illegible]
که او را از جای [illegible]

باب رؤیة [illegible]

اندر دیدن [illegible] همه [illegible] اگر [illegible] بر اگر بیند که

اندامش همی بریزد یا کرم همی بخورد اندام او سخت بسیار اندر دنیا و
او خواسته یابد و بسیار عیال که از خواسته بخورد ه

باب رویة القوة

اندر دیدن قوت اگر بیند که سستی و توانایی بیشتر بود از آن حال او دلیل بود
اندر دین و دنیا و دلیل بود [illegible] نیک از جهانی ه

باب رویة القرعة

اندر دیدن قرعه زدن اگر بیند که با کسی قرعه زدی و ببردی
او [illegible] که یابد بر آنک قرعه افکنده اند و از جلال بود ه

باب رویة القسمة

اگر بیند که خواسته ای همی بخشد دلیل کند بر نیکی واجب [illegible] از خواسته
خواسته خویش بخشد [illegible] و صلاح و اگر دلیل نه نیک بود
[illegible] او پراکنده شود [illegible]

باب رویة القرن

اندر دیدن [illegible] سرو بودن نیک بود
[illegible]

باب رویة [illegible]

اندر دیدن [illegible] کار [illegible] مردی بود
باید [illegible]

باب رویة [illegible]

اندر دیدن [illegible]

که او را درکرده بود

که [illegible] در وکرده بود یا کسی که عزیز [illegible] مردم را از معصیت باز دارد و با طاعتشان آورد ه

باب رویة القرابة

قرابه سبز زنی بود ثقت که خواسته اش وی ودیعت نهند ه

باب رویة القدح

اندر دیدن قدح اتفاقست که قدح کنیزک بستر بود ه

باب رویة القرطالة

اندر دیدن قرطاله رسولی بود که از جای آید با خرمی و کرامت

باب رویة القبان

اندر دیدن قبان قبان مردی بود صاحب عذاب و با املاک و حسابش
پادشاهی وی و عقرب برده دارش و سلسله غلامانش و کفه کوشش [illegible]
[illegible] احوالها شنود و کارها خلق گزارد و فرستون [illegible]
قضیب [illegible] اگر بیند که او را قصبی داده اند نیکی یابد

باب رویة القلاعة

اندر دیدن قلاسنگ اگر بیند که قلاسنگ همی [illegible]
[illegible] اگر بیند که [illegible]
[illegible] اگر [illegible]

اندر آخر عاجز گردد و چیزی که خصم را بود ه ه ه ه

باب رؤیة القطران

اگر بیند که قطران یافت یا بجوره خواسته یابد از خیانت

باب رؤیة القطر

اندر دیدن مس مر ایدر ناو یا روزی بود ناخواسته از قبل زنان ه

باب رؤیة القمار

اندر دیدن قمار زدن قمار زدن اندر خواب از آنک است که دشنا ورا بود

باب رؤیة القبة

اندر دیدن قبه زنی بود که خداوند خواب بیابد و بود که پادشاهی بود
و بود که با حجتی بود که بروی پادشا گردد اگر پوشش داده
دلیل اوند بر نیکی و نعمت و بسری بیاود

کتاب الکاف

باب رؤیة الکتاب

اندر دیدن کتاب ابن سیرین گفت اگر بیند که اندر وی نگاه می کند و اندر آن
نامه علم بود و نداند که اندر آن چه نبشته است چاره نبود که او را مرثی
رسد [illegible] که مردی ببیند او را نامه رسد مهر کرده او را خبری آید
نهانی اگر نامه را مهر نبود او را خبری رسد آشکارا اگر مردی اندر خواب

ببیند که ورا نامه داد نبی و چون بر آن بار ده کرده رنجی سطرها او همه در خنان
[illegible] او را ولایتی رسد و مهتری و اگر نامه اندر بیچیده بود [illegible]
[illegible] نوشته اگر باز کرده بود چیزی باشد آشکارا نامه به هر چیزی بود درست

باب رؤیة الکعبة

اندر دیدن خانه خدای و حج گزاردن ابن سیرین گفت اگر مردی بیند
بر استری نشسته بود و نیت حج کرده او را دو منت باید داشت که خدای تعالی
حج روزی او کند اگر بیند که نماز همی کند چنانک روی بنماز گاه دارد
خدای تعالی او را حج روزی کند قوله تعالی وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم
شطره اگر بیند که خانه را طواف همی کند همین تاویل دارد محمد عبدالله
گفت اگر بیند که کعبه را و بر آن همی گردد خلیفه وقت بمیرد محمد
بن سیرین گفت اگر مردی الله مو یم حج پیغمبر خدای را بخواب بیند حفظی خروج
او در حج اتفاق افتد کرمانی گفت اگر کعبه را انه بر آن [illegible] که بیند که
واند [illegible] زیادتی یا نقصانی بود یا اندر حال خویش گشته کعبه [illegible] و تفسیر
امام بود زیادتی و نقصان از اندر حال امام بود ابن سیرین گفت اگر
مردی کعبه را از صفت بیند که هست و چنان بیند که نقابه بر دارند و بذو
همی نگرند و طواف می کنند همچنان بود که دید نعمت بر آن و فرشتگان که [illegible]
همی دهند تا کاهی از کار که همی خواهد انشاء [illegible] بر آن طواف همی کنند

آن نیکی بوذ و صلاح حج را بوذ و بر آن جایگه طواف کرد با حاج اگر بیند که
روی فرا کعبه دارد با احرام گرفته است با تلبیه می گوید بر آن جایگه که سزد نما
ذن او بوذ کرمانی گفت اگر بیند که کعبه اندر سرای اوست او بادشاه
گردذ و نام گیرد و لکن پناه گردذ اگر کعبه در سرای او بر رنگ دیگر بوذ نه نیک
بوذ اگر بیند که حج همی کرد بر خلاف سنت آن خالی بوذ که اندر دین
خداوند خواب ابو عبد الله گفت اگر کسی بیند که حج همی کند توانگری بوذ
اگر خویشتن را اندر خانه خدا بیند ایمنی و خرمی بوذ و از غم جدا شوذ
چنانک خدای عز و جل می گوید و من دخله کان آمنا اگر مردی بیند که در وی
آن نماز همی کند و خطبه و نه سزاوار آنست او را بلای رسد که بدان شهره گردذ

باب رؤیا الکوکب

اندر دیدن کواکب کرمانی و ابن سیرین گفتند که ستارگان بزرگ مهتران اند
اگر کسی بیند که ستارگان اندر خانه او بوذندی مهتر آن نسل بسیار شوذ دانیال
گفت اگر کسی بیند که ستاره بدست گرفت او را فرزندی آید شریف و بزرگ
اگر ستارگان بزرگ و روشن بیند که در خانه او بوذندی چشم باید داشت که
بادشاهی یابد و یا بتنگی کرد بادشاه اگر بیند که زهره با ستاره
دیگر با وی سخن همی گفت بازدیک او آمدند بادشاهی یابد ابن سیرین
و سعید مسیب گفتند اگر بیند که آفتاب و ماه و ستارگان مضطرب همی گشتند

حال آنان

حال آنها بی نزدیکی شان از نحوستها مضطرب گردند کرمانی گفت ماه
اندر تفسیر وزیر ملک است و زهره زن ملک و عطارد دبیر ملک و بهرام
سپهسالار ملک و زحل صاحب عذاب ملک و مشتری خزینه دار ملک و هر یکی را
منزلتی دیگر است اندر تاویل اگر خداوند آفتاب را بر زمین دید دیدی ز ملک
تخت دور بوذ و اندر آن موضع آفتاب سپهسالار ملک بوذ و ماه وزیر
سپهسالار رحمانیک یاد کردیم اندر منزلت ستارگان مگر که خداوند خواب
سپهسالار روی کار دارد از آن جایگاه بوذ بر او پیش ملک از آن منزلت که دارد برتری
باید ماه وزیر ملک باشد تا او را بر آسمان بینی بر حال خویش پس اگر
بیند که ستاره همی خورد او مردم را نام برد بر بینی اگر بیند که ایشان را
در جیب همی برد بی خلاف باید زن مردمان مهتر و شریف با او صحبت کنند ابن سیرین
گفت اگر بیند که ستاره بر زمین افتاد مردی خلیفه بوذ اگر بیند که جوزا از
جایگاه خویش بگشت و بر زمین افتاد مردم را اندر آن سال نومیذی باشد
پس اگر عطارد را بدین گونه بیند مردی قاضی بوذ پس اگر کیوان بیند
اندر آن سال نیکی بسیار کنند پس اگر بهرام را بیند مردم را بیماری رسد
اندر آن سال ابن سیرین گفت اگر مردی دو ستاره بیند بزرگ که بیکدیگر بر
گرفتند از کارزار بوذ میان دو بزرگ و بدان که آفتاب را فضل است
بر ماه و ماه را بر دیگر ستارگان کرمانی گفت اگر بیند که ستاره بر آید و نابدید شد

از کاری بود که تمام نکرده باشد. پسر سیرین گفت ستارگان بزرگان و مهتران باشند. گفت اگر کسی بیند که آفتاب از حال خویش بگشت برگشتن حال امیران بود. پس اگر بیند که عطارد از حال خویش بگشت حال دبیر ملک بود. و هیچ اندر و بینی زیرک و بدان ستارگان ایشان بوند که یاد کردیم. برگشتن مشتری برگشتن حال خزینه دار. برگشتن حمل برگشتن حال چهارپایان ملک. برگشتن ثور برگشتن گاوان ملک. برگشتن جوزا بیمار شدن مردان و زنان. برگشتن سرطان فتادن آتش در بازار شهر. برگشتن اسد برگشتن حال پادشاه. برگشتن سنبله تباه شدن کشتها و غلها و پدید آمدن قحط ه ه

باب رؤیة الکحل

اندر دیدن سرمه کردن. اگر بیند که سرمه اندر چشم همی کرد و چنان می کرد که منفعت باشد او را اندر دین و نیکی رسد. اگر جهت زینت کند اندر دین او کار او نیک شود. اگر بیند که او را سرمه دادند خواسته یابد. سرمه فروش کسی بود که چشم مردم نیکو کند و مردم بدو راه راست یابند ه

باب رؤیة الکبد

اندر دیدن جگر. اگر کسی بیند که جگر مردم همی خورد یا جگر مردم یافته است از مرد خواسته یابد که مردی نهاده بود و بخورد. اگر بیند که جگر بسیار می خورد خام یا پخته یا بریان کرده گنجها بروی گشاده کردند

باب رؤیة کنس البیت

اندر دیدن رفتن خانه. رفتن خانه نیک بود و خواسته باشد که روی بشود. که بیند که خانه کسی همی روبد از خواسته او کسی یابد ه

باب رؤیة روزن البیت

اندر دیدن روزن خانه. روزن خانه فراخی نعمت خانه خدای باشد و روشنایی و نیکی

باب رؤیة الکمثری

اندر دیدن امرود. امرود اگر زرد بود بیماری باشد. درختش مردی بود میانه نه توانگر و نه درویش. اگر بیند که امرود همی خورد او را زردی یابد و کم از آن که اندر آبی یاد کردیم و کمتر از شفتالو. کرمانی گفت درخت امرود مردی بود عجمی و خوردن او بیماری ه

باب رؤیة الکرسی

اندر دیدن کرسی. کرسی اندر تاویل زنی بود. پس اگر بیند که کرسی بیافت و بر وی نشست او پادشاهی یابد از جهت زنی. دیدن عرش خرمی
۳۲۷ و عز و پادشاهی بود و بزرگ شدن خداوندش ه

باب رؤیة الکیس

کیسه درم اندر همه حالی نه محمود بود. اگر بیند که کیسه یافت یا بیفشاند از مرگ او بود و بربستن او مثال راز نهان و همچنین اسرار و صیت ه ه

باب — رؤیة الکانون

اندر دیدن آتش‌دان — آتش‌دان کدخدای خانه بود و همچنین چراغ
و چراغ‌دان و تنور و بلسک و هرچ اندرین چیزها ست از نیکی و بدی اندر کدخدای
خانه بود و اگر اندرو بود غم ازو و هرچند آتش بادن غم زیادت تر

باب — رؤیة الکلب

اندر دیدن سگ گفت سگ دشمنی بود ضعیف ازبهر آنک با آدم علیه السلام
دوست شد و بی دشمنانش را نداشت و لکن مرو را مروت نیست پس اگر
کسی بیند که سگ بروی بانگ همی کند او از کسی سخن شنود که از کبر او نام بود
و نه مروت و آن سخن را دشوار آید اگر بیند که سگ او را بگرفت از آن
کس بدو جز سخن نرسد اگر بیند که سگ جامه او بدرید او دشمنی که
ببرد یا خواسته پراکنده کند یا مروت او را سخت افتد پس از خدّ سگ جامه او بدرید
شد سگ ماده که مرصد را اگر ضیا جامه بدرید اندر … بود در زبان
سلیطه گفت اگر کسی بیند که گوشت سگ همی خورد او بر دشمن چیره شود
و از خواسته او بیابد … اندر … کار کند اگر بیند که سگ
پوست او بدرید یا جامه از جنگی بود سخت و کارزار اگر سگ شکاری بود
از دشمنی بود عالم اگر سگ کردی بود پا ازان ترکی از دشمن بیگانه باشد
اگر بیند که سگ چیزی ازو باز داشت که وا از آن همی ترسید و از سگ ایمن گشت

159

و آن نبی از چیز آن سگ نه دشمن بود بلکه دوست بود و پشت او

باب — رؤیة الکرکی

اندر دیدن کلنگ کلنگ کسی بود بخشودنی غریب اگر کسی بیند که
کلنگی یافت با کسی خشنودی نیکوی کند اگر بیند که از پر او یا گوشت او
یافت او مردی یابد از آنکه کسی چنین که یاد کردیم پس اگر بیند که چند
کلنگ داشت و ایشان را می چرانید او بر مردمان مسکین دست یابد و مهتری
اگر بیند که بر کلنگ نشسته بود یا خود کلنگی شد یا آسیبی کلنگ
بودی او بر حالی بخشودنه گردد و همچنین هر کاری که با وی کنی از نیک و بد
و حکایت او گونه گان بی مادر باشند و غایبان را همچنین ۵

باب — رؤیة الکتف

اندر دیدن شانه شانه زنی بود و آنچ بروبیند از نیک و بد در حال زن ببید
بر حد سکی … ان

باب — رؤیة الکی

اندر دیدن داغ کردن داغ کردن اندر خواب رنج و اندوه بود تفسیر … اگر بیند
که اثر داغ کهن یا نو اندر پوست داشت او گنجی یابد و رنج حاجتی وا کن بر طاعت
خدای عز و جل کار کند و راست کار پس اگر … که
بسبب آن گنج عذاب یابد در آخرت و وجه دیگر داغ کهن و نو که بر خود
بیند او را دردی بکند زود باشد

باب ۷ — رؤیة الکفالة

اندر دیدن ریش بسو سیرین گفت ریش خواسته بود اگر مرد را خواسته
آگین بود و سایه و حرمت بود و جاه میان مردم اگر بیند که او را پاره ریش از
[illegible] بود بهری از خواسته او بشود اگر بیند که ریش او نیکوتر شده بود
او را خواسته نیک شود اگر امردی ریش بر آمده بیند او خواسته یابد
و از غم رها گردد اگر مرد جوان ریش خود سپید بیند غم و اندوه بود
اگر بیند که ریش او دراز شد چنانک تا ناف برسید او بر مناره بانگ نماز کند
دیگر گونه شرف و عز یابد کرمانی گفت اگر ریش چنان سپید بیند که هیچ
سیاهی اندرو نبود اندر میان مردم بدنام گردد اگر بیند که ریش او
دراز گشت فزون از آنک شاید قفای روی جمع آید با غم سخت رسیدش اگر
بیند که ریش او کم شده بود و سبک گشته و مرورا وام بود از آن وام بدر آید
و از غمها آزاد شود اگر بیند که ریش او بسترد از کندن بهتر بود و
آسان تر اگر بیند که سر و ریش او یکجا بسترد و اندر خواب سختی بود
دلیل نیکی کند اگر غمناک بود بی غم گردد اگر وام دار بود وام او توخته
شود اگر غلام بود و وام دار بود وام بگزارد و آزاد گردد و خواسته
یابد دیگری گفت رفتن ریش رفتن خواسته بود بر آنکه زنی بیند که
مرورا در بود مرورا پسر نیاید و اگر آید مهتر خاندان گردد

باب رؤية اللسان

اندر دیدن زبان بندانی اگر بیند که اندر زبان یکی گره شبانکاره او باشد
و اندر تاویل زبان او در مقام و مسکن چون بیش

باب رؤية الكتف

اندر دیدن کتف کتف پادشا بود اگر بیند که کتفی ساخت او پادشا
ساند و خواسته و قهر کند مر صیرزک را

باب رؤية الكسا

اندر دیدن گلیم گلیم مردی بود دین و دشت و پناه

باب رؤية الكور

اندر دیدن آنک از زنانجینی سوختنی بود از گره که از خواب ببیند با طلا [illegible]

باب رؤية الكوسج

اندر دیدن کوسج هیچ نیکی اندر دیدن کوسه نیست

باب رؤية الكلام

اندر دیدن آنکه بهمه زبانی سخن گوید از گره که این خواب بیند واجب کند
کی بر کارها پادشاه گردد

باب رؤية الكوزة

اندر دیدن کوزه کوزه روبین اندر خواب و سفالین خادمان و کنیزکان باشد

باب [illegible]

اندر دیدن کلبتین کلبتین اندر خواب خادم بود

کتاب [illegible]

باب رؤية الجبة

اندر دیدن [illegible]

اندر دیدن زبان   زبان ترجمان دلست و لبها بازکننده ترجمان و لب زبرین
فاضلتر و شریفتر از لب بالاین ولکن اندر زبان تفسیر دیگرست اگر کسی
که او را [illegible] بودی با خود کوتاه بودی و میان او و دیگری جنگی بود اندرین
سخنی نباشد پس اگر او را با کسی جنگی باشد بی هیچ حجتی که خصم او
بود خیره ماند   پس اگر اندر زبان فزونی شد یا فراخی و بسیار گفتن قوت
در حجت زیادت باشد و حسن کرده در ان کس که با او جنگ دارد   پس اگر
درازی زبان نه اندر جنگ بود او بد زبان گردد   اگر زنی بیند که او
زبان ببرید نیک بود و شاید که سخت پارسا شود و کم سخن   پس سیرین گفت
اگر بیند که زبان و سفتا او علم فراموش کند   ه

باب   رؤیة اللعب

اندر دیدن بازی کردن   بازی کردن گرستن بود با آواز بلنده

باب   رؤیة اللحم

اندر دیدن گوشت   اگر بیند که گوشت مرده همی خورد پخته یا بریان کرده
او [illegible]   اگر خام خورد غیبت مردم کند   کرمانی
گفت اگر کسی بیند که گوشت کسی دیگر و جایگاه آن گوشت که همی خورد
پدید بود او خواسته خویش یا ان کس بخورد پس اگر گوشت هیچ جای
پدید نبود کسی را از خاندان خویش نام برد بدی یا کسی بیگانه   اگر آن

جای که همی خورد چون همی آید هم او را غیبت باشد و خداوند خواب مزد رسد
ابن سیرین گفت اگر کسی گوشت پخته یا بریان همی خورد بیمار گردد   اگر بیند
که پیش نهاده بودی بد و کاری رسد که او را ناخوش آید   اگر بیند که نان
و گوشت پیش او نهاده بودی و همی برداشتی و پیش وی همی نهادندی خواسته او
کم گردد   اگر بیند که گوشت فربه یافت از دوستی خواسته یابد   ه

باب   رؤیة اللبن

اندر دیدن خشت   دانیال گفت خشت خواسته است گرد آورده و هر خشتی را
هزار درم نهاده اند   کرمانی گفت اگر بیند که خشت همی زد غم بود یا آنکه که خشت
شود پس چون خشت شد خواسته بود گرد آورده   ه

باب   رؤیة اللبن

اندر دیدن شیر   پیغمبر گفت علیه السلام شیر خوردن پاکیست هر که اندر
خواب شیر خورد او مسلمانی آید و فطرت دهند و هر که بر دست گیرد او کار
بشریعت و مسلمانی کند   دانیال گفت شیر و روغن مغز خواسته بود گرد
آورده از جای که بند   کرمانی و پس سیرین گفتند اگر کسی بیند که شیر
گوسفندان همی خورد تازه او خواسته حلال یابد   کرمانی گفت اگر شیر
چنان بود که دوغ از وی بیرون آورده بود نه نیک بود   اگر ترش باشد
غم و اندوه بود   کرمانی گفت اگر شیر گاو بود خواسته بیشتر بود

اما اندر دین همچون شیر کوسفند باشند. شیر جاموش و شیر همچنین خواسته
است ولکن از آن خر بیماری بود کی زود به شود. شیر خر کور بهتر از شیر
خر بود. بسر سیرین گفت اگر بیند کی شیر خر کوری خورد اندر خواسته
کمتر بود. اگر بیند کی شیر اهو همی خورد از ترسی بیرون اید اگر بیند
کی شیر سک همی خورد اندر بیمی و ترسی افتد اگر بیند کی شیر اسب همی
خورد پادشاهی یابد. شیر پالانی و هر رنگی کی بود از اسبان پادشاهی بود
کی یابد. کرمانی گفت شیر اهو و دیگر کوهیان روزی بود کی یابد.
شیر اسب از کرا کی خورد نام نیکو بود. شیر اشتر پیروزی بود
دشمن. شیر گرگ همچون شیر سگ و شیر خرس بود. و نیز گویند
کی غرامتی بود و زیان. شیر پلنگ پیدا شدن دشمن بود. شیر گربه و روباه
همانی اندک بود و جنگ و بیمار. و شیر خوک طبع کشتن مردم بود و بی عقل
شدن. و شیر مردم کی از زنان غ‍ند ‌شد و زندان بود از آن کی همی خورد و اورا
کی همی دهد اگر یکی از ایشان بیهوش بود خورنده و دهنده غم سخت دقوی باشد

رؤیة اللوز و شجرته

اندر دیدن بادام و درختش بسر سیرین گفت درخت بادام مردی بود
نیک کی از و سایه رسیدن بر اگر بیند کی از و بادام همی خورد تر یا خشک
نیک بود خاصه در موسم آن و تر از خشک بهتر بود اگر بیند کی اورا

بادام دارند

بادام داند و اندر دامن یا استین یا حجره‌ی دیگر همی بر دارد آن سختی بود
کو و ستانیش بود کی روزی فراخ بود

باب رؤیة الوان الاثواب

اندر دیدن لونهاء جامه. جامه سپید و نیکو
جمال خداوندش بود اندر دین و اندر جهان. دانیال گفت جامه سپید اندر
زنان نیک بود. بسر سیرین سعید مسیب گفتند جامه سپید زنانرا و مردانرا
هر دو نیک بود. گفت اگر کسی بیند کی جامه او نشسته با خون نشست
بیرون امدن بود از غم و نیکو شدن حال او. کرمانی گفت جامه سرخ کرده
زنانرا در حال از جهان و مردان زنانه نیک بود. مگر آنک اندر جامه نشست
خفتن بیند یا از آن جامها کی پوشیدنش بر مردان عیب بود بر آنکه سرخی
جامه خرمی بود. بسر سیرین گفت جامه سرخ کارزار و کشتن بود. دانیال گفت
خامها سرخ نیکی بود اندر خداوندش. بسر سیرین گفت جامه سرخ زنانرا
نیک بود اما مردانرا بد بود. کرمانی و بسر سیرین گفتند جامه زرد بیماری بود
مگر کی خز باشد. سرخی و سبزی و دیگر رنگها اندر جامه خز هیچ زیان ندارد
دانیال گفت زردی جامه بیمانی و درد بود. بسر سیرین گفت جامه زرد
زنانرا نیک بود خاصه کی زنان باشد. کرمانی گفت جامه سبز دین بود
و بهر آنک جامه بهشتیان است. اگر زنکان بیند و اگر مرد کان هر دو
نیک بود اندر جهان. کرمانی گفت جامه سیاه از کسانی کی سرخ پوشیدنش

عیب نبود که پادشاه ... ابن سیرین گفت جامه سیاه خواسته و ... بود
کی پادشاهی یابد   اگر کسی بیند کی اهل آن نبود نه نیک بود کرمانی
گفت اگر کسی بیند کی جامهٔ رنگین پوشیده داشت او از مال کی سختی بشود
ناخوش یا از کسی دیگر   اگر کسی بیند کی جامه نو پوشیده داشت او را از
فرج آید و نیکی یابد   اگر بیند کی جامهٔ خشن کی پادشاه بود [illegible] از وی
برکنند یا بستانند پادشاهی و شغلی کی در دست دارد از وی بشود ه
کرمانی گفت اگر کسی بیند کی پیراهن سپید پوشیده بود و ردای بر سر داشت اندر دین
صلاح باشد

باب رؤیة اللباس

اندر دیدن جامه   پنبه و [illegible] اگر در زمستان بیند درویشی از وی برود
و در تابستان هم نیک بود   پوشیدن جامه برکت خداوند جامه و فضل
و منزلتش   کرمانی گفت پنبه خواسته بود کمتر از پشم و کمتر از روی
روباه [illegible] دین بود [illegible] ابن سیرین گفت اگر کسی بیند
کی پوستین گوسفند پوشیده داشت او را از خواسته قوتی و خرمی بود
اگر بیند کی از پوست ددان چون سمور و [illegible] سنجاب چیزی پوشیده
داشت قوت یابد از خواسته   پشم و موی [illegible] چیزها است

باب رؤیة اللقوه

اندر دیدن لقوه   اگر کسی بیند کی او را لقوه بود کی [illegible] القوه است و جواب دهد کی [illegible] القوه [illegible]

وخصم کرد

و خصم او [illegible] هست [illegible] کی خبر [illegible] مردم
و جهان بود

باب رؤیة اللفافه

اندر دیدن لفافه   اگر بیند کی لفافه بر پای پیچیده است او سفری کند

باب رؤیة اللجام

اندر دیدن لگام   گفت لگام زنی بود   اگر زنی بیند کی او را لگامی دادند
یا کمانی یا شمشیری یا تیری یا کاردی یا خنجری یا حربهٔ یا ناخن گیری یا اره
پسری زاید اگر شوهر ندارد شو کند   اگر شوی دارد و او را دختری
باشد دختر را به شوهر دهد   اگر عزبی بیند زن کند و اگر زن دارد پسری
آید   گفت همه [illegible] نگاه دارنده بود از دشمنان لگام کشته پادشاه را
نیک دیگران آید

باب رؤیة اللؤلؤ

اندر دیدن مروارید   ابن سیرین گفت اگر کسی بیند کی مروارید و گوهر
یافت پادشاهی یابد   اگر زنی بیند کی مروارید شوهر نبود زنی [illegible]
نیک شود   دانیال گفت مروارید پسر بود و مرجان خواسته   اگر بیند کی
مروارید می فروخت او علم بسیار یابد و اندر مردم پراکنده کند   اگر بیند
کی چند مروارید یا گوهر اندر خانه وی نهاده است خواسته بسیار و علم بسیار
یابد   اگر بیند کی مروارید اندر رودی یا اندر جایگاهی همی افکند نیکی کند
با کسی کی جایگاه آن نداند   گفتار ابن سیرین و سعید مسیب و کرمانی است

کی مروارید بسیار از ناسفته بیند نیک بود و علم و کلام خدای را و جـ
وی بیمان از علم بر آکنده   اگر ناسفته بود دختر باشد اگر چند از نا
کی از شمار بگذشته بود خواسته بود بسیار   اگر بیند کی از دهان وی
مروارید بیرون می آمد از دهان او سخنها باشد نه با قرآن بیرون آید کرمانی
گفت اگر کسی بیند کی مروارید همی خورد و همی فرو برد علم فراموش کند
یا کلام باری جل و عز و یا علمی داند و نهان کند   اگر مروارید جایگاه
بیند کی نه جای او بود بر سر راهی یا جایگاهی کی بدین ماند خوار کردن بود
بر علم   اگر بیند کی بجای هیزم مروارید همی سوخت مردی بکاری
فرو آید کی ورا حلال نبود   ابن سیرین گفت اگر کسی بیند کی مروارید
همی خوردی قرآن فراموش کند چی مروارید زنان و یا قرآنست   دیگری گفت
دیگری گفت اگر کسی بیند کی مروارید می خورد علم بسیار آموزد ه

باب رؤیة اللص

اندر دیدن دزد   گفت دزدان بود کی بر کسی حیلت سازد یا کسی را
بکشد   اگر کسی در خواب دزد بیند ورا بیماری رسد و لکن رهایی
یابد   صعلوک را همین تاویل باشد اگر بیند کی ورا تعار رسیدند
و خواسته او بحرب بستدند ورا مصیبتی رسد کی از آن غمگین گردد
بر حد کالای کی از وی ستده باشند   اگر بیند کی دزد اندر خانه او شد

و بهر از

و هر چیز از کالای او ببرد کسی از آن خانه بمیرد   اگر دزد در خانه او شد
و چیزی نبرد کسی از آن خانه بیمار شود و درست گردد ه

باب رؤیة اللقمة

اندر دیدن لقمه   اگر لقمه حلوا بود کوچک و شیرین سخنی بود و لطیف یا بوسه از
فرزندان یا زنان یا دوستی

باب رؤیة اللحاف

اندر دیدن لحاف   اگر بیند کی لحاف خز یا کتان بر کی زنی کند و نیکی یابد
اگر بیند کی سوخته شد یا بستدند یا خلعه کی بفروشد آن زن را از وی
بازستانند یا مختلع گردد

باب رؤیة اللبان

اندر دیدن کندرو   اگر بیند کی کندرو همی خوردی یا همی خائیدی سخنی بود
کی جنگ و گله تولد کند و هر چند خاید زیادت و بیشتر از سخن بیشتر کرمانی گفت اگر
مردی بیند کی کندرو همی خاید او در کار آید کی اندر آن سخن بسیار بود

کتاب المیم

باب رؤیة الملائکة

اندر دیدن فرشتگان   ابن سیرین گفت اگر کسی بیند کی گروهی از فرشتگان
جای بودند او را بسیار نیکوی رسد خاصه کی فرشتگان بزرگ و معروف بیند
اگر فرشتگان همی پرند صلاح دین او بود   اگر فرشتگان را بیند
کی در کلام خدای عز و جل نام ایشان است و با ایشان سخن گوید یا ایشان او را

مژده دهند جمله بشادی و روزی ایزد و اندرین جهان بر وی نعمت پادشاه
پس اگر میان ایشان سخنی رود مردم از جایگاه را پیروزی بود بر دشمنان
و رها شدن از غم   و دیدن ابرهیم و موسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین
همین تاویل دارد   محمد بن عبد الله گفت اگر کسی بیند که او یکی از
فرشتگان و با ایشان همی پرید اندر آسمان چنانک می خواست از خواب شخصی باشد
که خدای تعالی نیکی دو جهان ورا ارزانی داشته بود   اگر کسی بیند
مالک گشته خازن دوزخ معبران گویند او زندان قاضی گردد ه

باب رؤیة الملوک

اندر دیدن پادشاهان   کرمانی گفت اگر بیند که اندر دیدار ملک فروتنی
آمده است نیکوی و مصالح مسلمانان و اتباع او زیادت گردد پس اگر
اندامی از اندامهاء او نیکوتر بیند و دیگر بر حال خویش عنایت او در بعضی از ولایت
او شامل باشد و در بعضی نه   اگر ملکی بیند که کلاه او سخت نیکو
شده است تفسیر کلاه او هم صلاح مسلمانان بود زیرا که کلاه امام اندر
تاویل تاج بود و تاج پادشاهی و   کرمانی گفت این دلیل کند بر درازی زندگانی
ملک است که در خواب بیند   یا کسی از بهر او بیند که آب سرد و روشن همی
خورد از برکه تا روز تا او به و ناسپو و هرچند که از آن آب بیشتر خورد زندگانی
او درازتر بود   اگر بیند یا کسی از بهر او بیند که عمامه او درازتر شده است

اگر کسی بیند

با کسی دیگر پیوند کرده   هم بدان دلیل عمرای بود   اما اگر دید ملک اگر بیند بر نیکو شدن
حال میان او و خدا آنست که بیند و یا کسی از بهر او بیند که روی بقبله دارد
و نماز میکند و روی او از آن میگردد و رکوع و سجود تمام بجای آورد   یا بیند
که خفته بودی یا نشسته و قرآن می خواند و داد و عدل گسترد   اگر ملکی
بیند که از پیغمبر همی رود چنانک از وی نگردد او را پیش خدای تعالی جای
نیکست و راز پاه است که پیغمبر علیه السلم فرموده است   پسر سیرین گفت
اگر کسی بیند که پادشاه او را چیزی داد یا تیغی اندر گردنش افکند یا جامه
در وی پوشید یا او را بر چهارپای از آن خویش نشاند پادشاهی و خواسته یابد
اگر بیند که بر در ملکی یا پادشاهی همی شود بر دشمن پیروزی یابد و خرمی
و نیکی بیند   اگر بیند که بر مردمان پادشاه چیره شد اندر جنگ پیروز
گردد   اگر بیند که پادشاه تاج از سر خویش بر سر او نهاد پادشاه گردد
اگر بیند که تاج ازوی بستدند از پادشاهی ازوی بشود   اندر دیدن پادشاهان پیشین

باب رؤیة الملوک السالفة

اگر کسی از بزرگان گذشته کسی را بخواب بیند او خشنودی مردی جویند از بهر
منفعتی یا راحتی این جهانی   اگر بیند که قیصر مر او را طعامی یا چیزی دیگر داد
صلاح و نیکی و خواسته یابد   پس اگر بیند که از ملکان مرده کسی از وی
چیزی بستد از طعام یا جامه او را اجل نزدیک رسیده است   اگر ملک حبشه

راند بخواب بیند که رویش کرند و دشمن بروی چیره شود پس اگر
بیند کی اورا چیزی داد از پوشش او را سختی و رنجی رسد پس اگر
ملک ترک را بیند او را سختی و بیم رسد پس اگر بیند کی اورا از اسباب
این جهانی چیزی داد او از دشمن ایمن باشد اگر بیند کی با وی نزدیکی و نیکی
کرد تفسیر آن بود کی بر دشمن چیرگی نماید پس اگر بیند کی چیزی
از وی بستد او بیمار شود سخت پس عاقبت به شود اگر ملکی را بیند از ملوکان
یمن خجستگی و برکات بود اگر دیلم را بیند باید کی از دشمن بر حذر باشد
پس اگر ملک چین را اندر خواب بیند خواسته و بزرگواری یابد و از همه
از کسان نیک بود کی خدمت پادشاه کند پس اگر بیند کی او را چیزی داد
چیزی بد رفت از مردی بزرگ مایه بسیار نیکی یابد اگر بیند کی چیزی
روز همیان او و مردی جنگ افتد پس اگر ملک هند را بیند کی با وی
سخن همی گفت با وی را چیزی داد آن مردی بود کی اندرو خیر کمتر بود و لکن
خداوند خواب را سفری افتد و اندک خواسته بود و بسیار دشمن و نیکی از او
بیشتر بود کی پادشاه مرده را زنده بیند اگر پادشاه مرده را بیند کی اندر
زمینی یا شهری همی گشت سیرت آن پادشاه اندر آن زمین زنده شود و عیب
او و محنان را بدان زندگانی وی بوده است پسر سیرین گفت اگر کسی بیند
کی ملکی پادشاهی اندر زمینی شد یا اندر شهری کی نه جای او بود مصیبتی

اندر مردم

اندر مردم آن جایگاه آید پدید و خطر آن ملک اندر آن جایگاه پدید آید و بود و کار
دار او مهر را به نیک بود پسر سیرین گفت اگر میری را بیند نو زاده به
نماز چهار رکعت کرد معزول گردد اگر بیند کی نشسته نماز همی کرد
پادشاهی او ضعیف گردد اگر بیند کی بر پلی نشسته بودی از پادشاهی
بیرون آید اگر بیند کی ورا از مجلس دور همی کردند یا چیزی کی از پادشاهی
او از وی همی بستدند او بپوشیدنی یا بساط او را اندر کار پادشاهی آید کرمانی گفت
اگر کسی بیند کی بر پادشاهی دست یافت او پادشاهی عظیم یابد اگر بیند کی
پادشاهی یافت بر جنبان باید دانا چهار پایان نام مرغان از همه پادشاهی بود
کی یابد اگر بیند کی اندر خدمت ملک همی شد و با ایشان خفت
و خاست همی کرد و با وی سخنهای نیک همی گفت او از خاصگان ملک گردد
و از ایشان نیکی یابد اگر بیند کی زندان از ایشان بودی او را فرج آید از کاری
کی اندرو بود به دست ایشان اگر بیند کی از زندان بیرون آمده بودی از آن غم بیرون آید

باب رویة المسواک

اندر دیدن مسواک کردن پسر سیرین گفت اگر کسی بیند کی مسواک همی کند
او را خیری و نیکی رسد اگر بیند کی مسواکی از درختی ببرید و بدان
هیچ کاری نکرد او را نفعی رسد از خواسته مردی اگر بیند کی مسواک همی کند
بچوب برنج یا چوب تر نیکی بود کی از دوستان از قرابتی اگر بیند کی مسواک

همی کنند بچوب بدبختی کی از چوب بود اگر از بار خواندن مردی کی ازیشان از دست
بکی باوی کرمانی گفت سوال کردن بنشست درد زبس سخت بود اگر بیند
کی دسته سوال داشتی و مردم همی بخشید این مرد بی بود کی مردم از وی علم اموزند

باب رویة المحبرة والدوات

اندر دیدن دوات و محبره بسر سیرین گفت محبره زنی بود اگر بیند کی
مرور المحبری داده بدختری آبستن بازنی بخواهد از تخم بد اگر دواتی
از چوب یا از زر یا از سیم یا از زر سیاه باشد و دهند همین حکم دارد برادر گر
از سیم بود زنی بود نیکو اگر از زر بود زنی باشد کی بیمار بسیار بود و ناپای
دار باشد اگر محبره از یاقوت بود زنی بود بخت نیکو و نیکو سخن
و اگر از سنگ بود زنی بود سخت دل کی بر هیچ کس نبخشاید واندرین معنی
تاویل اجز کنیزک یا خادم یا زن نکرده اند و خدای داند کی کدام اندازد کرمانی
گفت اگر کسی بیند کی دواتی یافت او را با خویشاوندی دشمنی افتد پس
اگر با او حلیه بود دلیل بر نیکی کند و زنی را از خویشاوندان بخواهد محبره
نا بها همانست کی دوات را مکره واتی للخطر و مایه بزرگ تر است

باب رویة المصحف

اندر دیدن مصحف و خواندن آن دانیال گفت اگر کسی بیند کی قرآن
همی خواند او را علم و حکمت روزی شود و از صالحان بزرگ گردد

بسر سیرین

بسر سیرین گفت اگر بیند کی مصحف با زر داشت دلیل بر حکمت و تشنائی او بود چه
اگر بیند کی مصحف باز کرد و ورقها او همی دید عدلی بود داد از میان مسلمانان
بگستراند اگر بیند کی مصحفی اندر دست او بود بخشش از مردم مسلمانی
با این نشت افکنده است بسر سیرین گفت اگر مردی بیند کی مصحف
زیر سر نهاده بود مردی بود کی راه خواهد کار کند اگر مردی بیند
کی از مصحف قرآن همی خواند بر گفتار حق بود کرمانی گفت اگر مردی
بیند کی مصحفی باز کرده بود و همی خواند او اندر وان ولایت حکمت و داد گسترد
اگر بیند کی مصحفی دارد و چون باز کند هیچ چیز اندر وی نوشته نبیند
او را زندگانی سپری شده است اگر بیند کی بهری نوشته است و بهری نه
او را زندگانی چندانی بود کی آنک نوشته ببیند بسر سیرین گفت اگر
کسی بیند کی مصحفی همی خواند خدای تعالی او را ولایتی دهد کی اندران ولایت
عدل گسترانند دانیال گفت اگر کسی بیند کی مصحف همی خورد
خدای عز وجل مرورا علمی بدهد اگر بیند کی مصحف را بسوخت
اندر دین او تباهی آید اگر بیند کی مصحف از وی بازستدند از علم کی دارد
از وی باز ستانند بی علم و نامش از جهان گسسته شود اگر بیند
کی مصحف همی فروخت علم وی اندر مردم پراکنده شود اگر بیند کی
از مصحف بهری خوانده بود و بهری مانده او خداوند علم بزرگ شود چند آنک

مائده آن تاویل دانست که بنا کرد یی بیند که اندر خانه او صحنی است
دوده ای رزق او مردی بود دانش که کرده   اگر مردی بیند که ... او نیمه
درهم بجبه است و درد زنده او صحیح بد زند بده است ۵

باب رؤیة المائدة

کرمانی گفت اگر کسی بیند که با کسی چیز خورد و قدح و جام از کرد که همی ستدند
جنگ و بد بود   و اگر بیند چند بار خبز خالی بر خوانی بیند که نان همی خورند
با خواهند خورد که از خلل ایشان اندر روزی بود که ازد ... رنج اندوزند
و بود که زمین ایشان آباد باشد که از وی بر خورند ۵

باب رؤیة المجوس

اندر دیدن ترکیب   بسر سیرین گفت اگر کسی بیند که زنار در میان بسته اندر
میان مردم بهرم گردد   پس اگر بیند که بر کسی کبر کی بود او مردی باشد
از راه دین و دنیا ...   اگر بیند که کبر گشته بود ... و صاحب بدعت است
... بر کسی کبری ... اشد ...   اگر بیند که آتش می پرستد آنکه
کسب ... کنند در آتش خانه خو بر خواسته از پادشاهی اندر ملوک پادشاهی
و او را از کنار بود ... اندر زند   اگر بیند که زنار
در میان بسته است او را از مردمان نفعی رسد که ... شوند
و دین و دنیا ...   بسر سیرین گفت اگر مردی بیند که مردی کافر گرد

زند کو بر او پادشاهی را خدمت کنند   اگر بیند که آتش خانه بود
و آتش را سجده همی برد خانه کبرکان زند و وی ملکی را حرمت کند و او را از آن
شغل نیکی بسیار رسد   اگر بیند که کبری را نماز برد رنج و بدی بدو رسد شود
و او را ترس باید کرد   اگر بیند که آتش پرستید بادشاهی یابد
یا کار زار ... همکن کنند که آتش کار زار و بادشاه بود   اگر آتش افروزد
از انکشت همکن ... که او طالب آتش خوانه سماز است گفت که
اگر کبری بیند که مسلمان گشته بود ... مسلمان شود   اگر جهودی یا ترسایی
یا کبری بیند که گناهای ایشان بر از کشته بود ... ایشان همه مسلمان گردند
اگر کی از ایشان خو نشتر یا در مسجد مسلمانان بیند مسلمان شود

باب رؤیة المیزان

اندر دیدن ترازو   اگر کسی ترازوی بدست اند ... خواب بیند تفسیر
از قاضی آن شهر بود   عادلی و علم و ورع و تقوی او از محکمی و راستی
از زبان ... کرفت کفه ترازو قاضی است و درم اندر وی بیند ... مردمان
و سنگ ترازو داد و عدل و سخن قاضی پس چون ترازو و داد و عدل سخن
قاضی ... پس چون ترازو راست بیند و اگر ... هر دو کفه بیند راست است
از قاضی سخت عادل بود   همچنانک ترازو قاضیست ... و آنچ
بدین ماند قاضی باشد و لیکن نه چون ترازو بود   اما عمود ترازو زبان آن

قاضی بسیار عادل بوذ [illegible] که آب اندر زودتر بیشتر کرد از بهر آنچ [illegible]
وی بوذ و هرچ بذو تعلق دارد کرمانی گفت وزن کردن بهر چه
داد کردنست اندر حکم میان خصمان بر هر که کی کفهٔ ترازو و زبانه بیند
راست راست بوذ چنانک یاذ کرده آمد و زبانهٔ ترازو بیند راست ایستاده قاضی
بوذ کی داوری میان خصمان راست کرده بوذ و اگر بیند کی کفها کج بوذ جور
کرده باشد دیگری گفت سنگ ترازو سخن بوذ اگر کسی اندر خواب قاضی را
بیند معروف کی اندر حکم جور همی کرد مردم آن جایگاه را ترازو و سنگ
راست نبوذ و حق مردم را تمام نمی دهند و همه از تغییر قاضی ترازو باشد
ترازو قاضی اگر ترازو شکسته و نا راست بوذ قاضی نا تمام اندر آن زمین

باب فی المسجد وبناه

اندر دیدن مسجد و بنا کردن آن کرمانی گفت اگر بیند کی مسجدی را بنا کرده
خدای تعالی روزی کند مردمی را بخود بستن کشند و کارش بالا گیرد و نام بردار
گردد و بهتر او شود دیگری گفت محکم کردن خود ستاوندی [illegible]
[illegible] کی مسجدی خراب شد [illegible] از مسجد پراکنده شوند اگر بیند کی
مسجدی را گورستان کرد [illegible] مردم آن مسجد [illegible]
کی کرد [illegible] المسجد [illegible] از مردم توبه کنند اگر بیند کی مسجدی خراب
یا آباذان شد مردم آن مسجد نیکو کردند اگر بیند کی مسجد اذان ویران شده مردم او

[illegible] کردند اگر بیند کی همه ابواب آن شد و بهر خرابی مردم
آن جایگاه از انجمن پراکنده شوند اگر بیند کی دیوار مسجد درختها و ستونها
بسیار است مردم آن مسجد توانگرتر و معروف‌تر شوند اگر بیند کی ستونی
از آن مسجد گسسته شد مرگ امام مسجد باشد یا مرگ موذن یا کسی بزرگ از همسایگان و مقیمان

باب فی رؤیة المناره

اندر دیدن مناره اگر بیند کی مناره ویران شد پراکنده شدن جماعت باشد و هر
ک مناره کرد او زنده مسلمانان است اگر بیند کی پاره از آن بیفتاد حال بذ بوذ
اندر کار آن شهر آینه یا اندر کار پاذشاه یا والیان کرمانی گفت اگر بیند کی
مناره بیفتاد یا برگشت مردم آن جایگاه پراکنده شوند و هوا و رای مختلف و هر کسی
رای دیگر گیرند

باب فی رؤیة المنبر

اندر دیدن منبر منبر پاذشاه عرب و از همه مسلمانان بوذ و هر کی
بیند کی بر منبر شد مردم را قهر کند و بهروز گردد خاصه کی بر آن سخنهای
حکمت گوید و مردمان را نیکو دهند خدای تعالی مرورا پاذشاهی و افزونی دهد
بر آنک خویشتن را بر سر منبر بیند و نه سزاوار کاری بوذ تا [illegible] آن [illegible] بوذ
یا کسی را [illegible] برادر او باشد یا کسی را از تخم او یا هم نامی را از آن وی
بر آن اگر نه چنین باشد شهره گشتن او بوذ بخیری و نیکی اگر آن
حکمت کی گوید و یا آن خطبه کی می کند تمام کند و نماز گزارد او را راه دین

و مسلمانی ابتر . اگر نماز و خطبه تمام نشد او را از کار تمام نکرد . اگر بر کرسی
برفتن او از وعظ و حکمت خالی باشد میان مردم رسوا گردد بکار زشت
اگر از خواب پادشاهی بیند و خطبه او نا تمام بماند زوال پادشاهی و پادشاهی
اگر پادشاهی نام منبری را بیند که از منبر بیفتاد یا منبر شکسته شد یا از منبر
بر آورند از آن پادشاهی که دارد جدا گردد بسر سیرین گفت اگر زن بیند
که منبر بودی شوهر رسوا گردد در میان مردم با کاری باشد که اندر آن تنگی
و آشوب بود اگر بیند که خطبه می کرد با سخن نیکو همی گفت اسباب بزرگ بود
اگرچه هم نیک بود اگر از سخنش از حکمت و طاعت دور باشد فضیحت شود
بکار سخت زشت از بهر آنک زن را بر منبر شدن سخت محال و بالا بود باشد اگر زن
نا مسلمان آن خواب بیند مسلمانی گردد و لکن زود از سر مسلمانی باخرت نقل کند

باب رؤیة المقرعة

اندر دیدن مقرعه اگر بیند که او را مقرعه بزدند چنانک اثر تازیانه بر وی بماند
و آن وقت که می زدندش او را فرو گرفته بودند یا بر چیزی بسته و از بر زدن
از وی خون همی آمد هیچ نیکی اندرین نبود کسی او را تازیانه بسته نالجاج برکنند
و لکن بدان مزد یابد اگر بیند او را تازیانه می زدند بی آنک کسی
او را بدست گرفته بود یا فرو بسته خواسته و نیکی باشد چنانک وی بیند آن
بر اگر از وی خون همی آمدی و باندامش فرو می شدی از خواسته حرام بود

و همچنان از بس زدن چوب چه تازیانه که نشان از وی اندر سخنی بود که اندر رو گفته باید
ابن سیرین گفت اگر پادشاه را بینند که او را همی زدند نیکی بود که از آن پادشاه
بوی رسد یا از کسی که بالای او بود و گفت زدن سخن بود و بود که بند باشد
برای عضو خویشتن را زده بیند و بداند چون زدندش نیکی بود و یا فتن خواسته
و جامه فاخر و بهترین زدنی اندر زنان و بالاستی که بر گونه بود مگر که اندر
چیزی بسته بود یا بصیغه چی از سخن کردند و اندر وی کار کنند از بهر آنک اندر
چیزی بسته رسیدن خجلت باشد و این بد کردند خاصه کسی را که غمگین بود
یا از کسی ترسد و اگر از آن علامتها هیچ نبود و زننده را بیند بلوی
بود که از آن زننده بیابد اگر بیند که اسپی او را چیزی بر سر زد یا او بر
سر کسی زد نکوهشی بود و سرزنش بر مضروب اگر کسی بیند که او را
زدند چنانک زخم اندر و نشان کرد بیند باشد که او را دهند و بند زدو از آن
منفعت یابد بر اگر اندر و نشان نکند مرورا از آن بند هیچ منفعت نبود
و زدن بر در پادشاه هیچ کس نیک نباشد ٥

٥ باب رؤیة المرأة

اندر دیدن زن کرمانی گفت اگر زن جوان بخواب بیند که بر گشته بودی او را صلاح
بود اندر دین اگر زنی بیند که ریش دارد همچون مردان و هرگز بسر نزاید
و اگر زنش سپید بیند نام مهتر خاندان گردد اگر بیند که موی سرش ببریدند

است دیدن باشد کی غرایب کرفته شوی مر او را حلال و نیکو بود با ارزوی خود برسد
بمرک. بر اکر او را شوی نبود مصیبتی رسدش اندر خانه. بر اکر
زنی بیند کی سر برهنه بودی رازهاء او اشکارا شود   اکر شوهرش بیند بر یک
کونه او از زینت بود   اکر زنی بیند کی دست و پای حنی کرده و از خضاب رنک
کی جای رنک بود و رنک بود او را بهر آنک نار از زینت و رنک سرخی رنک بود
در جهان   بس سبزی کفت زن خیرست و کنیزک همچنین و بوسه و جماع کردن
کردن با ایشان نیک بود و فراخی روزی   اکر کسی بیند کی اندر فرج زنی شد او نمیرد

باب رؤیة المخنث

اندر دیدن مخنثی   کرمانی کفت اکر بیند کی او مخنث است و جامه زنان
پوشیده دارد او را شاید کم کردد و بیمی و هولی رسدش پس رها شود و بود
کی از زن هری یاوی بماند و از آن بلا همیشه می نالد   با ارزوی حکایت زیادت
ازان کند کی بری رسیده بود از بلا و از همه از وقت بود کی جامه زنان نیز بیند
بر اکر بیند کی از حال بحال دیکر کشت و از ان جامه و زینت مخنثان بیرون اید
او از همه غمی و اندهی بیرون آید

باب رؤیة المیت

اندر دیدن مرده   کفت مرک راحت و فرج و آسایش بود
و بیرون امدن از غم   کرمانی کفت اکر کسی بیند کی مرده است و مردمش
بیانک و کریستن مشغول اند و اخ نشان مردکان باشد از کفن و شستن و جنازه

و حنوط حاضر او را نماز همی کنند بود اما به شکر کوش باید داشت   اکر بیند کی
او را بکور کردند او را دین تباه شود و هرکز به نشود   اکر بیند کی او را
همی شستند و اندر کفن همی پیچیدند یا بروی نماز همی کردند از فوت بود ز به
شدن دین او   بهیچ از آن مردکان کاسته رسیدند او را به باشد   اکر کسی
خود تن را مرده بیند و بر سر جنازه نهاده و همی برندش بکردن جمالان او باد شاهی
بیاوید اما دینش تباه شود و بر بسیار کس چیره شود   اما چشم باید داشت
کی دین او به صلاح آید   اکر او را بکور نکرده باشند   اکر بیند کی او
مرده است و از بهر او هیچ کفن نکریستند و نه از پس جنازه او همی شدند او را از بند
کی بهری از سرای او ویران شد   بر اکر کریه نیز بیند ویران شدن از سرای
چنان بود کی هرکز اباذان نکردد مکر کی از ملکیت او بیرون آید و بدست کسی دیکر
افتد کفت اکر کسی بیند کی او از بهر خویشتن یا از بهر کسی کور همی کند اندران
شهر سرای بنیاد کرد   اکر بیند کی او را اندر زمین کردند بزندان کسی افتد
بر اکر مرده را بخواب بیند کی نشناسد و آن مرده را خبر می داد کی من مرده ام
و خداوند خواب همچنان داند کی بر دوات الی بوذ بر صلاح کار آن مرده بدان جهان
بر اکر بیند کی مرده او را خبری داد از جهانی نعمتی با وجدان یا بکاهی هیچ
کوش نهید   بر اکر انک او را داد نعمتی بود یا علمی یا بندی یا وصیتی او
اندر دین صلاح یا و بر انچه کی داد او بود و هر باطلی کی از مرده بیند خواب

باشد کرمانی گفت اگر بیند کی چیزی مرده وا از دست خوردنی او زیانی باید
اندر خواسته بس اگر آنک او را داد پوشیدنی بود و بازکرده نبود و آنک پوشید
او را اندر تن سختی رسد و اندر خواسته نیز بس اگر آنک پوشیده داشت از تن برکرد
تا مرده در پوشید بمیرد و زود بدان مرده رسد   اگر بیند کی مرده را
همی بر در جنازه بالت مردگان خواسته حرام باشد   بس اگر آنک مرده
روی نهاده در بر جنازه بود سازد شاهی بوسه کرد و روزی نیک باشد بس
اگر مرده را بیند کی دست اندر گردن او آورده یا اندر تن او آویخته او را زندگانی
دراز گردد   بس اگر مرده را دید سر خود نه با وی سخن گفت و مرو را چادر دید
کی روی بدو کاشت و روی تازه بود دلیل نیکی بود کی از زنده با وی کرده بود بصدقه
یا دعای یا چیزی کی بدین ماند   بس اگر مرده را سخن ناخوب گفته بود باید در
وصیت او خیانت کرده باشند کی از خدا بترسند و عذر آن بخواهند   بس اگر
خویشتن را چنان بیند کی مرده بود نی سفری کند سخت دور و خواسته یابد
بس اگر چنانک بیند کی زنده است و با مردگان می باشد او خویشتن را اندر
میان مردمانی افکند کی ایشان بد بر ایشان ناهی بود   بس اگر خویشتن را از ایشان
بیکی بیند او را نیز دین چنان باشد کی از ایشان   بس اگر مرده را بکاری مشغول بیند
یا از حال کشته یا حال زنده و او را شغلی بود از این جهان که بدان شغل او را برگ آخرتی
نبود   بس اگر بیند کی مرده بیمار شد او را از دنیش می پرسند و از ایج میان

او بمیان

او بمیان خواهد است   بس اگر بیند کی سر درد می کند او را همی پرسند کی با بهتر
خویشتن بو کردی یعنی ملاذ روند   اگر او را پهلو درد کند او را از کار
زنش پرسند   بس اگر بیند کی و را دست درد می کند او را از اهل بیت و خویشاوندان
همی پرسند   بس اگر او را شکم درد همی کند او را از حق فرزندان همی پرسند
اگر بیند کی خود مرده است بیند کی دیگر باری بمرد و بر سر او مر کرید حال او بدانست
بس اگر گریه نبیند آن کسان از مرده فرزندی یا فرزند فرزندی داماد شود
و بعضی گفته اند بمیرد   اگر مرده را جایگاهی کی او را نبیند او را بانگ زند
و او را پاسخ دهد و در پی او رود از زنده زود بدو رسد   اگر بیند کی از پس
مرده همی شد و با او در سرای رفت کی نشناخت اگر رود زود بدان مرده
رسد   بس اگر بیند کی دانست از پس مرده همی شد کام بکام او سپرت تا از مرده
برزیدگان نشنید   اگر مرده زنده را خبر می دهد کی نزدیک من خواهی
آمدن بود کی راست شود و بود کی خلاف کرده روزی ماهی و ماهی سالی
و آخر هم بدو رسد   کرمانی گفت اگر بیند کی با مرده کی او را نشناخت
جماع همی کرد او برکام خویش چیره گردد و بر چیزی کی او میدید داشت اگر آن
مرده مرد بود آن خبر از زنده بدو رسد از صدقه یا از دعا   اگر مرده مجهول
بود و نشناسد بشر بدشمن چیره گی یابد   اگر بیند کی از آن خود از مردگان
جماع کرد بیکی آن کس کند صحافی یا بفرزندی از آن مرده میرسد اگر فاعل مرده بود

نیکی بنده رسد از علمی یا چیزی که از دست باز داشته بود   کرمانی گفت اگر مرده
را بیند کی خفته باشد علامت آسایش او بود و نیکو شدن حال او اندر آن جهان
اگر بیند کی مرده معروف برکنار او راه از مرده جوید اندر آن جهان آگاه از علم بود
اندر آن هنگام   اگر بیند کی سر گور شکافته رسید و او را دید زنده
آنک وی جوینده حکمت بود و خواسته حلال   اگر مرده با وی از کار نیکی
کی نیکی و بدی نتوان دانست   بر سبیل گفت اگر بیند کی مردگان از گور
برآیند مردمان دزد و سفله با امام خویش بیرون آیند چنانک ایشان را نام نماند
اگر مرده را خرم و خندان بیند او را نزدیک خدای تعالی درجه بلند باشد
اگر بیند کی مرده دست نمازی شست بیرون آمدن او بود از گناه و دعا
یا وی از رنجی که اندر دست و بود کی فاسقی کی روی داری تو بخشنه کرد کرمانی گفت
اگر مرده را بیند کی با کسی دیگر همی گفت جامه من بپوش برو فایی باشد و خواهد
کی از آن بیرون آید   بر سبیل گفت اگر بیند کی با مرده سخن همی گفت
درازی زندگانی او بود   دانیال گفت اگر مرده جامه سبز بپوشد
او را بدان جهان حال نیک گردد   اگر بیند کی مرده او را خبر می دهد
کی من خواهی رسید مرگ او بود   بر سبیل گفت اگر مرده را بیند کی زنده
شد و بزمی او را کار بکشت بدان جهان   اگر زنده را بیند کی مرده
بود وی را به یکی چیزی او را بلای رسد   بر سبیل گفت کرمانی گفت اگر مرده را اندر

خواب بیند

خواب بیند چنانک مرده را دوری نیند ازین خواب او را مرگ بیم است اگر مرده بیند
کی مرده است آگاه ... از مرده رسد   اگر بیند کی مرده را
از خانه خویش و مردمان جدا همی کنند و وصیتی کی او کرده است بجای نیاورده
آید   اگر بیند کی وصی را بوسه همی داد و وصیت و تمام بجای آورده بود   اگر
از مرده چیزی بیافت یا با وی سخن گفت یا عتاب کرد او را زندگانی دراز بود

باب رؤیة المقابر

اندر دیدن گورستان   یکی از معبران گفت اگر کسی بخواب بیند کی جامه مردگان
همی ستد و مال مردگان مسلمانان بحرام ستاند   اگر بیند کی کفن مردگان همی ستد
و مال ایشان همی خورد   اگر بیند کی در گورستان خود ذات با آنان ترسان
و گفتن همی شنید با مردمان نشستن اندر امر دین

باب رؤیة المفتاح

اندر دیدن کلید   کرمانی گفت کلید پادشاهی عظیم بود و
خواسته بسیار   اگر بیند کی کلید پادشاهی عظیم بود و خواسته بسیار
یابد   اگر بیند کی دری بکلید بگشاد او را دعا مستجاب بود و ممکن کی تاویل
آن بر روی مادر او بود و کاری کی جوید بیابد   مگر کی بیند کی کسی در او
بگشاد آنکه تاویل آن بود کی بکاری رسد بیاری کسی دیگر   اگر بیند کی دری
بروی گشاده شد از غم رهایی یابد و هر ... بیند از ... اگر ...
اگر در گشادن روی ... رسد ... مگر کی ... هم شود

ابن سیرین گفت کباب مردی بود . اگر مردی بود کباب نیکی بیند ولیکن کی
دارد بفروشد اگر کنیزک بیند از زر یا طلا نهفته وان مید او افزون کند

باب رؤیة المرأة ثانیا

اندر دیدن زن. کرمانی گفت زن سال بود و بهترین زنان اندر خواب تازیان
و آنک نشناسی بهتر از آنک شناسی و قوی تر و آنک خوبتر آراسته دارد
و نیکوتر بود بهتر از دیگران و لکن از همه بهتران بود کی نشناسی در کار اجهانی
و اگر جوینده علم بود خلاف این بود کی یاد کردیم. اگر جوینده علم
بخواب دید کی از زنی کام جوید بدان قدر کی کام یافت علم یابد ه

باب رؤیة المطر

اندر دیدن باران. کرمانی و دانیال گفت کی اگر باران بیند کی بهمه جای
همی آید فراخی و نیکی بود و اگر یک جای آید بیماری بود و آبله بدان
زمین. و اگر شهری باید همی بارد یا اندر محله تباهی بود بسیار کی اندر آن جای فرود
ابن سیرین گفت بارانی که بهمه جای بارد اگر زمستان بود و اگر تابستان اندر آن سال
خرمی بسیار بود و نیکی و برکات جمله مردم را. کرمانی گفت اگر بیند
کی بجز باران چیزی دیگر همی بارد هر جا کی آن همی بارید جور و بلا سلطان رسد
مگر ... شناخته. اگر بیند کی انگبین
همی بارد ... بود کی از آسمان ... و دنیایی. و اگر این باران

چیزی بود

چیزی بود کی مردم از آن به زیان دارند و بلایی بود کی از آسمان فرود آید چنانک
یاد کردیم. کرمانی گفت اگر بیند کی همه جای گاهی انگبین همی بارد نیکی
و غنیمت و صلاح و جهانی بود. بر اگر بیند کی آتش سوزان همی بارید
بلا بود مگر کی بیند کی آنجا همی بارند نیک بود مگر کی بیند کی آنجا همی بارید
همی سوخت. اگر بیند کی دیگ همی بارد نیک بود ه

باب رؤیة المیزاب

اندر دیدن ناودان. دانیال گفت اگر بیند کی ناودان اندر سرای وی همی دوید
بی باران بدان سرای بنی رسد از پادشاه. کرمانی گفت ناودانی بی باران
خوشا بود کی بدان زمین و محله رحمت شود. بر اگر بیند کی ناودان
از باران همی آید غم ها بود کی از مردم برخیزد و رحمت خدای عز و جل نزول کند

باب رؤیة الماء

اندر دیدن آب. ابن سیرین گفت آب بسیار پادشاهی ست اگر بیند کی آب بسیار
اندر آمیخت کاری کند کی بدان پادشاه اندر آمیزد. اگر بیند کی از وی
بیرون آمد او را شکایتی بود از کار پادشاه. دانیال گفت اگر کسی بیند کی آب
اندر خانه او فتاد او را بیماری سخت رسد اگر آب تیره بود بیماری سخت بود
اگر بیند کی آن آب از خانه او بیرون کرد هر کسی از مردم از بیر آمیزد. کرمانی
گفت اندر آمیختن با آب تیره هیچ نوع نیک نیست و نخورد الخ انجاه بر آید

ونه درد دندان کی سهمکن بوذ . مکر آب ناز بان دارکی ان تنکابی خویش بوذ
اکر بیند کی ازان نبایذ باخورد . دانیال کفت اکر کسی آب روشن وخوش خورد
خرمی وسعادت یافتن بوذ وخواسته بسیار وآب تیره غم واندوه وبیماری
کرمانی کفت اکر بیند کی آب روشن همی خورد بسیکی بیابد بذان خبر کی ازان آب
بخورد باز بزندکانی دراز وخوش . بر اکر آب دریا بوذ ازان تیزکی نیابد
اندکی بیماری کشد وزندکانی ناخوش بس ازان . اکر بیند کی در میان آبست
وازان بیرون نمی تواند آمد کار سخت رواند . اکر بیند کی در آب افکند
اندازان حال خرمی یابذ وچشم او روشن شوذ . ببر سیرین کفت اکر آب
بیند روزی بوذ . دیکر کفت کی من آب خوردن دوست ندارم اندکی وبسیار
اما اندر افتادن دوست دارم وخویشتن شستن ودست شستن . اکر بیند
کی بر سر آب رفتی ورا سفری افتد کی اندر آن مخاطره باشد وعاقبت آن خدای
بهتر داند . دانیال کفت اصل این جمله زندکانی خوشست وسعید بن المسیب
وبسو سیرین ویاران پیغمبر صلوات الله علیه همچنین کفتند . کرمانی کفت اکر
بیند کی آب اندر صره یا اندر جامه یا اندر چیزی کی بذین ماند ونه جای آن
بوذ مال کها وخواسته یابذ ازجای بخطر اکر بیند افکی آب از بهر خوذ
جای بخواهد نهاذن . ببر سیرین کفت آتش وآب هر دو باذشاه است .

باب رؤیة المنشار

اندر دیدن اره

اندر دیدن اره کرمانی کفت اکر کسی بیند کی باره همی برید بش ومرورا ایسری بوذ بلقو امری
ناو یا انکاز باشد . اکر او را تمام ببرید چنانک نیمی بیرجانب افتد ونیمه بذان جانب
تفسیر آن بوذ کی میان برادر وخواهر وفرزندانش بریدکی وجذای افتد . والله اعلم

باب رؤیة المصیبة

ابن سیرین کفت اکر کسی بیند کی مر ورا مصیبتی رسد نه بوذی بایذ کی از دشمن برحذر باشد
اکر زن آبستن بوذ دختری زایذ

باب رؤیة المخاطه

اندر دیدن چرک بینی اکر در خواب چرک بینی بیند او را ایسری آیذ مانند او

باب رؤیة المعا

اندر دیدن رودکان . ببر سیرین کفت اکر بیند کی رودکانی همی خورد خواسته
یابذ . کرمانی کفت اکر بیند کی روده واحشای او بیرون آشد خواسته کی
نهان کرده بوذ بیدا شوذ . اکر بیند کی رودکانی می خورد یا چیزی دیکر
از شکم باشد او خواسته نهانی یابذ وبخورد . اکر بیند کی روده
کسی دیکر همی خورد خواسته ازکسی یابذ .

باب رؤیة المقعده

اندر دیدن نشستگاه . اکر بیند کی هیچ پای او بیکار شوذ یا پای
بر نتوانستی یافتن ضعیف شدن کاری بوذ کی بر برید از بنای . اکر بیند
کی ... دوذ دوذ بکار رسد کی می جوید ازسال ... دیکر

باب رؤیة المنی

اندر دیدن آب بهشت اگر بیند که او را سود اندی از آب بهشت در خواسته
بسیار یابد اگر بیند که یک سبو آب بهشت از وی جدا شد او را خواسته به دیبار
گردد آب بهشت اندر تاویل خواسته بود برقدر افزونی و کمی آب

باب رؤیة الموز

اندر دیدن بادام بادام خوردن اندر خواب خواسته بود و چون بادام آخر بیابد
و هیچ ترشی طعم و زردی رنگ او زیان نکند و اگر بوقت [illegible] و اگر بیت
چی درخت او بهتر بود درختان و برگ او بهتر بن برگها ه

باب رؤیة المطرف

اندر دیدن مطرف مطرف زنی بود اگر بیند که از وی برکنده یا سوخته یا
از وی بستدند تباه شد زن آن چیز بود که از ابد و باز خوانند اگر بدزدند یا کم بود
همین حکم دارد

باب رؤیة المطر

اگر کسی بیند که مطری پوشیده بود و سیاهی بود پادشاهی یابد بعد از آنکه
باز جهد آنکه بود مطر بود خاصه که مطر حریر بود پس اگر بیند آفت [illegible]
اندر بود او را کار جهان نکو شود خاصه که از رسه بود با آنچه [illegible]
بر اگر از حریر بود کار اندیشه شدن کار از جهانی بود و بود که مطر بجای
خویش بیند و از آنکه بود که از آنه رنگ داند و نکو هر پس مطر که از
نشم بود کار مرد جهانی بود که روی نیاو شود و امارنکها او چنانست

باب رؤیة المضغ

اندر دیدن خاییدن بسر سیرین گفت اگر مرد کی بیند که چیزی می خاید بجای
آنکه او بزرگان را عیب می کند اگر بیند که گوی کهن همی خاید او مردی است
که سوگند همی خورد که من خرم خورم و همی خورد اگر بیند که آب همی خاید او اندر
کاری افتد که بپای بحث اندر آن بود و جنگ و آشوب ولکن بحث او شیرین بود

باب رؤیة المنطقة

گفت اگر کسی بیند که او را کمری از آهن بود پادشاهی بود اگر بیند که کمری
از زر یا از گوهر بر میان داشت اندر نیم عمر پادشاهی یابد اگر بیند که او را کمری
دادند از سیم توانگری یابد و بسری ابد اگر بیند که کمری داشت
که در میان بسته بود او بمرد شریف با پادشاهی پیوسته گردد مردی بخواب دید
که جامه‌ای در میان بسته از ابن سیرین بپرسید گفت پسری یابی در نیمه عمر
دیگری گفت پسر بیاورد دختر باشد کرمانی گفت پسر یابی و دختر بود
کرمانی گفت اگر کمر در بند در میان بسته و بداند که از زر نیست [illegible] او
اسطهاء یابد و بود که از بهت خود پسر او بود یا برادر یا عم اگر کمر اسطهای باشد
خواسته یابد که بیت او بدان بسته باشد و واجب کند که این در نیمه عمر بیش
بدید شود اگر کمر جای جای گوهر بیند چندان خواسته یابد که مهتر
خاندان گردد یا پسری یابد که مهتر خاندان گردد یا پسری یابد که

مهتر خاندان شود بر جاه خطر اینه آن کوهر اگر بیند کی دو کیرد اش اینه
با چهار یا سه تر مهتری بود مگر کی چندان بیند کی نتواند کشیدن پس از رنج کی
بود دراز پس اگر بیند کی او را اگر می داد اندر سفری بود اندر پادشاهی
اگر بیند کی ز میان می دست گسسته شد تبه شدن کارها باشد والله اعلم

باب رؤية المرآة

اندر دیدن اینه ابن سیرین گفت نگرستن اندر اینه نه نیک بود اگر کسی بیند
کی اندر اینه می نگرید او را غمی و اندوهی رسد و غمگین گردد ابو عبد الله گفت
و ابن سیرین اینه زنی بود نیکو روی از آنکی زن نیارد اگر اینه صافی
و روشن بیند و زن خود را دوست دارد و بود و عملهای نیک کی کرده بود
اگر اینه سیاه و تیره بیند همچنین کردارش و دستش بود اگر بیند کی
او را اینه داد اند پسری آیدش کرمانی گفت اگر اینه از سیم بود و اندر وا
نگرد [illegible] اندر جاه ش آید کی سخت آید ش اگر اینه از آهن بود یا از روی
یا از چیزی [illegible] ند و زنش ابستن باشد پسری بزاید کی مانند پدر بود اگر او را
زن نبود نه اومید فرزند اندر پادشاهی کی باشد و با بزرگی از و بکرد و دیگری
بجای او بنشیند و بزرگی و پادشاهی وی بزن بود و آن زن اندوه جدا گردد
و ممکن کی شوی دیگر کند اگر زنی بیند کی اندر اینه همی نگرد و ابستن باشد
دختری بزاید کی مانند او بود یا دخترش را دختری آید پس اگر بیند پس

صحیح چشم نبیارد و اندر خواب خیری بود کی ... قطع کند زن دیگر شوهرش
بخواهد اگر در اینه نگرید و بد رو ماذر او چنان اند کی ایشان را فرزند آید
او را برادری آید کی مانند او بود اگر زنی بیند او را خواهری آید

باب رؤية المكحلة

اندر دیدن سرمه دان و میل آن کرمانی گفت سرمه دان زنی بود و میل مردی
اگر کی بیند کی سرمه دانی یافت زنی کند یا پسر را زن خواهد اگر بیند کی میلی یافت
دختری یا خواهری بشوی دهد

باب رؤية المقلوب

کرمانی گفت جرب اندر خواب طاعون بود و طاعون جرب جانک مردی بخواب
بیند کی سفری همی کند از آن سرای کی اندر وست بجای دیگر نقل کند و اگر بیند کی از آن
سرای بسرای دیگر نقل می کند سفر خواهد کرد اگر بیند کی انجیر همی خورد
پشیمانی خورد اگر بیند کی پشیمانی خورد انجیر خورد اگر بیند کی شهری
از سرای او ویران شد از آن سرای کسی بمیرد اگر بیند کی کسی مرده بود در آن
گنج آنت مردکان نبیند از سرای و شهری بیرون کردند اگر بیند کی سیلی
اندر زمینی شد دشمنی در زمینی رفت سیلی در آن زمین راه کند و مانند این بسیارست
و این را مقلوب خوانند

باب رؤية المشمش

اندر دیدن مشمش ابن سیرین گفت مشمش و دیگر میوها چون بوقت خویش بینی
نیکی و خرمی بود خشک و تر ولکن تر بهتر از خشک درخت مشمش مردی درویش بود

باب رؤية المرزاق

اندر دیدن روبن اگر با ازان چیز دیگر بود از سلاح بهتر باشد واگر چیز دیگر
باشد یاد شاهی

باب رؤیة المشی

اندر دیدن رفتن اگر بیند که چون اشتری رفت نیکی اندر جهان بیابد
اگر بیند که همچنان می رفت که اسبان و خران جاه او بود و بند کانی دراز
اگر دید که چون دزدان می رفت اندران هیچ نیکی نباشد خاصه اندر دیدن
اگر می رفت چنانک مار و کژدم هیچ نیکی اندران نیست اگر دید که او چنانست که
ازان مرغان درنده هم نیک نباشد پس اگر چنان بود که از دیگر مرغان نیک بود

باب رؤیة المسحاة

اندر دیدن بیل اگر بیند که بیل کاری کرد خادم و چاکر ما و بانک کنند بیل که بدیدن کاری بود
که جو با انست اگر بیل دید و کار کردن نه خادمان بوند

باب رؤیة المخ

اندر دیدن مغز مغز خواسته بود اندوخته اگر بیند که مغز کسی می خورد
خواسته از کسی بخورد اگر مغز خورد و ندانست که از کیست خواسته بخورد

باب رؤیة المنقار

اندر دیدن نک اگر بیند که ورا نک بود چنانک مرغان را یا سر و یا چیزی که ایشان
وا سر ازان بود زیادت ازانک آدمی دارد ازان همه نیکی بود و افزونی اندر کار جهان

باب رؤیة مفتاح البیت

اندر دیدن الخانه کلید بر فرمان بود مجمر کنیزک باشد جوال دوز مردی
بود که بدوستی و الفت او افکند میان مردم منقله مردی بود دو و بیش که حیله ها
دیگران کشد بر رویدن مردی بود که جدائی افکند میان دوستان

باب رؤیة المحلجة والمحلج

محلجه دو هنباز بوند یکی موافق یکی سخت دل جدائی کنند میان حق و باطل
نمکدان خادمی بود که همه چیزی بوی خوش شود سنگ آتش زنه و پولاد هنبازان بوند
بهرد و بخت دل طالب کارهای بزرگ چراغدان قیم خانه بود معلاق مزدوری
بود دور دست اشنان دان خادمی بود که انده از مردم دور کند سرمه دان زنی بود
کی کند خدائی کند و مردم را بادن جو اندهره مردی بود که درست وی خواسته ها شرب روذ

باب رؤیة المفلاة

اندر دیدن شاوه شاوه مردی بود که کسب کند و بر عیال هزینه کند و بر دیگر مردم
و باک دارد از شبهت

باب رؤیة المسک

اندر دیدن مشک اگر بیند که مشک دارد وی مردی است با ادب و دانش
و در حق وی ثنا گویند اگر بیند که بوی مشک با بوی کافور از وی همی آمد
او نیز خود را تزکیه کند بحق اگر بیند که زن وی مشک دارد عیال او زن نیک
اگر مشک باز کرده و او را بوی نبود او نیکی کند و سخن کسی که سپاس ندارد

باب رؤیة المخض والمصل

اندر دیدن ماست و ترف ماست نیکوئی بود و ترف غم و همه ترشها همچنین

باب رؤیة المفازة

اندر دیدن بیابانها اگر بیند که اندر بیابانی بود نشان آن نجات بود از سختی و فرج
بعد از تنگی و توبه بعد از گناه و سود بعد از زیان و تن درستی بعد از بیماری

باب رؤیة المعضد

اندر دیدن بازوبند بازوبند از سیم دختران را بود باشد کی از بهر برادر اهد

باب رؤیة المعانقة

اندر دیدن دست در گردن درآوردن اگر زنده را بیند و اگر مرده را کی دست در گردن
آورده باشد و با دست هادت او داده درازی عمر بود ه

کتاب النون

باب رؤیة النبیین علیهم الصلوة والسلام

اندر دیدن پیغمبران علیهم السلام کرمانی گفت دیدن پیغمبران و فرشتگان
همه دو یکیست اندر تاویل و حد و منزلت و خطر و مایه ایشان همچنان که آن
فرشتگان اما اگر یکی را بیند تاویل شهادت بود همچنانک دیدن یک فرشته
مومن و کافر هر دو در خواب پیغمبران را بینند اما با کافر سخن نگویند گفت اگر
محمد مصطفی را علیه الصلوة والسلام بخواب بیند از مژده باشد نیک کرداری را

کی ازو دروجود

کی ازوی در وجود آمده است بخواهد کردن و بر جهان از مقبلان باشد و خدای
عزوجل هیچ بدی بدو نرساند اگر او را در زمینی بیند کی قحط بود و تنگی نیکی
و فراخی نعمت پدید آید و خدای عزوجل آن قحط را از زمان ایشان بردارد چی
نیکوی و کرامت خدای با این پیغمبر است دیدن یارانش همچنین خیر و خرمی بود
و منزلت و همچنین اثر ایشان کی نشان شناسی برکات و نیکوی بود پیغمبر گفت
هر که پیغمبر را بیند بر آن صورت کی هست او را ایمن باید گشت از آتش دوزخ و اگر بر خلاف
آن بیند باید کی توبه کند وهم او گفت اگر کسی پیغمبر را بخواب بیند با روی نیکو
اگر بیمار بود یا غمگین رستگاری یابد و صحت گفت اگر بیند کی بر دهان
پیغمبر بوسه داد بر پیغمبر دروغ همی گوید اگر پیغمبر را همی بیند و از روی شرم
همی دارد باید کی از آن گناه کی دارد توبه کند گفت اگر کسی بیند کی از پیش پیغمبر
باز شد او مردی است مخالف سنت اگر مردی بیند کی با او همی رود سنت وی نگاه
می دارد اگر بیند کی از پیغمبر بگسست از سنت وی بگردد اگر بیند کی پیغمبر
سلام همی کرد [illegible] بر دکی حوائجش باز داده او [illegible] اندر از سال الحج کند گفت
اگر نوح پیغمبر را در خواب بیند او را غمی و اندوهی رسد [illegible] آن غم بروی دراز
گردد اگر کسی ابرهیم را علیه السلام بخواب بیند [illegible] رستگاری بود
بر دشمن پیروزی یابد اگر در حصاری یا زندانی باشد راه فرج و فتوح بروی
گشاده شود گفت هر آنکسی کی موسی را علیه السلم بخواب بیند کی بروی همی دم

فرو امده باشد و در میان ایشان باشد بعصا تا وی را آب برد که یکی از بزرگان آن
جایگاه بمیرد واگر رفتن او بعصا و تاختن بود مردی از کبر بود ترسا شد
اگر کسی از آن گروه بر ایشان ظلم کرده باشد بمیرد اما دیدن عیسی علیه السلم
دلیل بود بر فرج از کارها که اندر وست اگر خداوند خواب نیت سفر دارد آن سفر
تمام گردد و حاجت خویش یابد و بسیار نیکی و لکن با این همه خویشتن را نگاه دارد
اگر گوش فرزندی دارد خدای عز و جل او را فرزندی دهد که از وجود وی
نیکی بسیار یابد و بر خاندانش مبارک بود و مهتر خاندان گردد بن سیرین
گفت اگر بیند که یکی از پیغمبران با وی سخن همی گفت یا او را چیزی داد
او را اندر دین افزونی بود کرمانی گفت عطاء پیغمبران اندر خواب اگر از طعام
و شراب و جامه بود و انچ بدین ماند تفسیر آنست که علمی و دانشی و حکمتی یابد
چنانک از میوهای بهشت حکایت کرده ایم اگر ترسنده رسول را صلوات الله علیه
بخواب بیند بر همه کارها او دشمنی کند پیروزی یابد کرمانی گفت که اگر امت پیغمبر
ما صلی الله علیه [illegible] یاران و تابعان و اند[illegible] هم برکات و نیکی به
و از ایشان او همه که حب[illegible] بزاهدی بینی و کسی که بروی بیا از اهل سعادت باشد
جمله [illegible] از فضل و برکات این پیغمبر بود علیه السلم کرمانی گفت
اگر بیند که پیغمبری شده بود از پیغمبران خدای تعالی همی رفت بپیغمبری و دید
که پیغمبر را لحدای و توحید همی خواند او را بسی سختی و غم این جهانی رسد بدان از خد

کی بد روی مایه آن پیغمبر بود دانک زمانی از ایشان بدان پیغمبران رسیده بود و لکن
بر ایشان بعطای و فیروزی یابد و بر ایشان هیچ بدی بدو نرسد اگر بیند که کردار
کرد از کردارهای پیغامبران از نیکی باز دعا از حال را فوت ه

باب رؤية النور

اندر دیدن روشنایی کرمانی گفت اگر کسی بیند که پاره روشنایی بیافت
او علمی یابد یا مصیبتی که بدان خدای تعالی او را مزد دهد چی روشنایی راه راست
مسلمانی بود

باب رؤية النوره

اندر دیدن آهک کرمانی گفت اگر کسی بیند که آهک کرده بودی و از موی پاک شده
اگر غمناک بود بی غم گردد واگر درویش بود توانگر گردد اگر توانگر و پادشاه
بود از آن مرتبه بیفتد و درویش گردد اگر بهری از موی او برود و بهری بماند غم او
بهری برود و بهری بماند اگر بیند که هیچ کار نکرد از آن کار بروی تمام کرد گردد
اگر بیند که اندر گرمابه شد و آهک کرد تعبیر آهک باید کردن و گرمابه در تاویل کردن
جهت آنک فعل آهک قوی تر است از فعل گرمابه ه

باب رؤية النبات

اندر دیدن رستنیها ترهجای که نه جای آن بود مردی باشد و همه نباتها
همچنین مردی بود غریب که اندر آن موضع امده بود بد اما دیدن نباتها و همه
درختها و نباتها چون دانی روشنایی و جای خویش بینی نیک بود و درختانی که ایشان را

ساق نبوذ د زنا و بلکه از آن باشند کی ساق دارند **باب**

رؤیة نسج الاثواب وغیره ببر سیرین گفت اگر بیند کی جامه همی بافت مال او همی

گرد او سفری کند بر حد درازی و کوتاهی جامه اگر بیند کی جامه همی بیند هم

و این بهتر از تافتن اگر بیند کی جامه تمام بافت و فرو برید او را از آن کاری کی اندر

گسسته شود و باخر رسد اگر جنگ بود و اگر جستن کاری و اگر زندانی و سفری

و رنج بدین مانند اگر بیند کی بجز جامه چیزی دیگر بافت کی مردمان را بافتن آن

عجب آید و چند آنک هست از وی بیافت از کاری کی همی جوید و همی خواهد چندان

بیابد کی از آن بافته شد و لکن از آن سوای یابد اگر بیند کی تمام بافت و فرو برید

از کاری کی همی جوید تمام گردد و هر بافتنی کی از پنبه و ابریشم و پشم بیند نیکی بود

کی بیابد از حلال حلال و از حرام حرام **باب**

رؤیة النصرانیة اندر دیدن ترسای اگر بیند کی ترسا گشته بودی مذهبی دارد

نزدیک بدین ترسای یا بر مهتر خویش مخالف شود ما بربند روم اذر یا بر کلیسی کی

کی عیال شود اگر بیند کی ترسا را نماز همی برد بنج مرد فدایی کرد اگر بیند کی اندر

کنشها نماز همی کند او را هوای ترسایان و جهودان سخن گوید و دین ایشان دارد

یا گواهی دهد بدروغ اگر بیند کی با ترسایان اندر کلیساست و سخنهای گوید

کی اصلی ندارد بر مذهب قدریان است حق سخنان ایشان سخن قدریان نیک ماند

اگر بیند کی راهب است و انجیل همی خواند چو بیشتر یا در کاری افکنند کی از و

برداشته باشد

برداشته باشند اگر بیند کی بر صلیب بوسه داذ و مردی چنین کی یاذ کردیم نفرین

کند اگر بیند کی عالمی گشت از عالمان ایشان و راهبی و خداوند بدعت عظیم است

ترسای بخواب بیند کی اسقفان ایشان گشته بودی او مهتری یابد اندر میان ایشان

اگر بیند کی انجیل خواندی و نه اهل خواندن آن بود او را بلایی و غم عظیم رسد

باب رؤیة النعلین

اندر دیدن نعلین ببر سیرین گفت اگر مردی بیند کی نعلین اندر پای کرد زنی بزنی

کند نعلین طاعت خدا بود و گردا زینک و بوفی کی جدا شدن یک پای

از و جدا شدن هنبازی و رفیقی باشد از و اگر بیند کی با هر دو نعلین همی رفت

پای بر زمین نهاد از زمینها عرب دیگری گفت اگر بیند کی نعلین داشت

اندر پای کرد و اندر راه راست می رفت او سفر کند اگر بیند کی نعلین او یک پای

گسسته بود زن او را طلاق دهد پس اگر بیند کی نعلین او تمام بگسست یا بریده

شد او را حالی افتد کی از آن سفر باز ماند اگر نعلین وی سیاه باشد سفر کردن او

بهر دین بود اگر سرخ بود جهت تازی و خرمی باشد اگر زرد باشد بیماری

و غم بود اگر رنگ رنگ باشد شوریدن کار او باشد اگر بیند کی او را نعلینی دادند

و او اندر دست گرفت بجایگاهی با خویشتن داشت در خانه یا در جامه او دزدی

باشد کی او را بدارد اگر نعلین راست بر آسته نبود دزدی را سود و شیرم اگر

بر آسته بود و هنوز در پای نکرده باشد همین حکم دارد اگر آن نعلین که بیافت

سیاه باشد آن زن که باید چند وقت خواسته و منزلت یابد اگر سبز بود دین
دار بود اگر سرخ بود خندناک و نازی کن بود اگر زرد بود بیمار کن باشد
اگر سپید بود نکوروی و پاکیزه باشد اگر اناک رنگ بود آبستنه باشد
از پوست گاو بود زن عجمی باشد یا مولای عرب اگر از پوست شیر بود بیگر
دندان و درندگان بود او را بدان خبر باز باید خواندن اگر بیند کی
بنعلین همی رفت و رنگهای از وی بیفتاد و بپای دیگر می رفت او را ذنبی یا خواهری
انباز جدا شود اندر سفر مرگ یا زن که آنی اگر بیند کی بفرّ
از دست او بیابسوخت ان مرگ زنی بود پس اگر از ان نعلینها بود کی ازو
بسفر باز خواند از سفر تمام نکردد اگر نعلین از پوستی بود کی نشاید
کی ازان نعلین کنند ان زن ازگوهری بود کی بگوهران پوست ماند ٥

باب رؤية النار

اندر دیدن آتش دانیال گفت آتش اندر خواب پادشاهی بود پس سیرین گفت
اگر کسی بیند اندر قبیله آتش افتادی یا اندر زمینی بدان زمین طاعون بود
بامر الله اگر بیند کی آتش در خانه او افتاد و جامه وی بسوخت او را
اندر خواسته مصیبتی رسد اگر بیند کی پای بر انگشت نهاد و پای او
بسوخت او را اندر خواسته سختی رسد و اندهی اگر آتش در خانه اش
افتاد خانه ویران گردد دانیال گفت اگر بیند کی آتش اندر محله یا اندر

182

باب رؤية الولد الصغير

[illegible] کمتر کار خورد
[illegible]
[illegible] صافی بود
[illegible] بیند
اگر بیند کی پستان [illegible] وشیر همی خورد [illegible]
[illegible] پستان همی خورد زندانی کرده بود روی شفا اگر بود [illegible] رسید این
خواب بیند تفسیر [illegible] و بدین همچنانست کی بود کی انگشت [illegible] کرده
[illegible] کرده ایم پس اگر بیند بجای [illegible] بود کی [illegible] ظالم [illegible]
اندر خون [illegible] گویند [illegible] دختر [illegible] اگر [illegible] بود کی
[illegible] کرده کوید [illegible] باشد پس اگر بیند بجای ان [illegible] بیند کی روی
[illegible] او را بود و اندر روی زشت گویند و جمله [illegible] بود
[illegible] کی [illegible] بود اگر بود کی [illegible] او را انگشت [illegible] کرده
[illegible] نشاید کی بود [illegible] ظالم [illegible] خویش نشاید
کی ظالم [illegible] اگر بیند کی او را [illegible] ظالم بود پس اگر او را
[illegible] تا [illegible] ان بود کی ان [illegible] بجای مردان [illegible] و اگر دختر بود [illegible]
زنان رسد پس سیرین گفت اگر کسی بیند کی کودکی را [illegible] بود نیکی و خواسته
یابد اگر بیند کی پسر را [illegible] همی خورد [illegible] از فرزندان نیکوی [illegible]
یابد و منزلت عظیم اگر بیند کی برده آزاد کرد اگر کنیزک دارد او را آزادی برگاه

سیاه باشذ آن زن که بایذ خواستن خواسته و مهتر بوذ اگر سبز بوذ نیز
دارد بوذ اگر سرخ بوذ خنذناک و نازی کن بوذ اگر زرد بوذ بیمارکن باشذ
اگر سپید بوذ سکوروی و پاکیزه باشذ اگر انک رنگ بوذ آهسته باشذ
او بوستکار بوذ زن عجمی باشذ اموله‌ی عرب اگر از پوست شیر بوذ بر
دندان درندگان بوذ او را ندان خبر باز بایذ خواندن اگر بیند کی
نعلین همی بیفت رکابهای از وی سفتاذ و پای دیگر می رفت او را ذیب الجوهری
اهنبازی جدا شوذ اندر سفر مرگ یا زنی کابین اگر بیند کی بفهر
از وی ستدند یا بسوختن از مرگ زنی بوذ پس اگر از آن نعلینها بوذ کی
بفر باز خواندن از سفر تمام نکرذذ اگر نعلین از پوستی بوذ کی نشاید
کی اندر نعلین کنند آن زن از کوهری بوذ کی بکو همان پوست ماند ٥

باب رؤية النار

اندر دیدن آتش دانیال گفت آتش اندر خواب پاذشاهی بوذ ابن سیرین گفت
اگر کسی بیند اندر قبیله ایشان آتش نیفتاذ اندر زمینی بذان زمین طاعون بوذ
یا مرگ بالله اگر بیند کی آتش در خانه او افتاذ و جامه وی بسوخت او را
اندر خواسته مصیبتی رسذ اگر بیند کی پای بر انگشت نهاذ و پای او
بسوخت او را اندر خواسته سختی رسذ و اندیشه اگر آتش در خانه ش
افتاذ خانه ویران کردد دانیال گفت اگر بیند کی آتش اندر محله یا اندر

باب رؤية الولد الصغير

[illegible] الخبز [illegible] کی [illegible] کار خورند
[illegible]
[illegible] صالح بوذ
[illegible] زنی بیند
اگر بیند کی ز بستان او شیر همی رود [illegible]
و کی ز بستان او می خورد زندانی کرده شود روی بیند اگر بوذ تا رسیدن این
خواب بیند تفسیر آن باذ [illegible] شوذ و این همچنانست کی کوذکی را بگشت یا بریان کرده
و این معنی شرا این باذ کرده ایم پس اگر این کوذک بجای آن بوذ کی کسی روی ظلم کنند
اندر خون [illegible] کوشند از جهت دیدن آن دیدن گوشت و لختی از وی اگر گوشته بوذ کی
بریان [illegible] از گروه کو بنه خوش باشد پس اگر این کوذک بجای آن بیند کی وی
[illegible] خوار کرذ آن تا بر آماذ او را بوذ و اندر روی زشت کویند و این جمله باطل بوذ تا
گوشت کوذک پخته یا برشته بوذ اگر کوذکی بیند کی کسی او را بکشت و بریان کرده
بریان تمام رسیده او را نشاید کی بوذ کی کشته ظالم است و ام بریان شدن خوب نشاید
کی ظالم خوش شوذ اگر بیند کی او را بکشند و بریان نکردند ظالم بوذ پس اگر او را بریان
بیند ناکشته تاویل آن بوذ کی آن کوذک بجای مردان رسد و اگر دختر بوذ بجای
زنان رسد ابن سیرین گفت اگر کسی بیند کی کوذکی را بر گردنه بوذ نیکی و خواسته
یاوذ اگر بیند کی پسر را بریان کرده بوذ و همی خورد از فرزند از نیکوی بیابد
یاوذ و منزلت عظیم اگر بیند کی برده آزاد کرد اگر کنیزک دارد او را از وی پسری آید

اگر کسی بیند که کاری کند [illegible] اگر بیند که [illegible] فروش کار بروی
[illegible] اگر [illegible] ولایت [illegible]
خورد [illegible] روی [illegible] باشد اگر [illegible]
اگر [illegible]

باب رؤیة الوحل

اندر دیدن گل و نول کل اگر [illegible] و اگر چیزی دیگر غم بود [illegible]

باب رؤیة الوسائد

اندر دیدن بالشها بالشها که بجای [illegible] خادمان [illegible] باشند

باب رؤیة الوثبه

اندر دیدن جستن اگر بیند که [illegible] بجایگاهی بجست از [illegible]
حالی بحالی و نعمت باشد [illegible] اگر بیند که [illegible] بجست [illegible]
که [illegible] بحالی [illegible] از حالی بحالی [illegible] مردم [illegible]
اعتماد کنند که چون مردی [illegible] اگر بیند که [illegible] خوات آن
[illegible] حالی بحالی [illegible] شد

باب رؤیة الوحش

اندر دیدن وحشی اگر بیند که همی از وحش او را فرمان بردار شدند و چنانک خواهند
می کرداند او پادشاه گردد [illegible] و خدای تعالی از گروه را فرمان بردار وی
کرداند

باب رؤیة الوطی

اندر دیدن [illegible] اگر بیند که با [illegible] او را [illegible] گرفت [illegible]

183

خواسته [illegible] بروی [illegible] و رها گشتن از همه غمی و یافتن
[illegible]
[illegible]
[illegible] کند و غم بزرگ زوی بشود اگر [illegible] او
[illegible] ببرد اگر بیند که [illegible] بود بسیار [illegible] که [illegible] گرفته بر
[illegible] باشد کرمانی گفت اگر کسی بیند که با روغن بزرگ [illegible] شد بزرگ پادشاه بود
[illegible] چون [illegible] اگر بیند که [illegible] بزرگ ببرد او غم بزرگ ببرد
[illegible] ماهی [illegible] روزی یابد از پادشاه [illegible] اگر بیند که
[illegible] بزرگ [illegible] شود اگر بیند که [illegible] خواسته
[illegible] پادشاه نزدیک بود

باب رؤیة الوضو

[illegible] دست و روی شستن [illegible] اگر بیند که طهارت [illegible]
و سرور [illegible] غم [illegible] اگر [illegible] بیم [illegible]
شفا یابد اگر وام دار بود [illegible] اگر بیماری بود
گناهش بیامرزد اگر گناه کار بود خدای تعالی
[illegible] این همه از فضل طهارت و [illegible]
درست آید که [illegible] روشن [illegible] باشد [illegible] بود [illegible]

باب رؤیة ورق الاشجار

اندر دیدن برگ درختان برگ همه درختی از گفتار کرمانی روزی و خواسته بود [illegible] برگ [illegible]

باب رؤية الوشي

اندر دیدن جامهٔ وشی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ٥ ٥

باب رؤية الورد

اندر دیدن گل سرخ بسیر سر نزگفت همه سیری غمی غم بود مگر گلی که در روی بود و حربی

وانکه جز از بوی همه سمائی و مرگ اگر بیند که سوی گرفت یا بکسی داد

یا اندر خانه برد یا اندر دستار یا اندر دکان

باب رؤية الوسخ ٧

اندر دیدن جرک کرمانی گفت هر جرکی که بر جامه بیند اندر خواب [illegible]

در وی بود اگر جرک در همه جامه بیند گناه و فسق بر باشد اگر جامه از آن بود [illegible]

ابریشم یا زنی باشد [illegible] نشیمن اندر روزی اگر آن جرک بر جامهٔ [illegible]

از مردگان باشد از خاصهٔ اندوه بر او بود و هر جرک که بر تن و جامه در وی است غم بود

باب رؤية الوداع

اندر دیدن وداع کردن اگر بیند که با کسی سفر خواست شد یا مشایعت رفت [illegible]

بسفر می رفت [illegible] و مشایعت می رفتند که او را بدرود کنند او آن حال که هست

بگردد و باسر از هر کسی باشد و اندر خواب بهشت کی کار او بهتر شود و نیز هست

کی کمتر شود و این داند بلطف [illegible] ذکر یاخدا و ند خواب را گفتار اندر فال چگونه اند

۴۵۶